

شماره آتاقه ششم بهر ایالت

۲۲

۱۰۷

شماره

۷۴۱

مذمت

در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
توسط دفتر ثبت اسناد
ثبت شده

رساله خواجه نصیر دین طوسی

در فضیلت و سیرت ائمه اطهار

در این کتاب در بیان دین و اخلاق

کتابخانه دارم و حفظ شده

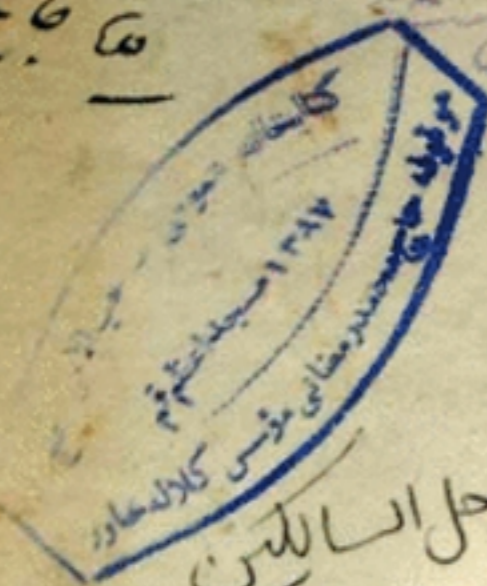
در کتابخانه مجلس

تذکره

در فضیلت و سیرت ائمه اطهار

در سیرت ائمه اطهار

در سیرت ائمه اطهار



۱۸۰۶

مرآة الحق و مراحل السالکین

چون کسی که خود را خوش بشناسد و سر مایه عروج و حیدر را شناسد اعتقاد و پیکر را کج نپرواردان نصیر بند حور طاعت حق
غیرت نثر دنیا پرست مباحش دشمن خدا را پرستیده بشهر صلیح از علم سازد و از آموختن علم میاسی از دست شقیع انگیزد و بجای نفس
در عبادت جوهر و چون از شهوات گذرد و وقت مرگ را بیاورد که گذشتن اندر سیدن بجای و ان نفس را مراد داده که بسیار خواهد اگر
خواهر راحت را بخواهد و اگر بخواهد که باطل باشد و ان را زنده مدان زاهد که جلی باشد اعتقاد بدیده خلیق شناسد و از شهوات
بزرگ داند در هر که در سر از حق طلبد بطاعت حویص نبی و کلمه به ان ملک و تتر احصی حصین داند از دشمنی و است
خدر کن معبود را از همه کمتر داند ناشنیده و دیده مکر مردم را و او را ستار آنچه بگوشت نشو و جوانی دارد رستگاری و عیب بوی
در جواب نعلی که دل از دستش بزرگ میگرداند تا پند مکر و تا خوانند مرد و مغوش آنچه بخندد در گذر تا در گذر نهند از خود لاف زن
بلا را بختی بود ان آنچه زنده نهاده برده اند که زنده را کرده و زنده را زنده دل را با زنده دیو سازد در نهان بهتر از آشکار باشد هر چه خود را
نداری بیکران رواه اند بنده حوص میباش خفته غفلت مباحش جی مال را اقبال داند و فخر ناکره را ابدار داند نان نکس
توز آمان خود را از چپس دریغ ندارد از درویش ترس از داده خدای خود که هرگز کم نکند و دهنده خدای را داند سرمایه بسو
بسیار مدد سکون که در آفت زبانی دارد کرد او مکر و نفس را فساد مکن خفایا که شوق ساز از فرمان بردار نفس خدر مکن
عبادت را بفرمان نفس از دست دده از دشمن اگر چه حیرت باشد از دشمن خواند بیشتر ترس از تو کیسه و ام طلب مکن
با شناخت هم سفر منو اندک خود را به از بسیار دیگران داند تا توانی نیا ز خود بر حقوق عفو مکن عزت همه بدان تا نیکیست
شور در هر چه چاه اما شکار همدار خود را شکار نخواست پهموده کویا سر همه آفتها داند منت بار و منت مینه
ما اهل را بخواهد که خلیق را بنده چهر مردم ساز حاجت روا را بزرگ کار شتر عقوبت باز آید که گناه کفر بهر چند که باشد
خدا ایراد حریف کتب و کتب عورت تا تراب مردم رسد بیکونه هنوز دارد از عبادت فرومایگان پرور کن عذر را بونا ران
وقت را غنیمت داند سخا و ترا اندر و عده داند هر قدر در دنیا کم آرد داند خود را از حد غفلت مکن از جلی بنده خود پر داری
بدیکر ان شروع مکن مگر آنکه شوا آن شود مسکونت نیاید و آخرت در صحبت و آشناس از نادان و ام در کشی تو را مگر مطلق که
از درویشی اینجای طاعت و خورند داند از همت پیکر جفا باز کرد یا در در وقت خشم و غضب پانزمار مصاحبت
در بنیست خجسته با دوستان در هر کار مویا که در رعایت دلا میگوشت و عذر را مردم میگوشت و عیبها میگوشت و دین
خود بدینا مغوش

والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم

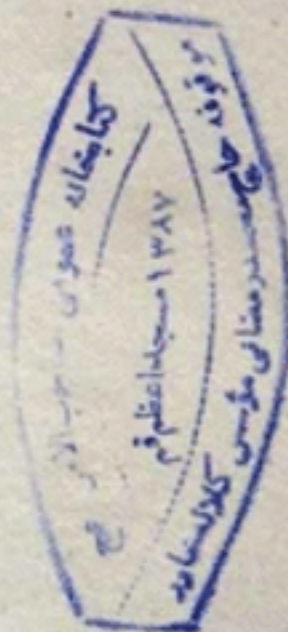
الحمد لله رب العالمين الذي جعل في خلقه البراءة والحق والصفوة والنجاة عيسىهم ما دامت الارض
والسماء وفي الآخرة والاولى **اما بعد** باب الباب ظهور هويده ايشه كه قهر العباد
علما وعلما و انرا هم زلا و خطا العب اسكين اسكين الى ما تحه جفون اي صغوفان الله
من غيبه قرا كنز او غفر الله ذنوبها وسته عيوبها عرضة مبدار به برادران ديني و دوستان
يقين كه چون بر خوردم و متفطن شدم بقول جناب جل جلاله و علم نواله از جناب
بغير كرامتي خود حضرت بود عليه الصلوة و السلام منقاضي كه گفت از براي قوم خودش
در حالي كه كذب رسالت او را مي نمودند اني اشهد الله و اشهد و اني بري من قاتلوك
بايشكه قوم كذب رسالت او را مي نمودند و اعتقاد بكفته او نه اشده آجناب قوم
خود را نش به قرار ميداد بر بري بودن او انشرك و اقرار نمودن او بوحدايت جل و علا
و همچنين بر خوردم به و عيه مشورا كثره كه ما نوزند از حضرات انكه هي صلوات الله
وسلامه عليهم اجمعين مثل دعاي صبح و مساء حضرت سيد سجاد عليه السلام و دعاي
روز عيد قدير كه بعد از نماز از روز بيه خوانده شود و دعاي ششم **اللا** كه مستحب است روز
جمعه خوانده شود و دعاي حريق و منات انجيليه و غير اينها كه در هر يك از اين دعاها

جناب

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional prayers related to the main text.

جناب حضرات انكه هي شهادت بر خفته اند بر عقايد خود جناب اقدس الله و صبي
انبا و رسل و ملائكة و ملائكة عرش و لجان سموات و ارض و جميع مخلوقات را و ظاهر است
كه معلوم است ان شهادت كه جناب جل و علا ملكي را در محضري حاضر خوانده نمود و در
از هر شهادتي شهادت او را خواهد سوال فرمود و هر يك اداي شهادت خود را خواهند
نمود چنانكه ما نور است كه شهادت مؤذن را خواهد داد و هر چه كه اذاع او را شنيد است
لذا اين اذاع را احقر عباد هم مصمم شده كه دوستان و برادران ديني خود را نش به قرار به
بر عقايد خود تا اينكه در انوقف عظيم الالهال آنچه شنيد ه اند اداي نيز پيش به ميگيرم
جناب اقدس الله و صبي اينها، مرسلين و غير مرسلين و ملائكة مقربين و اوصيا و اوليا
و شهداء و جميع برادران ديني و دوستان و دشمنان را بجه جمع مخلوقات ساوي و ارقي
و جني و انسي را به اينكه فاسد و استراف دارم بلكه الله تعالى واحد است كه ثاني
براي او نيست پس وحدت او وحدت ذات حقيقي است كه معني او اينست كه همتا
و عدل و نظيره ارد و همه مخلوقات در جنب او مستمكن مي باشند نه آنكه مراد از وحدت
عددي شخصي يا نوعي يا جنسي باشد چه هر سه از خواص مكلفات است و احد است كه
اجزاء خارجي و واهي و غلبي و را نوبت و بهر چه تركيب در جريم او راه ندارد و اين
را هست كه اطلاق موجود بشي بدون نقيده لكان الموجودات و لكان شيا با و ته در ان
نشده است كه مباد اموهم تركيب از وجود دو همتا باشد چنانكه مكلفات مي باشند
بلي آنچه مشهور ميان علماء و عرفا مي باشد امينت كه الله تعالى وجود بحت است يعني

بلا میانه است و با اینکه بر غم تحقیق این کلام هم نقل تا نقل است چه غایت مافی الباب
 آنست که از جهت استغناء از مفاسد زیاده و وجود و خروج از حد تعطیل صحیح باشد کفایت
 آنست که موجود لا کمال موجودات و شئی لا کمال اشیا از کمالی منحصر نشد کفایت بر بودن او آنست که وجود
 و بخت و از کمالی ظاهر شد اینست که او وجود و بخت است با اینکه وارد نشده است در اخبار و آثار
 از آنست که اظهار عظیم اسلام اطلاق لفظ وجود با و تو و حال آنکه وارد نشده است علم فقه قدره
 گفته و در این دلالت قوی می باشد بر منع از اطلاق لفظ وجود با و جل و علا چه هر کجا صحیح
 بود هر آینه این اطلاق اولی بود و مقام تجید و تجید از برای سبانه چه مشهور میان قوم است
 که همه کلمات و صفات تابع می باشند موجود را قائل و جناب مولانا سید اویسیا علیهم السلام
 فرموده است وجوده انبائه و دلایله آیه پس از حد تعطیل و تشبه باید پرودان اند و جناب مولانا
 ازضا علیه السلام فرموده است گفته نغزین پسته و پین خفته و قبوده تحید لما سواه یعنی مثل جانده
 و جی نشسته و سنجیده و مشابیه و مضاربه و فی الفه و غیر ذلک از نسب حدود و مقومات می باشد
 و ربطی بذات احدیت ندارند و او قائم متصف می باشد بجمع صفات که مثل قدرت و علم
 و حیوة و سمع و بصر و ارادة و کلم و مبر و منزه است از جمیع نقایص و زریل مانند جسم و ذریب
 و حال و محل و ترکیب ماده و صورت و احتیاج و دیدنی و زوجه و دله و عرض و لون و عالی ذرات
 که او را زطل باشد موجود و شئی از حال الوهیت است و معدوم و شئی از جلال الوجود الهی
 هایش و مثبت و اوست اول بلا اول و آخر بعد آخر اجل است از اینکه بوده باشد پیش
 از وی یا با او شئی بلکه بوده است و هیچ موجودی و شئی نبوده و نه اشیا و حقوق و مضاف اوست



و قائم بر امر اوست چنانچه فرموده است و من آیت ان تقوم السماء و الارض بامر و سبق
 می مانند بعد حقیقت نفس الامر و همه شأ را بعلوم و قدرت و اراده خود از کمال عدم بدارد و او را
 و نسبت او را رابط با عالم سوامی خالقیت او و محو قیوت آنها و مباین است با آنها با آنها ذاتا
 و صفات و فعل و متصف نیست و بجهت از واجب و محکم بحقیقت صفات دیگری علی در محکمات
 پر نوری از این صفات رسیده است بعضی او و اسماء او اعظم و اقدس است از آنکه کسیر گفته اند بر
 یا شبها می باشد اسم او را با اسمی متفاوت است که اگر باشد بجز لفظ است نه در حقیقت و اگر
 خلق عالم در همه اوصاف و حروف زنده چون موزنند که وصف نیست نه صفه سلیمان عینا
 و علیه الصلوة و السلام گویند و بدق و ثوق خود را خوشوقت و خوشحال می کنند و دل خود را بیاد و خانه
 خود خوش کنند و جبر و تقویض هر دو با طریقت بلکه فعل عبودیت و طاعت و معصیت از خود
 ایشان میدانم اولی بوفیق الکی و ثانی بخند لان او بهر سیده و بجمع محلات قدرت او
 مت و است و هو علی کل شئی قدير و علم او بشتبا سابق بر ایجاب آنها بعد الا بعلم من خلق
 و هو اللطیف الخیر پس ایجا کرده شیار مطابقی علم خود و علم او بجزئیات مثل علم اوست
 بکلیات و عالم است بغیب و شهادت غیبه نسبت با شهادت الاله نسبت با او یکی می باشد
 و باراده ایجا دهنده است هر چه ایجا کرده است و فعلی که فرموده است قدرت او بیکاد شئی
 مکرر اراده ایجا داده و اراده است چنانچه اراده نموده است چیزی را که علم و قدرت او داشته است
 چه می عقیقت است اینکه اراده شود غیر معلوم یا بکند ماعل مختار مکن از ترک فعلی را بدون اراده
 چنانچه نمی است بافت شدن این امور در غیر موصوف بوصف جموة و اوست خالق کل شئی

و هیچ چیز موجود نیست مگر به اراده فعلی و هر چه را بکار نموده است نه از راه احتیاج بآیات
 بلکه معنی است از همه اشیا و هر چه را بکار نموده است نه از راه احتیاج بآیات
 راه نیست خواه ادراک عقلی یا فوهمی یا خیالی یا بصیری باشد تا ذن لا یحیطون به علی چنانچه
 فرموده است لَا تَرَى الْأَبْصَارُ وَهُوَ بَدْرُ الْأَبْصَارِ یعنی آنچه دیده بجز حضرت او محیط نیست
 که تمام دریا و ادراک کند چو کونی ذات منزله او را و صفات او احاطه بر حق و مافوقش دارد
إِلَّا أَنَّهُ الْكُلُّ شَيْءٌ مَحْظُومٌ وَحَاطَ الْأَحْوَاطُ حَالَهُ خود را چنانچه فرموده است إِنَّ اللَّهَ قَدْ احْطَى الْكُلَّ
شَيْءٌ عِلْمُهُ وَاللَّهُ الْكُلُّ شَيْءٌ مَحْظُومٌ و درین آیه دانی به ایه می فرماید و بجز درم الله نفسه و الله رؤف
 بالعباد چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته ما عرفناك حق معرفتك و ان الله احببناك
 و الا بصار و رؤف و لقا موقد که در اخبار و ادعیه و ارجح بپایانند به بصیر کماله علیه
 چنانچه ما زرت که لیسیت الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالبین تعالی الله عما یصفون المشبهون و المماثلون
 و مراد امام علیه السلام مشبهین و ملحدین اصحاب غی می عدوی است چه ایشان کان می کنند خدا
 قضا جازا و زینت باین چشم در آخرت هر چند جایز نباشد در دنیا و مؤمنین تأیید می کنند
 او را در آخرت بچشم چنانچه می بینند و در ادب بر و منزله است او تا از تعطیل تشبیه تعطیل
 است که گوید معاذ الله خدا نیست مثل طایفه سوفسطائیه که عالم را بنامه و هم خیال باطله
 میدهند و این قسم را از آنچه سوفسطائیه میگویند که سوفسطائیه مع حکمت منزه است
 چه معنی نونا علم و حکمت است و معنی اسطر مغرور و غلط و چون اینها را علم و حکمت همین غلط است
 باین اسم موصوفند و دیگر طایفه ملاحده تسخیر اند که خود را نقطه میگویند و مبداء اشیا را

دانش

ذات برع میگویند و آن عبارت است از روح انسان نزد ایشان و خود را خدا میدانند
 و میگویند ما خود را شناخته است بنده است و چون خود را شناخت خداست و کمال ایشان
 لا اله الا الله رب العالمین و مراد ایشان از رب میسر آدمی است و فعل کرده اند که واضح این
 مذهب محمد و فسخ نیست لعنه الله تعالی و از جمله فروع مذهب ایشان آنست که بعد از شناختن
 خود که ذات خداست مادر و خواهر و برادر و پسر و دختر و تمام منتهیات مباح میشوند و در همه
 تصرف میکنند و آنکه ایشان اینست که عورات یکدیگر را بجزو یکدیگر میگویند و میگویند که یکدیگر
 که الک و یکدیگر را چهار عورت ظلم میدهند و یک عورت را چهار مرد میدهند و فوزه را چوب
 میل او به کدام حکم میکنند و علاج سوفسطائیه و این ملاحده غیر مشبه نیست و دیگر طایفه طبعیه
 و هر تیر اند که قائل بتسلل اند و استدلال جبر ایشان است چه ایشان ذوی العقولند و اقوال ایشان
 با مرتبه طبیعت معقول است و معقول قبول میکند بخلاف انطایفه که قائل بمعقول نیستند
 و قسم دیگر از موعظه آنست که خداست لیکن بپاراست و مشغله اند از چنانچه بفرمانند که
 که حقیقتی نه عقل را آفریده است و بس و هر چه بخواست محقق عقل است و اینهم غلط است
 چنانچه فرموده است لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ عَلَيْنَا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَعْلَمُ غَيْبَهُمْ رَبِّنَا لَخَبَّرْنَا بِهِ و آن است
 که یکفانند از حیوانات در زمینها می آورد و یکفانند از پرندگان می آورد و یکفانند از امیران و پادشاهان
 در نباتات رب العالمین است که همه را از بیت می فرماید رزقیت که همه بر خوان پدیدایش
 نشسته اند و نعمت او را میخورند آسمانها را او در دوش دارد و هر یک را بجز کتی خاص ماضی که است
 که حاجاتی که با عرض نمایند اجابت میفرماید بلکه امر او بر که از در حق نمی افتد و تشبیه آن

و احادیث ائمه اطهار علیهم الصلوٰه والسلام باونا طفقند از حور و غلمان و مقصور و رضوان
و ملکات و مشروبات و غیر ذلک از انواع مستلذات و مولات و ملکات و نبات میباشند
کردی در جهنم و کردی در بهشت خواهند بود و جمع مکروب و محزون و جمعی دیگر در کله مست
و خوشی باشند و اقرار دارم باینکه فزاین بعد از ولایت از طهارت و صلوة و صوم و زکوة و فس
و حج و جهاد امر معروف و نهی از منکر تر و تحقیق شریک اینها حق و ثابت است و حلال محمد صلی الله علیه و آله
حلال الایوم القیمه و حرام الایوم القیمه و بسیار چیزها در احادیث وارد است که غول
ضعیفه امثال ما حکمت و مصلحت او را در آن نمیکشیم پس رد و طرح نباید کنیم تا داخل شویم در مرتبه
جاعتی که حق سبحانه فرموده است در مذمت ایشان بل که بخواهیم بطلان جعله و لا یاتهم تاویل و تفسیر
بسیار از رسول خدا و ائمه هدی صلوٰه الله علیه و آله وارد شده است که حق سبحانه و تعالی و حق عظیم
بر بندگان خود دارد یکی آنکه تا چیزی را ندانند نمیگویند هر گاه عقل ایشان باورسد طرح او
نکند و بعد از آن این آیه را خوانند که الم یؤخذ علیهم ميثاق الكتاب الا یقولوا علی الله الا
الحق و آیه سابقه را و اقرار دارم که کفار و منافقین در جهنم بعد از اب الیم نموده خواهد بود و اما غیر
شیعه اما بیهوشان و زبیده و فطویه و واقفیه و کیسانیه و تاووسیه و سایر فرق مخالفین اگر
الخاریجی از ضروریات دین اسلام کنند آنها نیز کافرنند مانند خوارج که بر امام زمان خروج
را ندانند و سزا نیست باینکه علیهم السلام میگویند مانند خارجیان عثمان یا علف که ائمه علیهم السلام
خدا میداند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خدای
عالم دانند و مواصب که عداوت با ائمه با بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وحدت

حجت

حجت ایشان ضروری دین اسلام است و غیر آنها از فرق مخالفان هر قسم اند اهل تشیع
چندند که حجت ایشان تمام شده است و علم بطلان مذاهب خود دارند و از راه نقیب
و اغراض دنیویة الخاریجی می نمایند یا با عبادت بخت آباء و اجداد بدین باطل قائل
شده اند و قوه تمیز میان حق و باطل دارند و نفی دین نمیکند و خود را از اغراض
باطله خال نمی نمایند که حق ایشان ظاهر گردد با آنکه قدرت بان دارند و دویم
جماعت چندند که ضعیف العقیده و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمی توانند کرد
یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تخلص دین حق ندارند یا در زمان فقرت
و جاهلیت میباشند و اهل باطل غالب و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان
ظاهر نشده است و امثال ایشان این جماعت مشهور میان علما است که ایشان داخل
مرجوح الامر اند میباشند حکم کفر و ایمان ایشان نمی توان نمود در محله قیامت حال
ایشان معلوم خواهد شد و بعضی گفته اند که مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و حجت
ایشان را دارد و پزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی روایات وارد شده است
که هر که اختلاف مذمبه و دینست و تمیید او مستضعف نیست و در بعضی اخبار وارد شده است
که مراد از مرجوح الامر ائمه است که چون چندند که انشراح و بت پرستی پیرون آمده اند و گاهی
بدل تشاخصه اند که داخل بهشت شوند و الخاریجیه نگردانند که داخل جهنم شوند و اما عجبت
اول که مستضعفان مخالفانند در باب ایشان خلافت بعضی گفته اند که ایشان در دنیا
و آخرت هر دو حکم کافر دارند و در آخرت محله در جهنم میباشند سید مرتضی و جمعی باین

تا اینکه اکثر علای ائمه را اعتقاد است که در دنیا حکم اسلام بایشان جاریست و در آخره
مخلد در جهنم می شوند و بعضی گفته اند که بعد از دخول جهنم از دوزخ بیرون می آیند اما داخل بهشت
نمی شوند و در اعراف خواهند بود و ناری تا ابد می ماند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت می شود
و این قول را در وضعیات و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین می کند و آنچه ایشان مخلد
در نارند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه بسیارست بلکه گفته اند که متواترست
و حق مطلب چنانچه تحت علامه مجلسی صاحب بحار الانوار قدس سره فرموده است آن است
که آنچه از مجموع اخبار در این باب ظاهر می شود که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخر
حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی روند اما در دنیا چون حق قائم نیست که دولت
باطل بر دولت حق پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام غالب خواهد گردید و شیعیان را شرف
و موافقت و معامله با مخالفان ضرور خواهند شد درین محله های باطل اکثر احکام اسلام
بر ایشان جاری گردانیده که جان و مال ایشان محفوظ بماند و حکم بطلان ایشان
بگردد و باج ایشان را حلال دانند و دختر ایشان بگیرند و میراث ایشان بدهند و از ایشان
بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا برایشان کار تنگ نشود و در دولت
ایشان چون حضرت صاحب الامر ظاهر شود حکم برستان را بر ایشان جاری کند
و در همه احکام مثل سایر کفار بماند چنانکه از شیخ مفید و شیخ زین الدین تصریح بیان منقول
و باین وجه میان همه احادیث می شود و ایضا محکم است بگویم که چون در این زمان
شبهه برایشان است فی الحقیقه حکم اسلام برایشان جاری می شود و در زمان حضرت

قائم چون حق ظاهر شود بجزایات با هر دانه انکار می کند حکم سایر کفار را دارند
و اتفاق شیعه اثنی عشری احادیث درباره آنها مختلف است از احادیث بسیاری
ظاهر می شود که شیعه همچو داخل جهنم نمی شوند و عقوبت کنه کاران این طایفه بعضی
در دنیا بایشان عاید مشغول پریشانی و ذلت و امراض بدیهه و امثال آن بعضی
در حال نزع و بعضی را در عالم برزخ و بعضی را در محشر و جمیع اینها تحت جناب حضرت
پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم و نیکان شیعه خلاص خواهند شد و احادیث
در این خصوص قریب بمرتب تواریست و در مطلق متفرقه مذکور است ولیکن بعضی اخبار
دلالت بر دخول فتن شیعه دارند و چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی علیهما الرحمة
از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ای جابر آیا گفتی
می کنی که دعوی تشیع بکنید بهین که تا اهل باشد بحجت اهریت و الله که نیست
شیعه مگر کسیکه بر پروردگار معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمی شناسی خداوند
شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خضوع و بسیاری از خدا و کثرت روزه و نماز
و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال مسکین و فقیر و مسکین و قرض دادن به
یتیمان و رستگاری حدیث و تلاوت قرآن و زبان نهان دشمنان را سخن مردم
مگر به نیکی و ایمان خویشان و قبله خود بکشند در همه چیز پس جابر گفت یا بنی رسول
من احدی از شیعه شمارا باین صفات نمی بینم حضرت فرمود که ای جابر بر اینها
باطل مرویست مرد را که بگوید است میدارم علی را و او را امام می دانم

اگر بگوید که من دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه رسول بهتر است از علی و عمر و
 بجا نیاید و متابعت است او کند محبت با و نماید نخواهد بخشید پس از خدا بزرگتر
 و عمر کسبید برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و خلق او خوشی نیست محبوب
 ترین بندگان بوی خدا و اگر ای ترین ایشان بوی خدا کسی است که پر مهر کار تر باشد
 از برای خدا و عمر کننده تر باشد بطاعت خدا بخند او کند که تو بخی توانم حجت بسوی خدا
 که بطاعت با مبرات پزیری از آتش جهنم نیست و ما را حجتی بر خدا نیست هر که مطیع
 خداست او ولی است و هر که عاصی خداست او دشمن است و بولایت مانی تواند رسید
 مگر پر مهر کاری و عمر و در خصال از حضرت صادق ۴ روایت کرده است که نیست شیعه
 جعفر مگر کسر که عقیق باشد شکم او و فرج او از حرام و شدیده باشد اجتهاد و بی او در عاقبت
 و عمر را خالص گرداند از برای خالق خود و امید ثواب و خوف از عقاب او داشته
 باشد اگر چنین جماعتی را به پنی اینها شیعه جعفر وند و محقق شستری صاحب جمالی المؤمنین
 گفته است که محکم است در مقام جمع بین الاخبار بگویم که احادیثی که استناد تقوی و ورع
 و مانند آن در آن مذکور است محمول باشد بر تشیع کامل و احادیث دیگر را بر تشیع غیر کامل
 و نظیر این صحت آنکه در تائیل قول خدا ایها المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجبت لهم
 و اذا نیت علیهم آياته زادتهم ایمانا و علی ربهم یوکلون گفته اند که مراد ایمان کامل است
 زیرا که خوف و یاد حق ایمان و توکل که در آیه مذکور شده در اصل ایمان شرط
 نیست نه بر مذاب بساطت و نه بر مذاب ترکیب چه ظاهر است که عمل صالح که بر تقدیر
 ترکیب

۹
 ترکیب چه ظاهر است که عمل صالح که بر تقدیر ترکیب در ایمان شرط است بآن مرتبه بزرگ
 که در آیه مذکور شده و الله اعلم انتهى صغیف میگوید که حدیث المسلم من سلم المسلمین
 من لسانه ویدیه هم محمول بر اسلام کامل است نه بر اسلام و الاسلامی نمی باشد مگر در آن
 ای عزیز که احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است مگر حدیث مهم
 بن شریح بن یزید بن مره که از شیعیان جناب حضرت امیر المؤمنین ۴ بود و از آن حضرت
 است عانود که صفت مؤمن را برای ما بفرماید ما بر مرتبه که ظاهر نخواهد آن توصیف که گوید
 او را می بینم حضرت ۴ توصیف طولانی نمودند و در آخر آن کلام مهم رفته الله صیحه نمودند
 و پیش از آن دیدند تا بر حمت الله نایز شدند پس حضرت فرمودند انا والله لقد كنت اخافا
 علیه و قال هكذا نضع المعظة البالغة باهلها فقال له قائل فما بالك يا امير المؤمنين
 فقال ان لكل اجلان بعدده و سببها لا يحاوزه فخلا لا تعد فانما نقت علی لسانك
 شیطان و همین خطبه در بیع البلاغه هم مذکور است با اختلاف بسیار و الفاظ او و در آخر
 او فضعی هم صفة کانت نفیه فیها یعنی بر حمت الله نایزنده از و پان قول سائل
 فما بالك یعنی چرا تو پیش از این یا مرحوم نمی نوی یا چرا ذکر فرمودی با وجود اینکه خوف اند
 داشتی جواب فرمود او را عا یحیو اب اقمی از برای سامع با اینکه جواب او حق و صدق
 است با نثره سبب بعید و او اجل است که معلوم به قضای الکتب در وقت معین
 که پیش و پس میشود از آن وقت از جهته آنحضرت هنوز وقت او رسیده بود و دهت و اما
 سبب فریب از جهته تحقق فرق است میان حضرت علیه السلام و امام رفته الله را و وقت

نفس قدسیه آنحضرت است بر قبول ارادات الهیه داعیه او با آنها بر تبه لکس سید آنحضرت
در سینه و اطمینان و ضعف نفس امام از آنچه وارد شود باو از خوف رجا، الهی و ایضا آن ۴
متصف باین صفات بود و نافه بچپ از آنها بود تا آنکه اندوهناک شود بصفه آنها
و گفته اند بعضی از تحقیق که حضرت این جواب را فرمود ازین جهت بود که دلالت بر تحقیر
نفس قدسیه خود داشت بر غیر باینکه تصور در فهم سائل وجود نهای خود آن حضرت از آن
این سوال و مستوفی حضرت اند که فرمود از دیدنهای شیطان است تکلم تو از جهت
آنکه سوال در غیر موضع او بود و اگر سائل سوال کند جواب جایز بود بر آنحضرت بجا دادن
امام با غلبه ظن او بر مملکت او و آنحضرت منطقیست که باید بدید بر هیئتها و دلایلی
که طبیعت مرئوس میخواند و تواند بود جواب چنانچه محقق برین مبنی در شرح گفته است آن است
که بود غلبه ظن حضرت مگر آنکه از وجدندید او پنهانی می نمود اما اینکه این صفت باعث
موت او می شود مطلق آنحضرت نبوده است و ضعیف اینجو ابرامی پسندند و سوائی حدیث
احادیث بسیار در علامات و صفات مؤمن وارد شده است و در قیاس از مؤمنین آنها
موجود باشند و همچنین در باب معاصی که بنده کائن را از اسلام بیرون می برد اجتناب بسیار
و در این ابهامات و اختلافات چنانچه علامه محمدتقی مجتهد رحمه الله گفته است مصالح بسیار فواید
پیشتر است و از آنجمله آنست که امثال ما مغرور گردیم بآیات و احادیث رجایی و همیشه
متردد میان خوف و رجاییم که اعظم صفات اهل ایمانست و رجای غالب متقی
نحو با غرور و ایمان گردیدن از عذاب الهی و این از جهت آن که پیره است و خوف

غالب است

غالب نیز خوشبخت و شفیق می شود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و این نیز از آن بیان
کبر است پس می توان این دین که طیب نفوس و تقوی جمع خلقه دوائی هر در در است تا باو آید
اگر بر مرض افتد از مبتلا شویم باید دو کنیم و مرض خود را بآیات خوف و تقوی کنیم و آیت و جهاد
که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شده است و اگر اعتدای بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که شفعی روز جزا میدهند آن شخص شفاعت و جعلیست چه
شفاعت فرج ارتباط معنوس تمام است و موقوف بآن الیهست تا ما معا و الله به عمل نیاید
در و رسیده کی معلوم شده است که ایمان ناقص بوسواس شیطان بر طرف نمیشود و طاعتات و عبادات
آن حصن حصین است برای حفظ ایمان از وسوسه شیطان و جواهر عقیده ایمان در صندوق است
و حقیقت دل ما تا نگذشته اند و فرایض و ترک کبایر فضیلتی آن صندوق و حقیقت و فضل نوافل
و کسب اخلاق حسنه و ترک کمرومات و از ازاله اخلاق ذمیه پس ایمان آن صندوق و در و ایمان
که شیطان است در کین نمائند است اگر رخصه بیاید بخواهد بدرون سینه رساند و آنچه تواند از جوار
حقایق ایمان بر باید بآتش کشد و هر چه بشود هر را باطل گرداند ما معا و الله بیکبار از پس ایمان
بدر می کنیم هر اینها ضرورت و فضیلت و در بند ما را می کشیم که شفاعت شیطان ما را کافیت
و بخواب غفلت میرویم دست شهادت و لذات خایه گردیده و دوسوی خفاص او سینه
جا میدهم و ملائکه رحمت را که حارثان دینند از خود رمانده و شب و روز آن در و ایمان
و یقین مشغول بر برون ایمان و افروختن محض و خاشاک شبهات می پندند و وقت
احتضار شیاطین حدیده نیز باور آن ایشان میگردند نفوذ بانه وقتی خبر می شویم و از خواب

غفلت مستی و جهالت و ضلالت پدیدار و هشیار میکردیم که تمام مایه اعمال صالحه را باخته باشیم
 و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکه اغلاط و شبهه را بر سر ما ایستاده باشند رب ارحم الراحمین
 صلی الله علیه و آله و سلم و مایه کند و شفای مایه خضار باشد و آرزوهای باطل را همه بر طرف نهاند و غرور
 باطل بجز خسران ابر بر سر نه آید باشد نفوذ باشد من ذالک ارجو ان المبین پس از کمال معلوم
 شده است که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب خطای عاصی از برای امانت باقی خواهد ماند حضرت
 صادق علیه السلام فرموده است که حق تعالی از مجموع صالحین و اکار دین نقل کرده است که ایشان
 استغاثه میگردانند و در درگاه حق تعالی که ربنا لا تنزلنا بعد از دنیا میسر شود و کار ما میل
 و اهل ما را بسوی باطل معبد از آنکه راه هدایت کرده حضرت فرمود آن را از برای این
 می گفتند که میباشند که بعضی را بعد از هدایت میل باطل میکنند و ایضا آیات و اخباری
 دلالت میکند بر آنکه نمومن یا شیعه که هم نمیروند چگونه باینها منور می شود و حال آنکه شیعه و سنی
 و حق معانی بسیار دارد چه میدانیم که در احادیث کچھ معنی وارد شده است و این معانی
 در مذهب نیست و ایضا مکر حسرت و زبان کار آخرت مختص است در عقوبت و عذاب
 حومان از الطاف خاصه الهیه و در جات عالیه غیر مشایبه و محبوب را از قرب و رضای
 سبحانی سبقت از برای حسرت ابدی که ام فطن است که خود را راضی نماید که گذران
 او مانند حیوانات در مراتب نیست چه بدین نماید و از آن الطاف محروم و بی نصیب گردد
 و از خوف بر ما غالب شود و خوشت که باعث بر عذر و احوال منهای گردد آن بهترین است
 زهر حلاوت و از خوشت که موجب سوادطن بچین تهاو کرم او گردد و آهی را در طاعات و عبادت

است

است گرداند از جهل کنان کبریه است و اگر چنین حالت معاذ الله ما را عارض گردد
 و در آیات رحمت و احادیث رجاء باید نظر نماییم و در وقت احتضار و نزدیکت بآن
 غلبه رجاء بر خوف بهتر است آنچه نوشتیم شهادت منست بر نفس من و توقع و التماس مرتبت
 که بهر کسی برسد این شهادت گواه باشد و در هر وقت و هر مکان که حضور شود او را
 شهادتی را که شنیده است نماید و استغاثه و تضرعی نماید بکرم علی الاطلاق که شفع ببرد
 ما را بهین ایمان و ثبات بدارد ما را نزد افعال بدار حیوان و منزلت ما را در درجات
 و رضوان و جایل شو میانه ما و میانه داری که سر اصل اوست فطران و بگرداند ما را از احوال
 که کتاب او باشد و ایمان و بر کردار محض کوثر و حال آنکه باشد ربان و نقل باشد
 از جهت او میزان و ثبات باشد او را بر صراط قدمان ان الله منعم ذوی الانصاف فللحمد لله
الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جئت و رسول ربنا
بالحق و بنای این ضعیف مکین درین اوقات در مسائل فروع مما امكن اخذ بحیاط است
فتوی و علما اگر چه بعبادت و توفیق الهی و تصدیق جناب شیخی قدوة المحققین و اسوة
المحققین مولانا مرزا ابوالقاسم قمی طاب ثراه که علوم شرعیة فرغیه را در خدمت بزرگوار
تحصیل نمودم تا در و ممکن بر استنباط مسائل از اوله شرعیة می باشم و اگر منصفی بنظر انصاف
ملاحظه نماید تحقیق آیتی را که بر اکثر کتب کفایة المقصد و مدارک الاحکام و شرح المع
و تنقیه مفیده نموده ام تصدیق این ضعیف را خواهد نمود و اگر در آنچه از تنقیه اظهار شد
حلائی باشد که گمان نموده باشم در عداوت کذبین بکند او را و الا ۳۰ عدد و دیشم و با وجود

در خود اسناد او شباط را ملاحظه نمود و محتاج الیه این امر را از کتب معتبره نمود و چون قطع
 ببله شد که ظن بر بودن خود صاحب نفس قدسیه که جمعی از علما شرط دانسته اند هم نرسانیده بودم
 با آنکه در کتاب خطاب صبح الثوبه از حضرت مولانا الفادق علیه السلام منقول است که لا یجوز للعبا
 لمن لا یتق الله بصفاة سره که حرکت در شتر اطاقه قدسیه در مفتی و با آنکه خطرات
 ظنیه در انتخاب با و از احادیث مرویه دیدیم لهذا اولاً غلبه ذات خصوص در محاسبه است
 دعا از زبانه بابت می نمود که این ضعیف را مرجع خدایق در احکام شریعت غیره قرار ندهد
 و جناب نفس الهی جل جلاله و عظم تواله از راه معرفت و عنایت دعای ضعیف را بشفاعت اجابت
 مقرون گردانیده با وجود تحقق اسباب ظاهری توقف و مکث حقیق در بله همان از هر جهت کجاست
 محل نظر و کنگه قرار نداد و قریه که خلق او بسیار قلیل و از محل کثرت و رجوع و راجع قرار داد و فرمود و مکث
 حقیق را از زهد در اعمالی که از آباء و اجداد بصغیف مخلف شده بود محو فرمود نهان خود خورده ام
ز کس حلال نان غری نخورده ام که الله الذی هدانا لهذا لو انکنا لنشکون لولا ان هدانا الله
 و ما لنفقد التوفیق الا من عند الله العزیز الخلیل برای برادران دینی و دوستان یقینی معروض
 میدارد که سالهاست بسیار زمانیت پشیمان شده مینود که جماعتی از صلی بله بر فی از علما
 بمحض اینکه می شنوند مثل زید را که همه اهل طالب و راعب بعزلت و از زوا و از انبای دنیا
 می باشد و بقدر مقدور از غیبت بله زید از لطم بقدر ضرورت محبت و محترمی باشد (و از انهم
 برصوف می سازند و در نماز و سجده و ادب بدل لغت کلام الله المجید و استغفار و رنج
 و تملیل مشغول بتفقی و تغیر او می شوند و عوام الناس را بقدر امکان تخلص و زنجیر
 برآزار

۱۵
 برآزار نمودن و اذیت رسانیدن با وی نماید و قوی قلی او را میبندد با یکدیگر بازیه
 مثل مطلق معاشرت نموده اند و قطع دارند با یکدیگر فطره او با سلام بعد و حال از معاشرتین
 زید می شنوند که او کمال اهتمام با دای خرافین دارد بلکه کمتر از مسجیات مؤکده را او را کست
 و در اخراج نمودن حقوق مالیه زیاده عارض الله اعانت بغفر او وضع می نماید و بعبه
 بوسرا کن مقدمه منوره متوالا مشرف میشود مع ذلک کلمه او را کافیه و به نه میسپارند
 هفت ستر اصل و غش میکنند مستعد نشتر غش میکنند به جز از اصل و فرع خویشین
 طعن بر اصل دفعه دین زنند نکته نشنیده از اقوال او شنیده اند از احوال او و بحر مشربند
 بزرگ انقیاد و منتهی سازند بزرگ اعتقاد انقیاد او عیان چون آفتاب اعتقاد و نهان در حد
 حجاب آن یکی چشمش ندیده این بدیده امر پنهان چپ نشنیده بدیده چون عقیده هست
 محفی در درون چون فاش را بدیده در درون و این صفت شنیده بر تزلزل نموده اند
 و بعینه بوسی عبات عالیات اعلی درجات علی ساکنینا الالف الثانی و الثانی متوالا مشرف
 میگرد و بر تبه این طریقه مسینه شیوع بهر ساند که سرایت به ما کن مقدمه منوره که محتر
 اجتماع علی و انقیاد و صلی و زنا بوده نموده است بمحض اینکه غریبی صاحب شوقی که از مواضع عبیده
 از جهت تخصیص فضیلت دینی و اخروی بکجا دارد میشود همیشه می پندد که آن غیر با ادب
 مراد می نماید و در آن روضه منوره مشغول بصحبه های لایعنی نمیشود و برین دیب خود ملقت
 عنیت بله از غلبه متوجه بجز دنیا است خصوص هرگاه جناب قدس الله بآن غریبی
 و حوقتی شفقت فرموده باشد البته او را منتهی برصوف می سازند و در صد و اذیت با و بری

با اینکه بی از اداب زایر است که بر در روضه مقدسه بایستد در حضرت بطلید و موی و خضوع
 و حصول وقت نماید و چون حدیث دارد شده است که وقت علامت استجابت دعاست
 پس حصول وقت مؤید اذن حضرت می شود و آیه شریفه یا ایها الذین امنوا لا تلوا بیوت
النبی الا ان یؤذن لکم مؤید اوت و همچنین فرموده است یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی و از احادیث ظاهر میشود که اگر آنکه طاهرین مثل اکرام جناب
 پیغمبر لا رست پس سهم اما کن مقدسه بایستد این را رعایت نمایند احتیاطاً پس زایر بایستد
 کمال سعی و اهتمام در خضوع و خشوع و وقار داشته باشد و از حرفهای لایعنه بلکه زاید بقدر ضرورت
 احتراز نماید و چنان خواهد بود که آیه پشت بقرامام ۴ گفته و از پس پشت برگردد و در حدیث
 صفوان در کیفیت زیارت امیر المؤمنین ۴ وارد است و عموماً تقطع مؤید است اگر چه
 این مثل خصله سیده مدتهاست که مستتر شده است و این ضعیف چه دیدم و چه شنیدم و باز نهدی
 ایشان بقدر تابت متحرشدم بر کسوت تسبیح شمار و در خود نظر بمضون آیه شریفه و اذا
رایت الذین یخوضون فی انسابنا عرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما نیست
السبطان فلا تقعد بعد الذکر مع القوم الظالمین نمودم در صد صلح با کل بودم صلح
 آیه جنگ بر خیزد ز پیش • عقد آمد جهل کبریز ز پیش • جنگ بشد نیز چند از جلا
 صلح بشد ننگ و عار عافان • مزه چو کردم صلح با جن و شر • خود چه جا جنگی بشد
 ذکر • صلح و جنگ هر دو را بر هم زدم • پشت با بر بای مدح و ذم زدم • مدح و ذم را
 هر دو کردم سر کنون • سر ز جیب عافیت کردم برون • تا اینکه الحال که تاریخ بحر میگذارد

دو بیت

و بیت سر و سرش شامی استی ازین ضعیف خواهند شد با کمال اصرار که محض نماید
 مند در تحقیق تصوف و حلول و اتحاد و وحده وجود و تاسخ تحریر نماید و حق و باطل را
 از هم جدا نماید بلکه با عانت اکثر این امر باعث شود که جمیع مومنین از غیبت و غمت
 مسلمین ذرا غمت هراسند لهذا این ضعیف بنا بر خواستش التماس فرموده بقصور بهضاعت
 و فطانت شرعی نمودم که در قی چند در توضیح امور مذکوره تحریر نمایم تا داخل مالایه رکن کلمه
 لا یتکلم کلام کردم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و این اوراق را به پنج باب خاتمه مشتمل
 ساختم بر فضول کثیره **فصل اول** در تعیین صوفیت از کلام علای امامیه **فصل دوم** در بیان تحقیق
 که ضعیف موضوع میدارد **فصل سیم** در تحقیق صوفی و متصوف چنانچه جمیع از کما بر فرموده اند
فصل چهارم در نقد کلام افضل المجتهدین و المتکلمین علامه حلی رحمه الله علیه **فصل پنجم** در تحقیق
 آنکه صوفیه حقیقی میشود که از جمله اهرست و جماعه باشد و بیان قدم در سلسله نقشبندیه با آن هیچ که
 سلسله را خوض ضبط کرده اند **فصل ششم** در بیان کیفیت سلوک و رفتار سالکین لا اله الا الله و او شکی نیست
 برده اصل اول اول نموده است اصل دوم زهد است و اصل سیم توکل است اصل پنجم عزت است اصل ششم
 علافت ذکر است و تحقیق اقام ذکر در ضمن گفته اصل هفتم نکر است و در ذیل او دو جمله مذکور است
 که یکی بنای ذکر بر صاحب اجانه است و دیگری در توضیح شرح بعضی کلمات که از مشایخ رسیده است
 اصل هشتم صبر است اصل نهم مراقبه است و ذکر اقسام او اصل دهم رضات **فصل نهم** در اصول است
 بر آنکه نماید اول در بیان تفسیر ذکر جا و حقی نماید و ثانی در تفسیر نظر به پانز و یک نماید و ثالث در مظهر
 و ثقل خطبه شریفه از بیج البلاغه و شرح او **فصل دهم** در نقد نمودن بر فی از کلمات محدث تحقیق

جلسه مولانا محمد تقی و ملا ناضل اولی مولانا محمد باقر رحمهما الله باشد **فصل نهم** در نقد کلمات محدث تحقیق
 مولانا محمد حسن کاشانی **فصل دهم** در نقد کلماتی از شیخ المشیخ شیخ بهاء الدین محمد العالمی عامله الله
 بطنه الحق **فصل یازدهم** در نقد کلمات جمعی دیگر از اعظم از چند شهید نامه و شیخ بزرگوار ابن فهد
 و ناضل محقق مولانا جلال الدین و سید محقق میر سید شریف جرجانی و شرح مقاصد انوارات
 خاتم الحكماء المحققین نصیر الملتی والدین الطوسی طاب ثراهم و ناضل محقق ابن خیم بخرانه
 و جمعی دیگر **فصل بیستم** در بیان سیر معکوس **فصل سی و دوم** در توفیق عظمت و جلال دل مصداق
 دل **فصل سی و سوم** در بیان سبع المناظر و تحقیق بخت **فصل سی و چهارم** در بیان مناسبات و واقعات
فصل سی و پنجم در تحقیق صنوبر بنقل کردن بعضی از کلمات
 علمای امامیه که طاعن و منکر تصوف و اهل ادبی گفته اند که یکی از علل فرموده است ای ولی الله
 که چون فقر از این کتاب و تحریر کتاب حدیقه الشیعه که از مضامین علامه اردبیلیست
 فارغ گردید بعد از آنکه ایشان التماس نمودند که باید را که در بیان مذاهب و عقاید صوفیاتی
 از آن کتاب بجهت ایشان انتخاب نماید ایچا بالملتمس هم بر تقیم آن پرداخت و آنرا رساله
 مفروده ساخت پس باید دانست که علامه زمانه متبحر لکانه مولانا احمد اردبیلی خلد الله تعالی
 ایام انوار و آید او مات انما ضمه در آن کتاب در ضمن حالات حضرت امام جعفر صادق
 بتقریبی می فرماید که بنا بر وعده که در اول جزو این مختصر نموده چند کلمه در بیان مذاهب
 و عقاید صوفیه در باب جدا گانه در این مقام مسطور میگرداند پس اول در نقد او مذاهب
 اهل سنی نقل می کند بعد فرموده باید دانست که عثمان بن شریک کوفی که بابو ما شمس گفته

موردی

مشهور بود و آخرهای زمان بنی امیه این مذهب و این طریق را وضع نموده و این حوزه در کتاب
 مادی القیاسات من جمیع المملاکات و کتاب ایجاز الطالب فی ابراز المذاهب و سید مرتضی
 رازی در کتاب مفصل ذکر کرده و از مشایخ صوفیه شیخ عزیز نسفی که از مشایخ علمای این طریقت
 در کتاب تفضیه القلوب قائل شده و شیری که سببان او را امام شیری میگویند و از بزرگان
 علمای نواصب و صوفیه است و صاحب تفسیر بسیار است و در چند کتاب و رساله اش عذراف
 باین نموده که نام صوفی در جای مذکور نبود تا از پیش از تمام شدن دوست سال از هجرت این امر
 وضع کردند و مدحی در ادب کتاب نفی الاله از داخل کرده و خود باین قایل است و میگوید
 که اول کسی که صوفی گفته ابو یاسم بود و بغیر در بسیاری از کتابهای شیعه و سنی این موصوفیه است
 با وجود این می باید که بعضی از متعصبان در معنی صوفی دو وجه تسمیه هر یک از پرده ان عثمان کوفی
 ایشان چه دست پازده اند و چه وجوه در هم بافته اند حتی بعضی از ایشان گفته اند که عبارت
 از اصحاب صفا بود که صفاتی کردند و صوفی گفته و طایفه از فریبندگان بجهت رونی کار و رزق
 بازار خود دانسته بآن توجهات کاسه قائل شده اند و گروهی از غافلان ندانسته بآن وجوه
 فاسده کاسه معترف گشته اند و بآن سخنان راهی سخنمان را در ولای مکرانی انداخته اند
 پس بدان که اول کسی را که صوفی گفته چنانکه شیعه و سنی نقل کرده اند ابو یاسم کوفی بود
 و این سبب آن بود که مانند رهبانان جامه پشمینه درشت می پوشید و آن علون مثل نصاری
 بجلول و اتحاد قایل شد لیکن نصاری در باره عیثی بجلول و اتحاد قایل بودند و او از برای خود

این دعوی بنیادها و در این دو دعوی متردد و معیاری بود و معلوم نیست که در آخر از توشش
بر کدام یک قرار گرفت و در کتاب اصول الدیانات مسطور است که او بطن اهرامی و جبری
و در باطن طرد و دهری بود و مرادش از وضع این مذاهب این بود که دین اسلام را برهم زنند و از
آنکه معصومین علیهم السلام چندین حدیث در طعن او وارد است و پیروان او را خواه صوفی
پوشند و خواه پوشند صوفی گویند و گاه بکثرت او و گاه بنا بر آنکه او این را منسوب کند و اینده و بهائیه
و ابواب شیعیه و عثمانیه و غیره خوانند و چون سفیان ثوری طریق و روش او را خوشی کرده صورت
و رویت و تشبیه و تحسین بر مذاهب افرو و در غرضه این مذاهب طل را وسیع گردانند این قدر را
نوریه و سفیانیه نام کردند بعد از آنکه ایشان را با بوی زیبطی نسبت داده و بیزیدیه و بسطیه و یثیبه
را ندو و باعتبار قایل بودن بکجول و آنکه ایشان را حلو لیه و آنکه دینه خوانند و چون جمعی از ایشان
بر آنکه مبالغه نموده بوحشت و جود قایل شده اند ایشان را وحدتیه نام کردند و محبین منظور حلاج
ایشان را منسوب ساخته منصوریه و حلاجیه گفته و بجهت آنکه در باب شایع خود غلو نموده بکجای
ایشان بوجه حلول و آنکه قایل شده و بر کمرهای خود و دیگران افروند ایشان را غلات
و غالیه و غاویه نام کردند و بسبب مکر و تشبه و زرق و خنده و مردم فرسبی ایشان را زبزرانیه
و خدا عید موسوم ساخته و چون طریق و مذاهب ایشان اختراع نموده بودند که مثل بوجو بر مهابت
و نفراست و در آن کفر و کلام را در هم آمیخته بودند اما مانع ایشان را بستم مسمی کردند و بینه
و نشان بسته اند که او شای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و این شخص افراست آن شخصی
معاصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود و روزی چند خدمت جعفر کرد و آیه را برده بود و اکثر

اینها

۱۵
اینطایفه بطن اهرامی مذاهب احمد حنبل مالک و شافعی را که اند و بطن اهرامی مالکی مذاهب یحیی
و ذوالنون شافعی مالک یحیی و بیشتر اینطایفه در باطن طرد بودند و تا حسین بن منصور
حلاج روایه را از بایزیدیه هم که را نید و کفر و الی و خود را به پادشاه پوشانیدن ظاهر کردند
بلعن او پروان آمد و از جمله کسانی که فتوی بقتل او نوشته اند یکی این روح است
که از ولادی حضرت صاحب الزمان ۴ بود و عادت متعبدان سنی است که هر کس از این
طایفه که پسند که روایت از حدیث که را نید و پرده از روی کفر خود براندخته مانند بایزیدیه
و حسین بن منصور حلاج گویند که دو تا بوده و اکثر صوفیه نیز دعوی دوتایی ایشان را می کنند
با آنکه در دیگر جاها با شکی و قایل باشند در این طورها با از غلبه تعصب تا عده مذاهب خود را فرمودند
را که بدو تایی قایل میشوند و میگویند حسین منصور حلاج و دو بایزیدیه بطنی بوده اند یکی از
ایشان کافر بوده و دیگری مؤمن و از احوال بر اولیا الله و پیغمبر نمی کنند که چون بکتب سیر و تواریخ
معبره رجوع نمایند روایاتی شوند و از جمله احادیثی که از حضرت رسالت پناه ۴ در چند کتب
از کتب علمائیه است و بعضی از آن حدیث نیست که فرموده که با بایزید بگویند که
آخر الزمان قوم یسعون الصوف فی صیغهم و شانهم یرون الفضل لهم بذاتک علی غیرهم
اولئک پیغمبر ملائکه سماء و الارض یعنی ای ابوذر در آخر الزمان قومی هستند که در رستان
و تابستان پوشیده و کتان بپوشند که ایشان را با آن پشم پوشش زیاده و فضیلت است لغت
خواهند کرد و ملائکه زمین و آسمان پس در این مقام چند کلمه در ذکر بعضی از طوایف صوفیه اند
از عقاید و مذاهب ایشان اختصار می نماید در بیان اصول صوفیه

بر آنکه مذاهب صوفیه بیاست بعضی گفته اند که از آنکه چهار مذهب اصل است و باقی فرع آن چهار
 مذهب اول مذاهب حلویه است دوم مذاهب اتحادیه است سیم مذاهب اصلیه چهارم مذاهب
 عشاقیه است و بعضی گفته اند اصل چهار مذهب و بجای واصلیه و عشاقیه و وحدتیه و تاسعیه شریک
 و بعضی گفته اند هفت است و وحدتیه را بر آن شش که مذکور است زیاد کرده اند و بعضی گفته اند
 اصل دوازده است پس بعد از مذهب صوفیه مذاهب دیگر اختراع کرده اند و آن را نیز اصل خوانند
 و آن تا بیست و نه است بوجهی که بنا بر قول آنجا است سه مذهب اصل صوفیه خواهد بود و غیر
 آنکه مذکور شد دیگر قولهاست اما حق اینست که از جمله مذاهب صوفیه مذاهب اصل است
 و باقی فرع و آن مذاهب یکی تا بیست و نه است بکمال دوم تا بیست و نه است باقی و پنجمین این مذاهب
 در باطن شاکست و ملحد و هر سوره اند و بعضی از ایشان بظاهر نیز شاکست و الی و تا بیست و نه
 و سیم مرتضی رازی علیه الرحمه در کتاب تبصرة العوام مذاهب صوفیه را اصولا و فروعاً زیاد کرده است
 قسم شمرده اما در کتاب فصول الثمته که بعد از آن بعبارة تصنیف کرده تا بیست و نه است که اصل
 مذاهب صوفیه از دوازده مذهب است و پس از فروع آنکه مذاهب در آن کتاب ذکر
 کرده پس بر آنکه این مذهب است بر دو فصل فصول در بیان عقیده حلویه و اتحادیه که
 اصل مذاهب صوفیه اند ایشان گویند خدایتا در ماحول کرده است و همچنین در ابدان جمیع مخلوقات
 حلول میکند مذاهب اتحادیه است که ما با خدا یکی شده ایم و همچنین خدایتا با همه عارفان یکی می شود
 و این فرق خدایتا را تشبیه با کش و خود را با کش و کش و میگویند چنانکه آنهاست و انست بسبب
 ملاقات و مصاحبت آنش آنش می شود عارف نیز بواسطه قرب بخدا عارفی که حق محض
 کفر و زندقه است

کفر و زندقه است و صاحب این اعتقاد مانده حلویت کافریست و پیروین و ملحد و زندقه و بعضی
 صاحب کتاب بیان الادیان میگویند که اصل حلول و اتحاد بعد از جریانه که طایفه اند
 از صابله از ترسیان برخاسته و غلات تبعه یعنی آنان که بعضی الله اثنا عشری را خدا
 میدانند و غلات اهل شریعت و جماعه صوفیه که مشایخ پیش را که میدانند حلول و اتحاد را
 از ترسیان و از گفته اند هیچ مذاهب از مذاهب ترسیان از آن مذاهب نیست و دیگر
 نباشد تا با تمام کلام صاحب کتاب بیان الادیان بگوید است که متفهمین صوفیه
 مانند یزید بطایح حسین بن مضر و حنیف بر یکی از این مذاهب است و بعضی از متاخرین
 اتحادیه مثل محی الدین عربی شیخ عزیز نسفی و عبد الرزاق کاشی کفر و زندقه را از این مذاهب
 بوجهی که تا بیست و نه اند و گفته اند هر موجودی خداست تعالی الله عما یقول الملحدون
 علوا کبریا تا این کتاب نقل شد حال قدسی از تبصرة العوام سید مرتضی رازی قدسی
 نقل نماید فرموده است که عشاقیه گویند که اینها بفرقی بسی نامشغولند و خلق را بکمال خود
 بتخلیف ایشان بازمی مانند از حق بجهت بنوع و هر چه خلق را از حق باز دارد باطل بود
 پس التفات بقول اینها و برل نباید کرد و بتخلیف نباید شد که آن صحت غلط
 در کتاب سحران گویند که با یکی از شیوخ صوفیه مشورت کردم که میخواهم بفران مواظبت نمایم
 مرا از آن منع کرد و گفت علایق دنیا و جاه و علم از دل خود برون کن و در خانه فارغ نشین
 و اختصاص کن بر ادای فریضه و اندیشه را با زبان جمع کن و میگوی الله الله و این طحایت
 نویست که خود را عشق خدا خوانند و آنها را ایشان است که بهترین خلق خدا ایشانند و از این

آن منزوی می شود و بکس اختلاط نکند و گویند علی بن حبش را از خود دور کردیم تا بمنزل رسید
 و فرقه از صوفیه ایشان را و اصلیه خوانند گویند ما و اصلیم بحق نماز و روزه و زکوة و احکام دیگر از بهر
 آن نهاده اند که تا اول بآن مشغول شوند و تندیب اخلاق حاصل کنند و معرفت حق و اورا حاضر
 شو و اصل را در بعضی بجای رسد و چون واصل شد تکلیف از وی برخواست و هیچ چیز از شرع دین
 بروی واجب نیست و هر چه او کند نیکی بود و اگر خواهم با مادر و پدر و دختر خود و طی کند و اگر احلال
 باشد و مجرد عورات از خروار و ناله و مال مردم را و احلال باشد و کسی را بر او اعتراض باشد
 و از او نیز جمیع و همه مباح باشد و نیکی بود و گویند اگر کسی را از ایشان شهود غالب شود
 و از دیگر سببی مت طلب کند اگر مفعول من کند از طایفه واصلان بدر فرقه باشد و منع نکند
 و اگر کودکی با زنی که از واصلان اجابت کند و او شهود بر آنه انشخص بر وجه ولایت
 رسد و از اولیا اکتبار باشد زیرا که راضی بود هر رسانیده است و این مذموب و اعتقاد
 جمله عارفان است که در زمان ما اند و ایشان اعتقاد دارند بسؤال قبر و قیامت و حشر
 و نشر او گویند عالم قیامت است و فرقه دیگر از صوفیه است که ایشان را نوریه خوانند گویند حجاب
 دوست یکی نوری و دیگری تاری آنچه نور است مشغولست با کتب صفات خوب
 چون توکل و خوف و تنویر و جود و حالت و آنچه تاری است مشغولست با فعال شیطان
 چون فتنی و فجور و حرص و شهوت و امثال این چنانکه شیطان تاری است فعل او نیز تاری است
 و این قوم گویند که خداوند را برای بهشت عبادت گفته یا از بیم دوزخ و این قوم
 دعوی کنند که صهیبه ایشان بود و گفت نیکی و بدست صهیبه از خدا نرسیدی مگر از خودی و فرقه
 دیگر از فرقه است

دیگر از صوفیه است که مثل ایشان جز شک نباشد و فرقه در پوشند و سجاده میبند و دارند و از غرام
 احتراز کنند ایشان را نه علم باشد نه دیانت از بهر فقر و کسوة در اطراف عالم می گردند و همیشه
 طالب علم و رقص می باشند چون شکم پر کنند و در هم نشینند و حکایتان این باشد
 که در فلان شهر و خانه اطعمه بنویسند و ساعت و رقص را بنویسند و هیچکس در آن است
 از ایشان نباشد و رئیس و دعوی اتی دکن حسین بن منصور حلاج است و او را حلاج و در
 سحر مهارت تمام داشت و شاگرد عبدالله بن بلبل کوفی بود و او شاگرد ابو خاله کلابی بود
 و او شاگرد زکریا در کتب بود که ایشان از سببی که زنی بود آموخته بودند و سجاج در زمان
 سید که آب بود و هر چه دعوی پیغمبری کردند و در هر سببه و نه از بهر مت معلوم حاد و نیز
 بنی عباس کردند و حلاج دعوی خدای می کنند میگویند مرده زنده می کنیم و چون خدمت مرا
 می کنند و هر چه از ایشان میخواهم پیش من می آورند و من می توانم که موجودات همه اینها را
 بنمایم و هر سببی و جمعی از کتب دیوان تابع او شدند و یکی از بنی هاشم دعوی کرد که حلاج
 خدمت و او بنی ولایت و زیر فرمان این قوم را حاضر کردند و با ایشان مناظره کردند و همه
 متراشیدند و خلق را با او است حلاج میخوانیم و ما را یقین است که او مرده زنده می کند حلاج
 حاضر کرده چون از پرسیدند الحار کرد گفت این قوم خلاف می گویند من نه دعوی خدا را
 می کنم نه دعوی پیغمبر من نه خدا می و بنماز و روزه و خیرات مشغول از من جز این بود
 نیاید و نیز تاضی و جماعت قهقار حاضر کردند ایشان گفته که ما نزد ما است تقوی و خوف
 او حکم نمیکند یکی از اهل بصره گفت من اصحاب را می شناسم در بلاد متفرقه و خلق را با کس

حلاج میخواند و این بصری از اصحاب حلاج بود و آخر داشت که او سحر است ترک او کرد
 پیش ابوعلی با رون عبدالعزیز کتاب انباری کو اهی داد که حلاج کتاب کرده در می ریتی
 و در آن حین حلاج در سرای سلطان مجوس بود و در نزد نظر حاجب حلاج را دو نام بود
 یا حبیب بن منصور و دیگری محمد بن احمد فارسی و دختر سیری صاحب حلاج و سرای
 سلطان مست نزد حلاج تردد میکرد و او را پیش وزیر آوردند ابو القاسم زنجی گوید که مرغ حاضر
 بودم و ابوعلی را حد بن نصر بن نصر بن حاضر بود و وزیر احوال پرسید دختر گفت پدرم را پیش
 حلاج برد و او مرا چنانی بسیار بخشید و او زن فقیه بود و عبارت دلجو خوش تر گفت
 حلاج چون خبر یافتن داد مرا گفت ترا به سپر خود دادم و او نزد من از همه فرزندان عزیز
 تر است و در پیش بویقیم است لابد بنده که میان زن و شوهر وقتی سخن را رود که خاطر بر بند
 آن روز روزه دارد و آخر روز بر بام خود و در خاکستر و ملک نشین و روز یکشنبه و روی بام کن
 و هر چه خواهی بگویی که من می شنوم زن گفت روزی با داد بریز می آمدم و دختر حلاج بان
 بود حلاج پیش از نماز بام فرود آمد و چون بنزدان رسیدیم او را میدیدیم و او ما را می دید
 دخترش بمن گفت که او را سجد کن گفتم چرا آن کسی دیگر را سجد نه توان کرد حلاج بشنید گفت
 یکصد در میان و یکصد در زمین و مرا پیش خود خواند و دست در چپ کرد حلاج پیرون
 او کرد پراشتک و بمن داد و گفت زن را بیوی خوش است این در طلب بکار
 روز دیگر مرا خواند و گفت نوشته بوی را بردار از آنچه در زیر است چنانکه خواهی بر گیر
 حق نوشته بوی را بردارم دهم که زیر پهن تازه سکه است و جو خانه چنین بود مرغ بهرست

ماندم

ماندم وزیر طلب اصحاب وی میکرد و صد و سیری و محمد بن عیاضی در سرای یکی
 از خواص حلاج پنهان شده از خانه او کتاب پیر و آن آورده بعضی بر نوشته و در می پیچید
 و اما اصحاب که بود یکی از آن حلاج این کیمش بپوش کرد و وزیر از اصحاب حلاج
 نفیض کرد گفت این داعی حلاج است که در خراسان خلق را بد و میخواند و در میان کتاب
 نامه چند یافته که از نا حیا بد و فرستاده بودند و وصیتی که او کرده بود و اعیان را که چگونه
 خلق را بد و خوانند و سخن با ایشان بقدر عقول ایشان گویند و جوابها که بر مرغ نویسد
 که ایشان دانند که نوشته اند و آنکه با نوشته اند ابو القاسم زنجی گوید با پدر پیش وزیر بودم
 وزیر برخواست و ما در آن سرای که حلاج بجوار آن بود در آمدیم و ما رون بن عراکنا بود
 و با پدرم حدیث می کرد غلامی دیدم که پشت روی کرد با رون برخواست و بعد از استی
 باز آمد و نقش متغیر حال پرسیدم گفت غلامی که مرا خواست مولکست بر حلاج و هر روز
 طعام نزد او می برد چون مرا خواند گفت بطریق عادت طبق طعام پیش حلاج بدم دیدم
 که خانه را از سقف تا زمین از حبه خور پر کرده چنانکه هیچ جانی نفیض که طبق بخارم رسیدیم
 و طبق را بیند ختم و اکنون غلام را تب گرفته است ما عجب ماندم که لاله وزیر کس فرستاده
 غلام را بخواند و حال از پرسید قصه باز گفت وزیر اعراض کرد و گفت از سر حلاج
 بر رسیدی و بعد از آن در میان کتاب ورقی یافته که از خواهر حج کنی و نتواند در ایام
 حج بخانه خانه و چهار سوزی پاکیزه در آبی و چنان کنی که کس آمد و نشد کند و آن خانه را
 طواف کن و مناسک بجای آر پس سی نفر نیم را طعام ده و خدمت کن و هر یک یک بار پنهانی

در پیشان و هست در هم بسته در هم بهر یک به که این علی نام مقام حج باشد ابرو العاصم کوبیدیم
 آن کتاب را بنویسند چون بدین فضل رسید قاضی ابو عمرو گفت حلاج را که این سخن از زبان او نشسته
 گفت از کتاب خلاص حسن بصری قاضی گفت یا مسیح الله ما این کتاب را در کتب نزد دستا خوانده ایم
 این در آنست وزیر قاضی را گفت بنویس آنچه گفتی قاضی نمی نوشت و با حلاج سخن میکرد وزیر
 الخدیوی خود قاضی بنوشت و هر که در آن مجلس بود از قضایه و خفایا همه نوشتند و چون حلاج را
 معلوم شد که او را خوانده اند گفت گفت خون من حرامست و شما را بوانباید قتل من چه عقاب آدم
 اهلست و نه اهل نیست و کتب من در دست بسیار است خون من میریزد و نگذار این کلماتی که
 ایشان می گویند پس از آن نوشته را نزد مقتدر عباس بردند او جواب داد که چون فتوی قضایان
 اینست او را بکنار و جلد برید بر سر حبر و نه از ناز و نه بر نید اگر غیر دست و پای او را بر نید و اگر
 بر نید و سرش از دادر او بکنند جسدش بوزنند چنانکه فرموده بود کردند و سرش بر نید کرده و سرش
 در بعددای غریبان کرده اند تا خلیفای را معلوم شود که آن سر زنده نیست و او که پا کرده نام او بستان
 المعروف و طایین الذل جمله کفر و زندقه است و در آنجا گوید هر که خدا را بطنش نشاند اعتقاد بر صانع کند
 و در آن صانع و گوید دل پاره و کشتست و خون فایز معرفت در آن قرار گیرد زیرا که معرفت جوهر ربانیت
 تا اینجا از بقوه الهی حاصل نشد **فصل** در ذکر تحقیق که ضعیف معروف میاید و او است که باید دانست
 که ایمان مایه سعادت ابدیت و ترک آن موجب شقاوت ابدی و شیطان در عقاید و اعمال است
 و در ذات مملکت است اول بر مایه نفیس میزند و اگر بر آن دست نیافت و متاعهای دیگر را میبرد
 و عقبات شیاطین در این باب بسیار است هر که و هر از عقبت بجهنم میبرد و اگر کسی نجات

این عقبت

از این عقبت خواهد باید دست از سفینه نجات اهریمن علیهم السلام برند از چنانچه در قرآن
 مجید فرموده است قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحکم الله و فرموده است ما انما کم الرسول قدوة
 و ما نمیکم عنه فانزله و احذیث من اهل بیتی کمل سفینه نوح من ربک فیلجی و من خلف
 طهاتک از معقولات عامه و خاصه است و حضرت پیغمبر فرمود که من از میان شما میروم و جوهر عظیم
 در میان شما میگذارم اگر با شماست جوید و متابعت این نماند هرگز گمراه نشوید یکی کتاب
 خدا و یکی اهریمن است و این در تار هم جدا نمی شوند تا در محض کوفت بر من وارد شوند و یکی کتاب را
 اهریمن میزند و اهریمن فرمودند که ما از میان شما میرویم احادیث ما در میان است رجوع
 بر او بان و عارمان احادیث ما کنید پس تفصیر و تفسیر در امر عباد و راه نمودن و شمول ایشان
 بصراط المستقیم هیچ چیز نیست و مراد از کلام مجرب نظام یا ذاکم حکم بکلی علم بقبل من تا حکم الله استخف
 احادیث عبارت از آنکه حق حکم نیست نه مطلق راوی از چه غیر عارف باشد چنانچه در عنوان
 حدیث شریف عرف احکام فرموده است پس نظر بایات کثیره و اخبار متواتره خلاصی
 از عقبات بمنابعت ایشان است چه آنها را معصوم از خطا و لغزش می بینند غیر آنها را خوب
 هم باشند و جناب اقدس الشریع عباد متابعت و تقلید آنها را امر فرموده است سهر است
 کرم و نه فرمود است و ای عزیز کذا که اگر ارسطو ثوی و افلاطون کردی در علم معقولات و اگر
 ابلیس و بلعم با عوارض رازی کردی در علم جزئیات یا اینکه مثل ناصر خسرو و بدیوکی از مثال
 او عمر بسیار و روزگار چشمه در کوچه ها و مناخها و غذا و حید مشغول ریاضت باشی پی
 تو تسل به الله اظهار علیهم السلام و استغافه فیض از آن رؤسای اخبار بیایی که باید برست

نخواهی رسید و چون مرکبات سخت خود را خط کنی و حاصل کار تو نباشد مگر بعد از حق
فیه عنایات حق و خاصان حق که ملک باشد سیاه همتش و رقی پس بایستی و اهتمام
 در متابعت قول و فعل و حال ایشان نمونی صاحب بصیرت گردیدی و از زمره من کان فی هذه
اعلیٰ فیه فی الاخره اعلیٰ و افضل سبیل پیر و ن آمد بعد از آنکه صاحب بصیرت شد آنچه تحقیق
 از عالم حس بنظر او خواهد آمد چنانچه هر چه از حدیثی که در این مظهر آمده بود که خواهد شد فیه ز ملک و ملکوتش
 حجاب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان ناکند و بجز صاحبان بصیرت کس دیگر از این مرقم
 دنیا بهر سبب کس را دور احدی که برای معیشت آخرت است نتواند کرد زیرا که نادیده نباشد
 که ضروریات و وطن خود پسند تخصیص آن بشک و وطن بپایند و بدیهیست که از شک و وطن چه حاصلی
 خواهد هر سید و جناب اقدس اگر از همه راه نایابان و موصوفان از ذکر خود می فرماید من اعلم
عن ذکر ی فان له معیشتة ضحکا لحشره یوم القيمة اعلمی و نایاب موصوفین میدارد که معین
 حصول باقی و باسقاط شدن از عبادت و اوامر و نواهی و از مکلفین البته کاف است و از فرقه
 مسلمین خارج است هر کس بشود و محله در ناست همچنین اعتقاد باینکه شک و شک با انبیا و اولیا خود
 جناب اقدس اگر میماند هم کفر است فرق است میان آنکه خود او بیند یا از بیند یعنی مخلوق عیب
 ذلیل ضعیف او بیند و ارتباطی میان آنها با جناب اقدس اگر سوای خالقیت او جل جلاله و مخلوقیت
 اینها نیست و از انشی صراحت مصنف کتاب اول و صاحب تبصره و جمعه بر از علی مندر مولانا
عبد طاهر القزحانی که از مشهور است و علامه محمد تقی صاحب کتاب تبیین الحجاب است اسم برده اند
 باین نهاده عقیده بوده اند البته کافر و فحشه در نماند هر چند که حدیث در این مظهر آمده و دارد
 زنده باشد

۲۰
 شده باشد با آنکه در حدیث بعضی احادیث از اهل عصمت تا اوست مشتمل بر خیان ثوری
 و ابوباشم کوفی و بصیری مختلف فیه است و اگر چنانچه باین عقیده و نفس الامر نبوده اند
 و احادیث در طعن و طرد آنها وارد شده است یا نه البته الفاطمی که موهم این عقاید
 فاسده باشد از ایشان صادر شده باشد و خود این عقیده را نه گفته باشد و مقصود ایشان از آن
 عبارات نه این معنی باشد که مفهوم میشود چنانچه اکثر محققین متوجه از برار کلام ایشان
 بیان نموده اند حکم بکفر نمیتوان نمود و در حدیث وارد است که مباحثه لعنت کنند
 بدستی که لعنت هر کاه پر و ن آید از صاحبش متردد است در مابین لایع و ملعون اگر سخنی
 لعن باشد ملعون که باو میرسد و الا راجع بلامعن خواهد شد بلکه وارد شده است نهی از لعن
 حیوانات و جهادات فرمود است فاضل تحقیق شرح نجبه آنکس که پاک و پاکیزه است جار فرست
 زبان خود را لعن احدی را بکس بگوید در صورتی که ثابت شده باشد اینکه آن شخص از اهل
 لعن و سب است مثل لعن آن شخص کافر یا نفاق یا ظالم بر وجه عموم چنانچه لعن نموده است
 ایشان را جناب اقدس اگر در کتاب تجرید خود یا در نسخه ثوبه مخصوصه اینک مرده است یا یکی از این صفات
 مذکوره مثل آن شخصی ثابت شده است از اهل عصمت صلوات الله و سلامه علیه لعن نمودن
 ایشان او را یا جز دادن ایشان ببردن ایشان یا یکی از این اوصاف سوای این در مقام
 از انشی صی که ماسوفه بحال ایشان نداریم خصوص انشی صی که زمان آنها پیش از ما بوده
 و از اهل اسلام باشند لعنت بایشان نمیتوان نمود بجز اینک نسبت داده شده اند
 به بعضی منکرات مثل قول بکلوان انشی و امثال ذلک بچند وجه اول آنکه این نسبتها ثابت

نده است شرفنامه آنکه محکم است تاویل احوال منبر و جوی که سواقی ظاهر شریفه باشد و در این
 وارد است به برگرداندن قول و فعل که بر ظاهر اسلام باشد بر معاد و محقق نگذاید امر آن است
 که آنرا مطعون باشد باینکه چرا امر او را باین الفاظ منتهی به پیر نموده اند و این امر باعث
 تجویز لمن شرف و حرمت آنکه در حدیث است یا و مکنید اموات خود را مگر به یکی سیم ثابت نیست
 مستر بودن بر این عقیقه فاسد چه فایده مسطور است پس جرئت نمودن بعلت بیرون
 شدن است از یقین سلطنت به خطر و حرمت باید بقضا نمود بر من کافرین و منافقین و ظالمین
 پس آن اشخاص اگر از جمله ایشان می باشند که شام می شود ایشان را لعنت و الا ائمن می شود
 لا مع از یک لعنت بخود او برگردد تا اینجا بود کلام او طایفه نراه و ثانی معروض میدارد که جمعی
 کثیر از محققین معتقدین مستقیم اکثر اشخاص را لعنت داده اند و بجهل و نادانی
 و کفر و زندقه تعریف و توصیف نموده اند و اسم آنها را با احترام ذکر نموده اند و در بعضی مسائل با هم
 مخالفت داشته باشند چنانچه محقق قبله طایفه نراه در شرح معنی لایحه الفقه از سید بزرگوار برگرفته
 پروردگار سید ابن طاووس رحمه الله علیه نقل نموده در مابین شیخ بزرگوار شیخ مفید طایفه نراه
 و سید عالم قدس علیه السلام نفسی قدس الله سره در حدیث یا دوست مسئله که هلی در اصول ابن نجو اختلاف
 مع باینکه جناب سید رحمه الله در علامه او بوده است و همچنین مسائل اصولیه مختلف فیها در مابین
 علمای امامیه از حد و اندازه خارج است باینکه بچگونگی لغو و طعن بر مخالف خود نمی نموده اند
 اسامی بعضی علمای که تعریف آنها را نموده اند بلکه بسیار شده و بکلمات آنها نموده اند و از علمای
 امامیه مثل محقق طوسی خواجہ نصیر الدین محمد محقق و شارح اشعار و مؤلف تجربه و منطق و کلام

دقیق

و محقق مدتی صاحب را مات علیه السلام مرتبه مؤلف رساله بسیار بودند چند رساله نظر
 مفصل رسیده است یکی نارسه قدیم است اما جناب بسیار مطالب عالی غامضه در آنها مذکور است
 و شیخ علی سکویه رحمه الله از ایشان هم بعضی رسائل که مشتمل بر کمال محقق بوده اند و این بنیم بجز این
 شارح پنج البلاغه و محمد بن ابی جمهور الاحمادی مؤلف مجلی و غولنا اللطاف شیخ رجب برسی مؤلف
 مشرق الانوار و شیخ قدس غلام مؤلف احیاء العلوم و کتب سعادت هر چند در احیاء و کتب سعادت
 بروش اهرست سلوک نموده است یا بقیه راده است یا آنکه در آن اوقات سنی بوده است بعد از
 سده است چنانچه در کتاب سیر العالین حدیث غدیر فرم را نقل نموده و توضیح کرده و در آن عین توحید
 و تشبیهات غریبه عجیبه بر حفظ بطلیه اللغه نموده است نظر بان کتاب یقین شریف است و سید
 حیدر اعلی مؤلف جامع الاسرار و منتخب الایم و شیخ زین الدین شارح لمعه و مؤلف مینه المریه
 و رسائل اسرار القلوب و ابن فهد حقا مؤلف مذهب در رساله محققین و شیخ بهاء الدین جامع دوله
 بزرگوار و شیخ حسین و میر سید شریف جرجانی و ملا جلال دوانی و ملا احمد حوی و ماضی نورانی
 ثوثری مؤلف احقاق الحق و کتاب جلال المؤمنین و میر محمد باقر داماد و مولانا صدر الشیراز و مولانا
 شمس جیلانی و شیخ و مولانا محمد تقی مجلسی شارح معنی لایحه الفقه و مولانا محمد صالح عازن و مولانا
 ملا محسن لکهنای جامع و اندوه مؤلف تفسیر صفا و مولانا احیاء تیرزی مؤلف رساله الحیدر بهشت و تعلیم
 محقق او ماضی سعید قمی رحمه الله شارح توحید صدوق و مؤلف اربعین و سایر بسیار و مولانا
 محمد صادق ارگستانی رساله مختصر از در مسئله وجود و حیل دیده شده است و مولانا ملا عبد الرزاق
 لا ینجی مؤلف نوارق و کوه مراد و مولد محقق او مرزا حسن قمی مؤلف شمع الیقین و شارح هدایه

در موارد این است و کسی که بخواهد بصیرت تبع در کلیات آنها داشته باشد از برای هر یک
 از این شبهه معانی محکمه مقبوله نزد خاصه و عامه دارد و بجهت کثیر آنها را روانه اگر کسی خاص را
 که از آنها اظهار صلوات الله علیه نقل صریحی رسیده باشد در بعضی موارد این که اولاً البته معلوم
 و مطرود است البتة بر ظاهر و هوید است که اکثر متاخرین نظر اکثر اسبابی شبهه از قدما چگونه
 موضوع خلا از عرض نفی نه جوت می نماید با وجود اینکه جمعی کثیر و غیر نفی نه جوت که در تحقیق
 از غناداده باشند او بعلل محدودی قلیب مخصوصه هر یک را مورد لعن و طعن قرار بدیده و خورشت
 که این مطاعن که شخص سابق ذکر نموده از کتاب حدیثیه استعد است که از تحقیقات و مؤلفات
 محقق اردبیلی رحمه الله علیه است خود او هم چه گفته باشد محقق اردبیلی رحمه الله علیه حاشیه که مشتمل
 بر اشیاء درجه تحقیق و تفتیق است بر الیهات بحریه کلام نوشته است و در محبت توحید
 شبهه این گونه بودیم موافقاً لمحقق الحنفی متمک بوجدت وجود شده است و اتمام دلیل
 موقوف با دانسته اگر این علماء از دست مایل شدن بوجه چه معنی دارد اگر نیست که خداوند
 و در اوقات تخصیص علوم شرعیه فرغیه در خدمت مولانا الحق المدقی مرزا ابوالقاسم فی رحمه الله
 صحیح مستوفی از مراتب فضیلت و دقت و زهد و ورع محقق اردبیلی مذکورند ضعیف عرض نمود
 که آن رحمه الله مایل و مایل بوجه وجه است در حاشیه الیهات جناب این منکر این صحبت
 نه نه ضعیف عرض نمود که حاشیه الیهات بظن منور رسیده است فرمودند علی در اوقات که در کتب
 اشرف در ایام تخصیص ترقیف داشتیم در آنجا دیده ام فرمودند حاشیه در نزد توفیق شبهه عرض کردم
 علی فرمودند و ذرا همراه خود بیا و قبول نمود همیشه بمنزل معاودت نمودم بعد فاصله یکی از عمرها

خوار

خوار از سر داشته بودند که ملافی موضع آن مستدر امین غایب بولک را گرفته همراه پاور
 کتاب را بخدمت ایشان برد و ذرا که بخدمت ایشان رسیدم اظهار تعجب و غرابت نمود
 و این حاشیه مؤید حرفه است که شنیده است که این صحبت صوفیه از محقق اردبیلی نیست
 و نواز علی ابن الحار رسیده است یکی از سید بزرگوار سید ابراهیم الهدایه القزاقی
 شخص از نفقات قدما ایشان از این که قدر خود میفرموده اند آن مطاعن از جناب محقق
 اردبیلیست بلکه یکی از فضلی قم که اسم او را مذکور ساخت ضعیف را فراموش شده است
 از دست و دیگری مولانا محراب صبیحی نموده ایشان هم مذکورند این قدر را و بعضی تحقیق
 که اسم ایشان را مذکور نمودم با کمال فضیلت و دقت و تتبع احادیث اهریست عصمت
 قائل و مصرو صفة و جوی باشند نه باین معنی که معاذ الله هر موجود در خدا باشند تعالی الله
 عما یعول به الملحدون بلکه بمعنی که خالی از نقص و عیب است و لحد تنبیه باقی بجز جایی خود
 و ان الله تعالی در او افراین سالم بود موقر مذکور خود باشند مؤلف لعل که ابوالاسم کوفه را از اول
 صوفیه قائل و دانوده بود از بعضی است هم از صوفیه اهریست است یقیناً چه در تذکره شیخ در بیان
 نقیضات اسم او مذکور نیست حتی در تذکره شیخ عطر چه جابته را می دید و از کلام علامه علی
 طاب ثراه و در پنج محلی مستفاد می شود که قول ببول و انی از صوفیه عامه است و این گفته بود
 که لفظ صوفیه سابق بر زمان استعد شده است منافات دارد با حدیثی که محمد بن ابی جهم را حساب
 رحمه الله مؤلف محلی و غلام اللالی در نامه حدیثی روایت نموده است و خود متوجه باین آن
 حدیث شده است و فاضل محدث سید نعمه الله ششتری شرح بر همه غوامض اللالی نوشته است

و به اخفا اعم است از احوال مفید نباشند از مصلحت وقت در اظهار طاعت نه پند اظهار کنند
 و اگر در اخفا آن نه پند اخفا پس ملائمه مخلصانند بکسر لام و صوفیه مخلصان یعنی لام و صوفیه در تشبیه
 دارد یکی حتی و دیگری مبطلات متبینه حتی منصوصه اند که او نه گورند و متبینه مبطلات جابر باشند
 که خوراک از صوفیان اظهار کنند و از حلیت بپایند و اعم از احوال ایشان عاقل و خفا باشند
 و بر بقا طاعت از کردن بر نه خلیج العذر در مرتبه اباحت می چرخد و گویند عقیده با حکم شریفه
 و طیفه غوام است که نظرات آن بر ظاهر است، مقصود باشد و اما حال خواص و اهر حقیقت از آن
 علامت است که بر سوم ظاهر عقیده شوند تا اینجا از کلام نفحات بهو ضعیف عرض میکند که موافق قول ایشان
 حکایت است که فاضل حق صاحب جمعی گفته است در اوقات که توقف اتفاق افتاد و در درجه
 از ارض بکشیدم که درین کوه شخصی می باشد متروی و منقطع از معاشرت مردم و اصل او از
 بمن بهر من رفتم بعضی او سلام با و نمودم و جواب سلام مرا گفت پس دیدم شخص خوش طبعی
 بر او بود از صلاح گفتگو نمودم با او در فنون علم دیدم که شخص با ذوق خوب پس گفت چه خوش است
 آنچه تو با وی باشی از انقطاع از مردم مگر اینکه شنیده ام که تو نماز شریعه را بآن روشی که آورده
 او را شروع محمدی بعد از آنکه در باب آنکه علی نداری گفت بل علم مرا آورم این صورت ظاهر بود
 چه او حیاست از جهه شخصی و احد و بر نه حضور آبا می اندازد صلوة ظاهر مستحق است
 از صلوة و با و توسل می شود خوب به صورت هر گاه ملا حظ نماید با و قرب معنوی را کفایت می کند
 پس گفت چه احتیاجت کسی را که واحد صیاب شده است به سبابه که باعث صلوة شود
 چه او مستغنی شده است بوصول از موصول چنانچه می چای بعد از وصول بلکه و بعد از دردن

مناسبت

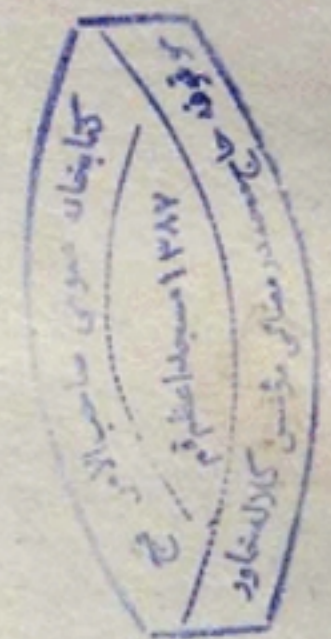
مناسبت چ را قصد و نهتن می و در این مقام مستغنی نیستی بر احدی من کفایت
 تو از اهر وصول انشاء بحضرت ذی اللال گفت بل من کفایت بر تقدیر واحد موصول تو آیا موصول
 تو آنم است از وصول پیوسته و آیا اتصال تو اعطاست از اتصال او او گفت حاش
 و کلاً بلکه و صد حقیقت است و بس نه عیز او و بسبب او متضرر شوند که در حد و جمیع خاصه
 و خاصه خاصه اخذ نموده اند مراتب مقامات خود را از او و در هر مرتبه پس گفت چگونه
 او با وصول تمام و اتصال حاصل ترک نمود این صورت ظاهر او و هیچیک از عبادات
 شریعه را بلکه همیشه و عیال الدوام می قنط او را معنی و بشده تمام اعتنا با و نمود او گفت
 آن ۲ علیه و صلوات بر سر اینده هر دو در صلوات بر سر اینده ام و مردود نشده ام
 من تعجب نمودم از کلام او و حد نمودم کلام او را بر ظاهرش و مخفی بر من در لول و همه
 مراد او پس گفت که نظر بحرف تو لازم منشی ترا که افسرد او بشیر ترا که گفت نه از هیچ عقلی
 اینکه عزم مردود افسردی باشد از مردود پس بکنده اند از تفهید من کلام او را که مراد او
 از مردودی نه آن است که من فهمیدم پس گفت خم نمودی صیغی را بجهلی پس گفت بیان کن
 از برای من مقصود خود را تا اینکه عذر جبر خود را از تو بخواهم پس گفت او رفته از جهه
 تعجب خلق و رسانیدن مردم را بخلق ایشان بر پنج پسندیده چه جناب اله عالم بود که در او
 قوه ملکیه و نفس قدسیه هست بر نه که رسیده است در حال بعدی که قوه هر ساند است
 بر یکدیگر و ارشاد خلق و جمع نمودن میان هر جانب و مانع نمی شود او را استعمال بخلق خلق
 از حضور بر نزد او و اخذ نمودنش از او آنچه محتاج الیه خلق است و در غلبه امانش و مانع

من شوق حضور او را از اشتغال بخیریه که از جهت او قرار داده فرموده بوده است از هدایت
 خلق و کامل کردن این اثر از جهت آنکه در وقت بیگانه جمیع هر امر را می نمود و اما
 من مسکین نمی بشم و در این مرتبه بلکه نمی بشم قریب از بعضی بعضی این مرتبه می دیدم
 از مردودین و نه از مستحقین و بلکه نشان من و شهادت مقتضای عقل من لازم شدن غلبه
 ملک است و در حضور او بچون و قبول نمودن نعمات او را و اینکه ششم پیغمبر و وصول هر یک
 و مردودند مراد من این بود که آنچه و هم پست تو او را نصیب پس گفت هرگاه دانستی که آنجا
 صاحبان عالم از جمله مردودین بود از جهت تکمیل خلاق و رسانیدن ایشان با و بطریق شریقه
 و طریقه حقیقه علی مراتبی نمکونه بود از و بلکه جایز نبود از برای او ترک نمودن صورت
 ظاهر صلو و نه ترک هیچیک از احوال بدنی را چه او مقتدا به و متبوع است از او و عباد او
 او نه از جهت تعویب با و است چرا که لونی الحقیقه و اصل قریب است بلکه او افریق است که نیست
 در اقراب او قریب نه بعد از وصول و وصول بلکه مقصود از غایتش این بود تا اینکه اقتدا نماید
 با و عادت و متوجه شوند با ثبات و اطوار او خاصه و اما من احتیاجی باین صورت ظاهر ندارم از جهت
 منقطع شدن من از صورت و مشاهد کردن من حقایق را پس من بعد از شنیدن این سخن سخن
 او اندم و بهوت شد عقلم من بر خلاف تعیبات او بر تبه که غالب شد بر من اینک حق است
 یا قریب بتجلیق است تا بید نمود مرا جناب اقدس الکبر بنظر و کرم خود من پس رجوع
 نمودم بمقدور و ثابت شد بعقل من و با و کفتم در همان زمان که بوصول علم منقطع نمی شود
 نه از جهت او ترک شوق او امر شرعی این خیال شیطانیست که چرا که وصول نزد او هر وصول

ترک

ترک نمودن است ملاحظه نمودم که خود را پس سکت شد و منقطع شد از جواب سماعی
 منقطع شد پس گفت ای مرد باز دوشی مرا از آنچه در او بودم با من بیدار حرف مزن
 بر خیز و برو و برو من باین معارف نیامده ام مگر از جهت رسیدن از اشیای پس پروان
 رفتم از نزد او و منقطع حجت او و دهم روم رخصت او را بآن وادی انداخته است
 و هلاک نموده است چه حقیقه معلومه همان اقبال و توبه و استیلا نفس است از بدن و متعلق
 او چنانچه در قرآن مجید فرموده است فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون و فرحوا
 جناب پیغمبر لا صلوة الا لمحضور القلب لیکن بحقیق توبه و اقبال و حضور معنوی و چون
 اعمال صورتی ظاهر به التفات نمی توان نمود بلکه باید مقرون رحمت آن توبه با عمل صورتی
 بدنی تا تکلیف عقلی شرعی هر دو بعد از آنکه سید افاضل السید صدر طهرانی
 نه از سادات فریح الدرجات است از آنجا بوزم زیارت عبات عالیات حضرت
 امیر المومنین و دیگران که ائمه معصومین علیه السلام به ارشاد فرموده اند و در آن دیار
 رحمت امانت انداخت با شیخ محقق غفر الذین بن محمد بن مظفر الحلی و فاضل مدقی مولانا
 نصیر الدین ناشانی مشهور بجلی رحمتها الله و دیگر علما و عرفای شیعه امامیه صحبت داشته
 پان سلسله و خرقه و ارادت در اقل شرح مخصوص مستحق بعضی النصوص که از جمله تقایس
 مصنفات است مذکور است و شیخ فقیه فاضل محمد ابن ابی جمهور در بعضی از رسایل طریقه
 حضرت مرزا ابیسیه علامه متاخر صاحب الکشف الحقیقه ترفیع نموده علوم مرتبه اود در علوم ظاهری
 و باطنی ازین شرح تفسیر و تاویلات و کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار مانند نور شایع

در غایت ظهور است عبارات فصیحی است محتوی بر فوائد اشراق و اشارات لطیفی است منظوم است
 بر زبان اطلاق و در این کتاب مطالب حقیقی و غرضاً مخصوصاً مطلبی است حیدر تحقیق و تنقیح تمام قسمی
 با مصنف مخصوص و اشارات کلام او در کتاب اول استیم طریقه مواخذة در بسیار از معانی است
 و بحسب غرض و غرض کشف تحقیق و جلاله پان خلاف غرض و کوسر الله اعلم ما لا تعلمون و فوق کلمه علم
 از میان ربه و از جمله کتب و رسائل و کتب جامع الفوائد است و رساله امثال و حید و رساله
 امانت و رساله ارکان که مشتمل بر بیان ارکان خمس یعنی صلوة و صوم و زکوة و حج و جهاد و شهادت
 و طریقت و حقیقت و کتب بالکمال فی بیان ماجوی علی اکل الرسول و رساله راضیه الخلف و بیان
 آنکه توقف حضرت امیر المؤمنین در دفع متغلبان ثلثه نه از روی عجز بود این رساله را در زمان
 شیخ فرید الدین که در و بشاره او از غایب مولفات است تا این کلمات صاحب مجلس
 المؤمنین است ضعیف عرض فرمود که کتاب جامع الاسرار و کتب انوار الحقیقه و اسرار الطریقه
 هر دو در مرتبه خود تمام اند و در کتابخانه ضعیف موجودند و در جامع الاسرار فرمود که از عنوان کتاب
 بلکه از آیات طفولیت تا امور و کلمات است غایت الکرم حسن توفیق رفیق حال من زردیه
 بخصه عفا به اجداد طاهرین خود که الله معصومین اند و تحقیق طریقه ایشان که بحسب ظاهر
 شریعت مخصوص امامیه و بحسب باطن حقیقت است مخصوص بطایفه حنفیه از ارباب
 توحید و اهل الله مشغول به ام پس که دیدم جمع کننده میان شریعت و حقیقت و ظاهر و باطن و اهل
 که دیدم بمقام مقام و تکلیف تا یلم قول امثال خود را از اهل حقین الحیده التي هدانا لهذا و ما کان لهن فی
 لولا ان هدانا الله و ربنا اظهار امور از راه دعوت و خود دانی بلکه از جهت اظهار کمال نعمتی



جناب اقدس البیت چه فرموده است و احاطه بنوعه مراتب مخدات و منذ کز شدن و با حق
 کرم و الطاف است چه خود فرموده است فذکر فان الذکر فی نفع المؤمنین و با وجود اینها
 همه آنچه از معارف حقایق اظهار نمائیم در این کتاب و مشاهدات معانی و مضامین هر دو متعده
 لا یكون الاذرة من جسد و قطرة من بحر لان نعم الله غیر مابده لا احصا لغو له نعمه و ان نعمه و انوار
 لا یحصوها و الله ثم و الله سرت اطلاق السرات او را تا و اشجار الارضین انوار و البحر سبع مع محیط
 عداد و الملك و حق و ان الله لا یلدن شیء غیر من عیشة ما شئت من المعارف الالهیه و لطیفاتی
 الرتبة الموصوفة فی الحديث اعدت لعباد الصالحین ما لا یحس رات و لا اذن سمعت و لا
 حفظ علی قلبه الله کورة فی القرآن ما تعلم نفس ما اخفی لهم من قرآه اعیین جزاء بالانوار
 یعملون و لا تریه لهم جزاء من اجزاء ما عرفت من الاسرار و طیر و نیر و العوالم المکنونیه علی آخر
 ما قال قدس الله سره و در این کتاب سفر معصوم است که در روایات صحیح از هر یک از ائمه اظهار صلوة
 الله علیه و آله رسیده است که فرموده اند ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمل الا ملک مقرب
 او بنی مرسل او عبده مؤمن امتحی الله قلبه لایمان و فی روایة الله قال ان امرنا سر مستور
 فی سر و سر و سر لا یعینه الا سر و سر علی سر مقنع سیر و روى الله ان قال ان امرنا سر مستور
 فی سر مقنع بالمیثاق من عنده اذله الله و روى الله ان قال لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لعقله
 او لکفره و لقد اخبر رسول الله ص بها فاختب ب برکتی ان علم العلماء صعب مستصعب لا
 یحتمل الا ملک مقرب او بنی مرسل او عبده مؤمن امتحی الله قلبه لایمان قال و انما صا سلمان
 من العلماء الا انه مرومنا اهل البیت فلهذا لک شبه العلماء و علی هذا الحد اشار الالهام المعصومین علی

فی ایات منسوبه الیه و قوله شرا لاکتم من علمی جواهره کیلا لایری الحق ذو جهره
 و قد تقدم فیما ابوالحسن مع الحسین و وصی قبله الحسن و رب جهر علم لواجب به بقدر
 انت بقدر الوسا و لا تحل رجال مسلمون دمی برون اقیع باونه حسنا و روی امثال کل
 عنهم بحیث یجاد یخرج عن کفر بعد از آن فرموده است که مومن ممتحن باید صوفیه باشد چه مومن
 ممتحن است که هر که باشد و علوم غیر صوفیه از جمله اهر از نیست بلکه علوم غیر ظاهر است
 که اظهار را واجب است در رؤس منابر و صدور می کند هر گاه علوم اهر است علیهم السلام
 منظر بهین علوم غیریه بعد بودند محتاج وصیت بکتمان او باین غایه و در نهانیه شده و باید
 اگر علوم آنها را مقصور بهین علوم بدانیم عارف بکالات و مرتب ایشان نخواهد بود
 چه علم شریعه بالنسبه به علم طریقه مندرجه است بلب و طریقه بالنسبه الحقیقه همچنین است و کجاست
 قهر از لب و لب بقلب صمد فرموده است که تصوف عبارت است از تخلق با خلق الله قولا
 و فعلا و عملا و محال و کلام خلا اعظم ازین باشد که کسی متعلق با خلق الکبر باشد چنانچه از فرموده
تخلقوا با خلق الله الحقیقه نیست از راه این و سل و تعیین اولیا و اوصیا مکر از همه امر
 بتخصیص این مرتبه چنانچه مخفی نیست بر صاحبان فطانه و کواهر سید به ریاضات و تقی
 ایشان و ترک نمودن آنها جمیع لذات دنیوی و اخروی و راجع نمودن ایشان بقضا و
 بعض دیگر گفته اند صوفیه کسیست که مخالف باشد ظاهر و احکام شریعت را و موافق باطنه بحقایق
 حقیقه بوده باشد از برای اوستی و ذخیره کند شئی را از برای شئی و احوال نماید از راه ضرورت شئی
 از شئی را و نبوده باشد باو شئی که عطا نماید احدی را از او شئی و بعضی دیگر گفته اند کسیست که کمال
 نماید در دنیا

نماید در دنیا بدون منتقد و بنور و داخل قیمة بشود بدون مطالبه نمودن احدی از او حق
 و ملاقات نماید مولا خود را بدون جستی و دیگر گفته اند المقصود ظاهر و باطن می باشد
 ظاهر او قطع علیق است و جاذب باشد و غیرش را بکشد و جاذب باشد شرا و از خدا و باطن
 او بجهان نمودن است از خدایق و متعلق بجهان باطن او است بحقایق و دیگر گفته اند تصرف
 متعلق شدن است با خلاق ربوبیه و استقال نمودن است آداب شریعه را و تمت و اتمین است
 نسبت بهترین خدایق حضرت که ۴۰ و دیگر گفته اند که صوفی آنست که شرب و لب مطلوبین باشد
 و روزاد و در محرومیت باشد و دیگری گفته اند که صوفی آنست که ظاهر او با خلق و باطن او با حق
 باشد و در غلب او غیر خدا چیزی نباشد و مکر او در علویات باشد و تمت او در محکم علی باشد
 و بعضی گفته اند آن است که کلام او از برای خدا باشد و علم او لله باشد و نظر او بعباد خدا باشد
 و شنیدن او از خدا باشد و انس او بکذا باشد و منزل او در نزد خدا باشد و اعتماد او باو باشد
 و عیش او با خدا باشد و بعضی دیگر گفته اند که صوفی آن است که ظاهر او بیرون رفت باشد
 از دنیا و قلب او منتقل شده بعقبی و سزاوارش شده باشد بولا و دیگر گفته اند که صوفی آنست
 که ظاهر او غریبی بلا باشد و روح او سرور باشد به بلا با عدم تمکایت و غلب او متلذذ باشد
 به در رذات الهیه و سزاوارش قبول باشد بولا و از برای این کلمات تفسیر و تاوید است بتمام
 موقع ذکر اوست بعد ازین فرموده است که چنانچه تو استکفاف در راه اسم صوفی
 جعری باشی غایت استکفاف دارند از اسم شیعه و منسوب می سازند شیعه را بفرزنده
 و هر گاه بشناسند اینکه شیعه عبارت است از طایفه که مخصوص شده معلوم اند از اهر است غیر ۱۳

و تبع میزند آنها را با هر اوباش و ایشان می باشند صاحب مقامات و درجات عالییه هر آینه الله
استکاف و انکار از آن طایفه نخواهند داشت شیعیه هم که مشغول ریاضت و بی بهره نده باشند
سراوار باو نیست که خدمت و انکار نماید شیعیه را که مشغول ریاضت و تزکیه نفس شده و خود را
باوصاف مذکوره متصف و محقق ساخته باشند چه هر را الله علیه السلام و احوال ایشان اعظم
و اعلم باشد از آنچه ایشان بر اوجی باشند و اگر خدمت نمایند صوفیه حقیق را بوی مطهر و هر دیگر
که خود را متنبه باینها نموده و شریک است برادرند و فی الحقیقه از این نیستند چه این طایفه آن است
که باشیع حقیق کلمات است با قوال و افعال و احوال الله و در صولات الله و سلام الله علیه و نه باشند
و کعبه باین اوصاف نباشند فی الحقیقه خارج است از آنها و خدمت نمودن آن طایفه را بجهت افعال
ناجی ریاضان خوش نیست و غلط است چنانکه جاعل است که مشرکند باشند در فهم فی الحقیقه
از ایشان نیستند منغلط و با علمیه و زیدیه و کبیری و فطویه و واقفیه و غیره آنکس همچنین
جبر باشند که مشرکند با صوفیه و هم و فی الحقیقه از ایشان نیستند منزعجت با حقیقه و حلو و اکی و
و موطله و مثال و اقران ایشان و همچنانکه نفسی و کفر نمودن کفر شیعیه را بجهت خدمت نمودن
غلاة و اسمعیلیه خود را در رسم شیعی غلطت همچنین کفر نمودن جاعت صوفیه حق را بجهت
جاعت حلو و اکی و موطله و مباحیه و غلطت تا اینجا ترجمه کلام جامع الاسرار بوجو
ضعیف عرض میاید که اگر صوفی است که از حدیث سرور اولیا و اولاد و اصحاب صولات الله
و سلام الله علیه اعمان مدامت الارض و آسمان و از تفسیری که سابقه کور شد چو نمودای به
عبارت متقارب بلکه فی الحقیقه متحد باشند وجود صوفی از بکریت احوال است و اگر صوفی
کسبت

کسبت که حلو و اکی و اکی و اکی با جبری یا ناسخی باشد معلوم نیست بلکه قطع است که از فرق آنها
اثنای عشریه که با وائل باشند عرض قریب بچند سال که منزل ضعیف از انقادات و در هر
تا فقه و زوار واقع شده بسیار ملاقات و معاشرت با کرده و مختلفه اتفاق افتاده همچنین در اوقات
مسافرت همه به بسیاری بر خورده ام آنچه مشغول و محقق ضعیف شده است آنست که در این طایفه
جبر هستند که خود را اهل سلوک و طریقه بلکه حقیقت هم نشاید بدینند و متهاون بشیعه شریع
می باشند بلکه فطن قوی بلکه علم عادل حاصل شده است که مکرر از اهل ان شریعت می باشند
لعنه خدا و انبیا و رسل و جمیع ملائکه و جمیع خلایق بلکه جمیع مخلوقات بر همه بخوابند
لیکن درین مدت یعنی و بین الله بخدمت اولیا هم رسیده ام که همانا سخن جریحه از شریعت
هم تارک نمیشوند و از سخن لایعنی بالمره در ظاهر و محرم تر به و شمران این در لیل و نهار
مشغول بطاعات از غفلت کلام الله المجید و ادای فرائض و توانم بر وجه کمال برسانند
و ساند و ریه خود را از قتلش اخذ نموده بودند در جمیع اوقات از خود و انقطاع از خلق خلق
داشتند مطلقا و اصل در مرکز حیره نمودن در راهم و دنیا نیز نبوده اند بلکه با قدر بالغی انکس
می بودند آنچه بالفرض اگر هم میرسد بغیر او ضعیف می رساند نه جناب فیض الله بصدور کرم
خود این ضعیف را در ضمن این اشخاص محشور با الله طاهرین صولات الله علیه مکرر دارند
فصل چهارم در تفسیر کلام افضل المجتهدین و المتکلمین علامه حلی رحمه الله کلام فاضل روز
به این ورد او از کلام محقق نسری قدس سره از کتاب مستطاب صفای الحق تا و این
و ظاهر شود فرقه اهل حلو و اکی و اکی از صوفیه عامه است نه خاصه بدینکه محقق نسری

مؤلف آن کتاب شریف در عنوان آن کتاب فرموده است که چون سلطان ناصر محمد غیاث
 الدین ادباً بخواهد انباده انار الله بانه بتاتر صادق و نظر سدید خلق نمودار خود ملاوة تقلید را
 پس مشتق اول از مذاهب حضرت که ثنویان از صفوح در او منتهی بود به مذاهب فاضل که شانه او
 از مذاهب صفوح و مذاهب دیگر که توپس چون که ظاهر از برای او از مناظره نمودن صد جهان
 بسنای حضرت با مولا نظام الدین عبد الملك بر غرضش فاضل بطلان هر مذاهب و مطلق
 بر محلی از حقیقه مذاهب شیعیه در این اوقات حکم نمود با حضار علی امامیه از امصار و
 اختیار نمود از میان آنها از جمله مناظره اعتبار شیخ احمد مصنف علامه تاج العرب بتمام حجة
 خاصه بر عامه سادات المتکلمین سلطان الحکماء المتأخرین جامع المعقول والمنقول والمجتهد
 فی الفروع والاصول الکسی کما یبینه بختی زبان او و ظاهر هر صدق از زبان او حسن پس
 شیخ سید الدین یوسف پیر مظهر الحقی احمد الله فی جوار السبر والکرم و پوشانده با و از حلهای هفتش
 پس مناظره با علای عامه علامه محمد الله و ثابت نمود بایشان بر بر این عقلیه و حج فاعلی بطلان
 مذاهب عامیه ایشان را و حقیقه مذاهب امامیه را بر وجهی متعزز نمودند اینکه باشند جاد یا شیخ
 و مبهوت کردند که کویا لعمرو الله حج را پس علامه رحمه الله از جمله تاکید ابطال مذاهب
 عامه و حقیقه مذاهب خاصه تصنیف نمود کتاب بر نیر ارباب را که نامید او را کشف الحق
 و نهج الصدیق و الصواب پس عدل نمود با دشمنان رحمه الله علیه و امیر او و عیال و عیالت
 بسیار از علما و اکابر از مذاهب عامه و علمم شدند متابعت مذاهب خاصه امامیه را و نیز
 نمودند خطبه و کلام را با سنی الله موصوفین که ایشان بودند بخلافه تشرادار و بودند

از علای

از علای معاصرین علامه رحمه الله که با او مناظره خلق بسیار را از علای عامه مولا قطب
 الدین شیراز و علی کافه فروغی احمد پس محمد کیشی و رکن الدین موسی و مولا نظام الدین عبد
 الملك و غیر ایشان از مولا و صدور ازین امامان کتب متعزز شدند بر نمودن
 این کتاب مستطاب به مشتمل نمودن این کتاب بر فروع و طعن سلاطین و اجداد ایشان و نفس نمودن
 آنچه اعتقاد بوده اند از ادله اثبات ایشان این بود که با و این حرکت به حق ظهور روزیاد
 فجلی و اعوجاج ایشان بشو در حق خدای تا اینکه رسید این کتاب مستطاب به کتب و پرسی در او نیست
 بنظر فضول بغيره که شمرده حشو از خفا فیش ظلمه کور بر بصیرت و او فاضل و زبدهان است که پروان
 مرآت فضل او از دانش که پیچیده را شفا رخ نمود و خوراد و فیر علامت ساحت بجزت و جرات
 نمودن بمعارضه شیخ بزرگوار علامه حلی رحمه الله و تزییف نمودن کلام او را بشتم و در یک آن سخن و معامله
 نموده است با او بجز آنچه لا یقوت با و از اجلل و اکرام پس مقول منقول است را بنور و عقب
 در آورده نموده زبور را بعد از زبور با مقابله قبیح و کرم منظر را با بگو منظر و نظر منظر بجز را معین علی
 بلکه برشته لایلا در آورده فرموده را و شایسته است بر دوزخ و زین او تنفس خواطر منقوس خود را بخواب
 است نماید چه در اول ظهور در است صفویه موسویه انار الله بر اینهم که بلیله قدر عا و نمودند اهل اصغر
 از جمله نضیب ایشان در مذاهب عامه و حضور او از موطوع خلق که اصغیان باشد که نیت در مادر الله
 ساکن کردید پس متولد شد با و خد و کینه که ناشی شد به او از مصیبت اهل و اصحاب و عیال و مانع
 شد از بصیرت او و مدین حق و صواب تا اینکه نظر نمود در کلام علامه بعین غیر صحیح و نفی و در پ
 هم رسانید در مقامات حق هر چه چنانچه گفته اند اذا لم یکن للمرد عین صحیح علامه و ان بر تاب

والصحيح مفرد. منه ما ضرر الله رحمه الله عليه من شتم اراده نمودم که بتوفیق جناب مقدس الهی
 آگاه نمایم بر بطلان آنچه ایراد نموده است بر مصنف علامه از قبح و علامت و بیان نایم اینکه او
 از جهات دیگر عمیقتر باشد و بدوام سوختن سزاوار است و اینکه شبهات او بر علامه ضعیف است
 از اجنبیات او بر حقیقت حجت و طاعت و ادله او این است از بیت علیک و ما ولیها طاعة
 الموت و توبه نموده است که به خوف خود را بکتاب الطال پنج البطل و ابطال کشف العاطف و توفیق
 آداب نیست که قال المفسر رفع الله درجه میگوید بعد کلام علامه رحمه الله را انظر من نایم بعد از قال
 التائب حقه الله میگوید عبارت تخفیف او را انظر من نایم بعد از و اقول میگوید مشغول بتزئيف کلامه
 او مشغول انصاف آن است که چنانچه از بعضی اسانید عظام خود که جناب مرحوم معذور مرزا ابوالقاسم
 فرمایند در درجه باشد و بعضی فضلی دیگر که جناب مرحوم معذور مرزا تقی محمد طباطبائی شانه نه
 شنیدم که میفرمودند که ما ضرر الله که کمال فضیلت و تحقیق و تتبع را داشته که باین خود کلمات فاضل
 روز بهانه را نهاده میفرمودند که علامه حلی جواب ایشان میگویند که باین خود رد و تزییف کلام او را نمید
 ما را اعتقاد نیست که باین خود ممکن او بود ماضی رحمه الله که بسفور اسمی نموده است باحقایق
 و فرموده است علامه رحمه الله در کتاب نهج الحقی بحث در این است که جناب مقدس اگر متوجه نشود
 با غیر ضرورت حاکمیت بطلان آنچه خود که تقدیر کرده نشود که دیدن دوشی نشی واحد و حقیقت
 نموده اند چنانچه از صوفیه جمهور یعنی عامه پس حکم نموده اند باینکه خدا تعالی متوجه میشود با بدان عرفا
 تا اینکه بعضی گفته اند که خدا تعالی نفس وجود است و کلام موجودات است و این عین کفر و زندقه
 است محمد میگویم جناب مقدس اگر که تعظیم او را بر سایر ناس بسبب متابعت نمودن با او

پست پوز ۳۱ از صاحبان هوای ناسمه و آراء کاسه و گفته است صاحب حقه الله میگویم
 مذمت شاعره نیست که خداست متوجه نشود؛ غیر از از جهات اشاعه تحت شمل و جز و آنکه نیست
 داده است بصره از قول بشما پس اگر اراده نموده است تحقیق از صوفیه را مشرب برید بطور سحرین
 عبد الله شری ما بوالقاسم جنبه خدا و شیخ سهروردی این است بطل است و افزای محض است حاشا
 که این باین گویند بلکه بقرین نموده اند پس این در مقام این بطلان آثار چه او متوجه
 و شرح است بدان این امر حق توحید نه و حقیقت محمدی باشد است از قول ایشان و ظاهر است
 از افعال و عقاید ایشان و آنهایی باشد ابرو حید و تجیه و نه الحقیقه ایشان می باشد فرقه ناجیه و از برای این
 مصطلحی دایم باشد که ما هست از فهم او غیر ایشان مثلا در کلام ایشان لفظ و بقاء است که عارف
 بر ادیان نباشد صریح ناید کلمات ایشان را بر حلول و اتحاد و اما آنچه تقدیر از ایشان اینست که
 خدا تعالی نفس وجود است این مسئله دقیقتر باشد که بفرموده امثال او با و جمله آنکه ایشان می گویند
 که نیست موجودی که جناب اقدس الهی را داده میباشد که وجود حقیر از برای او است چه او از ذات
 او است نه از غیر او پس موجود حقیر او است و هر چه غیر او موجود به وجود او از ذات و آنچه که فی حد ذاته
 نه موجود است نه محدود چه او ممکن است و ممکن نیست او بوجود عدم مساویت پس وجود هر شی
 از خداست پس او موجود است بوجود و خلقی از ظلال وجود حقیر پس موجود حقیر او است و این عین توحید
 و کلام نیست که نسبت دهد ایشان را با تمیز ادیان عقیده را او کافراست چه کفر نموده است
 مسلم را جهنم اسلام او را این بود کلام ناصب فمعه است ماضی رحمه الله تردید نموده ناصب مردود
 بقولش که اگر اراده نموده است تحقیق از صوفیه را مشرب برید بطور سحرین حقه عیسی را اولاد

اینست که در ادعای غیر تحقیق از صوفیه است و ظاهر است که تشیع علامه مخصوص باین است و نشان پند
 این صریح معتقد علامه است که از صوفیه عامه اند نه مندرج بریه بطاهر و حنیف و تشابه ایشان چه این
 (تشیع) خالص مطلق می باشد چنانچه با تحقیق تشیع ایشان را در کتاب مجالس المؤمنین می بینیم و باطله
 و در فرق منصوصه عامه جاعتر می باشد که ما نمکند با تشاد و حصول چنانچه ذکر کرده است و در احوال و
 و تفریح باین نموده است در موافق شرح او چه گفته است مخالف دین هر احدی معنی عدم اتحاد عدم
 حصول بلکه طایفه است اول انصار و ضبط نموده است نه اهل بیت را تسبیح بعضی مقصود است و کلام
 این میان حصول و تشاد است پس ظاهر است که نیست منشا آنچه ذکر نموده است علامه عدم اطلاع
 او بر مصطلحات صوفیه چگونه می شود او و حال آنکه تحقیق نموده است در مضامین خود موافق غیر خود را
 از متا لدین ایند و جو حقیقه اند تمام و وجوآت ممکنات بسبب باین است با و پس قول
 که زید موجود است نیز قول ما شمس است و اما آنچه ذکر نموده است ناصب را تحقیق وجهه وجودی که نیست
 وجود عدم ممکن مساوی است پس او از چنانها مرید باشد که اهل ظاهر از متکلمین می باشد با و ولدیم نیاید
 ازین کلام آنچه تحقیق نموده است ناصب ایند نبوده باشد از برابر ممکنه و جوهر حقیقه و الله لازم
 حوائج ایند بعد باشد هر امر را استفاده نموده است شری را از غیر متصف نباشد حقیقه باین شری
 لازم حوائج ایند نبوده باشد تا بر سر که حاصل است در اجزاء ابوی وجود و خایه و عدم او مشر
 نه کلام حاضر را که گفته است علامه رفع از درجه محبت مادی در نیست که حصول نمی آید
 در غیر زیرا معلوم است که چیزی که در چیزی حصول کند قیاس محبتش می باشد و بدیه است که خدا قیاس
 نیست و هر قیاس غیر ممکن است پس از خدا در چیزی حصول کند ممکن خواهد بود و صوفیه از این
 باین تامل

۳۲
 باین تامل شده اند و تجویز کرده اند برخدا که برسد ان عازمان حصول کند به این منشیخ را که بزرگ
 میگویند بقراین آن که چگونه است اعتقاد ایشان در باب خداوند خود و کلام حصول بر خدا تجویز
 می کنند و کلام خدا را با تشاد نسبت میکنند و بعد از این بر نفس را روان است و دست بر هم زد
 و غبا و خوانند که روان و خدا عیب کرده بر کفار در این احوال که و ما کلام صلواتهم عند الیه الا
 ملک و تصدیق به غیر خود باز با دعای مشرکان نزد خوار که بر صغیر زدن و دست بر سر زدن
 و بی غفلت و کمر ازین بالا تر می باشد که بزرگ پیجویه بجهت عبادت که خدا را بجا
 که خدا را در آن عیب که بعد دیده ظاهر ایشان کو مرتب دیده دل ایشان کو برست و من
 دیدم جاعتر از صوفیه را بعد روضه حضرت امام حسین علیه السلام که ایشان را شام که آمدند بفریغ
 ایشان که او را زگر و نشسته بود بعد از عمر ایچا عت غایب خلق را کردند و شخصی بزرگ از یک
 ایشان سوال کردم که این شخص چه کار می کند گفت او چه احتیاج دارد بنماز و سجده و احضرت
 آیا جایز است که کسی بکشد از سر میانه خود و خدا جبر فرار برده و نماز واجب است میان
 بنده و خدایش بکرای عاقل تفکر نماید و حال اینجا عت که اعتقاد ایشان در باب خدا آن است
 که او سر و عبادت ایشان است که کفتم و عذر این را در زکات ناسیروا این اعتقادات
 و اعمال ایشان را از ابدال مردانند با اینکه جاهر تر این جهال اند و مشرکند کلام علامه علیه السلام
 و الرضوان گفته است ناصب حفظه الله می گویم نه مبین عره امینست که خدا باینجا جایز نیست
 اینکه حصول کند در غیر حصول حصول تبعیه است و او نماز و عبادت و این اگر
 مستغنی باشد از حق بنده که حصول در او نخواهد کرد و الله قیاس خواهد بود و الله و حال آنکه

لازم ملاحظ اینست که او قدیم بستم پس لازم حرکت دو محال یکی تند قدم و دیگر احتیاج واجب
و اما آنچه ذکر نموده است از اینکه صوفیه تجویز فرمایند بجز اینها حصول راسخ ذکر کردن در نفس سابق اینک اگر
اراده نموده است باین صوفیه محقق از غایت راجع غلطت چه اعتقادات اینان مشهور است
و هرگاه که خواسته باشد مطلع شود بر حقایق عقاید اینان مطالعه نماید کتب راجع تصنیف نموده اند
از برای بیان اعتقادات مشرعیان که منسوب است به مهدی بن عبد الله قسری و مشرعیان
شیخ فرخنده شیخ کبیر و مشرعیان شیخ عارف الحامی و رساله قسری و عقاید شیخ خلیا الدین
اچا پنج سهروردی و مشرعیان المعارف شیخ شهاب الدین اچا حفصی و سهروردی و اینها
ظواهر عقاید اینان که مطابق است با کتاب نوشته و به پند اینان که به مرتبه پائین
نموده اند در نفس حصول و این دو آنچه نقل نموده از قول یک از علمای فقه که زیارت مرادیه و مرادیه
مولانا حسین و در موسم زیارت از نماز کردن او و گردانیده است او را کنند از جهت رد کردن
مشایخ کبار تحقیق را محقق است که با نظر نموده است بکتاب عوارف المعارف و در
قبریه تا اینکه معلوم شود که قوم کچیر به معصوم و اتهام داشته اند و در حق فطرت نماز و تپاتی
آداب و خشوع و در عبادات و اعتقاد کنند کمالات این را و میگردانند قول بلند را ناسخی را
نکست در جرح و الطاف اینان و این کار نهایت نقیب و پروان رنجان است از قول علمای
پناه می بریم بکدام عقاید ناسده کاسه او را اینجا بود کلام ناصب صفه اله فرموده است
تا فرموده اند میگویم فرمایان نمودم سابق برین اینک جاعل باشد از موقوفه تا نماز اند
بمقول و نقل علمای هر دو با آنها باشد و دلالت میکند باین عقیده بعضی اشعار اینان
نفر

شعر انامین الهی و من الهی انما نحن روحان حلقه بنام و در این هم شکی نیست
که بعضی از این فرق بر نفس و نفس متوجه اند من متاخرین از نقیضه بر علی قد صوفیه محقق
بر سر و عار اینان که از اطوار مریدان و هرگاه ذکر نماید بوضوح عین این فرق از قدما آنچه
دلالت کند بر مباح بودن این اطوار یا محض کذب است یا محمول است بر تقیه از ارباب
حدیث و موقوفه از اهل تشیع و اینان مبالغه داشتند در حلیت غذا و امثال او و آنچه ذکر نموده
از اینکه علامه نقل نموده است قول واحد از علمای راجع میاید با و اینکه او رحمه الله اعرف
است بحال کسی که نقل نموده است از نو تر که در آن ناز او اینکه اینان از اهل تشیع می باشند
خواه ناصب و رافضی یا صوفیه یا موقوفه بگویند یا موقوفه بر شیعه ام که اینان نمیدانند
حق را بر دواصلیه و مراد اینان از این اسم امینت که اینان رسیده اند بحدیث و تشیع
او را حق شناسی پس ساقط شده است از اینان تکلیف و گفته است تا در اینان که کچیر
حقیقه رسید ساقط از او امر و اجتماع نماید بقول خدا و عباد ربك حتى یبیک الیقین و غیر
می نمایند یقین را و اصول بر تیره نشود و او عبارت است از حقیقه نزد ایشان و
این عقیده زند و اتفاق است و دروغ باین است بر خدا و رحل و نفس غواشیان
و شاید ناصب تمام نموده است از قول علامه اینکه زیارت مرادیه جناب حسین را را اینکه شنیده
بودند ستر نموده اند و نه آنست است اینکه زیارت ایشان از جهت لهو و شادی باشد که جمیع
نده اند در ایام موسم زیارت و چگونه زیارت مرادیه حسین را با اعتقاد بکجاست و او
کسی که قرار داده است بر نفس خود ساقط شدن و اجابت از وجه جاستجات یا اینجا بود

کلام حاضر در این صغیر حکیم عرض میکند که تا حضور نور الهی در همه اهل متکلمین و حکما و متفلسفین
 در صدق قدس و جامع جمیع علوم ادبیه و عقلیه و فقهیه و مالک فطانتها و احاطه و حدس و تصور و
 شهود برین ادعای ضعیف و غریبه ظاهر میشود بر کسی که شرف مطالعه تصنیفات شریفه
 عظیمه او شرف ندهد باشد شرف حاشیه که در تفسیر بعضی و در هر سطح و تدقیق نوشته است و
 فی الحقیقه علامه در کتاب پنج اقی جامع مطالب مذاهب عامه را اصول و فروع و غایب و باطل
 مومنه است و غایت فصیلت او در علم کلام و تتبع او در مذاهب عامه از آن کتاب
 ظاهر و هویداست و فاضل روزبهانی نیز طایفه ای از جملہ خود را در جرح و مدح مومنه است لیکن حال
 کلمات مرخوف او نسبت بکلمات این بزرگوار از قبیل مقارنه مرخوف است بر لولور که در کمال
 صفا و درخشندگی باشد و گویا اش را مومنه است مولوی بهر این خفا شرف مومنه است از این
 انوار درخشندگی از همه مومنه تر خفاش بود که عدوی آفتاب ناش بود که تواند در دهانش
 زخم خورد که بنشیند تا در دهانش جوهر را که دشمن گیری بکند خویش گیر تا بود و کلن که از دانه اسیر
 قطره با غم چه استیز کند البته است او درین خود بر میگردد و گویا آن حد علامه قدس سره
 باین جا هر فرم مومنه است **فوق** ابرکس عرصه سیر غنچه جولا کند است عرض خود سپرد و رفت
 میدارد و این رد و جرح مرخوف و امانه اعتبار خود را در اندیشه و دولایت و مملکت نواصب عبارت
 از ماوراء انهر باشد تا اینکه بغایت اکثر و نامید روح مطهره منور رسالت پناه و انوار کبار و بزرگان
 باعتبار حاضر و محض است در صد و تریف کلمات مرخوف او را بدید و جمیع خیانتها و سرقتها را در او
 ظاهر و هوید کرد و اندیشه عظمه الله قدره و رفیع سلطانه و حسن موالیه من الله الله الهین و علی دیگر

از تهاجین

از تصانیف آن رحمه الله علیه کنست خطاب بحس المؤمنین است که مقصود از تصنیف
 آن کتاب رد و جرح از علمای عامه بود که آنکه در بعضی از کتب مشهوره مذموبه حضرت
 که در ایام سلطان سعید جانوار داشتند تا حضور رحمت الله در آن کتاب اثبات تشیع
 جمع کثیر از صحابه و تابعین و فقهها و حکما و عرفا و سلاطین و وزرا و امرائش را از متقدمین
 بعین از ایام جناب حضرت پیغمبر تا زمان متأخر بجهت و شرافت این کتاب
 بر تبه است که تحقق محدث مولانا محمد تقی مجلی فرموده است که بر هر شیه لازم است که این
 کتاب را داشته باشد و یکی دیگر از تصنیفات او شرح بر شش دفتر مومنه است و دیگر کتاب
 نواصب است کتاب اخیر نظر ضعیف نرسیده است لیکن اسم او در مجلس مذکور است
 تا بد تصانیف دیگر هم داشته باشد که بنظر ضعیف نرسیده است و نظر بر لولور است و او
 بحسن خاتمه شهادت هم نمائزنده است **اعلم** الله در حق **نصیر** در عقاید فاضله الله
 از مجلس المؤمنین فرموده است مجلس ششم در ذکر جملہ از صوفیه صافی طویله که نزد سالکان
 مسلک طریقه و مؤتسنان قوا و مشربعت و حقیقت مقصود از اکیا عالم و اخراج
 سبزه آدم بعد از اکیا و جوار هر زوهر انبیا و ائمه هدی علیهم السلام صلوات الله الملك الله
 و جویا بنده این طایفه را ارام و اصفیای عظام کثر هم الله بین الانام که بسیار موفیق
 از او در مراتب خاک با عباد ارج الملک ترقی نموده اند و از خضیض غول بشربت
 با وج قبول ملکیت مقرر نموده اند بر تو سراج و با وج و عکس شعاع نایع بعد از الله انوره فرج
 با سالکان ملاح و مطمئن عالم بالا در سلک انظام محفوظ گشته و بر تبه رسیده که عوایب

امور قبل از ظهورش به نفع اند و خوانیم پس از بروز وجود مطلقه فرمود و عالم این است
 بیا من است این قایم و قوام ملک و ملت بر وابط و جوی این منظم با کبار این باط
 مرد و صد رتبه این صف در دند بر کج آنان تشنه جگر و دست است نان بی پاوسه
 کم کشان جاده سلامت و فرود این کج سلامت زنده پلان زنده پوش زنده دلالان
 صاحب پیش خرقه پوشان خاقان قدس و بیک پوشان بز ملکاه این **شورش** این کی کلاه
 و امیران با سپاه **قوی** ملک طبع که از در و سلطنت **کو** نه از احترام سلاطین کشورند
 نماند دلش پوش که کلاه حاجی **زیر** کلیم شان جم و فغان و قهرند **امروز** از نعیم جهان چشم
 دو خنده **خدا** خوا از رسته بغیر **س** نکرند **منکر** چشم خوار درین **پا** برهان **ز** خود
 عزیزتر از دیده **سرسند** آدم بهشت را بد و کندم اگر فروخت **حقا** که این کرده بیک جو خورند
 و فرید توضیح و تقریر کلام در تحقیق حال این طایفه **اگر** ام بر وجهی در مقدمات این کتاب است
 بان واقع شده تخصیص یقین به طالب حقیقه که حکمت عبارت از است بنظر و استدلال حاصل
 میشود چنانچه طریقه این نظر است و این را علما و حکما میخوانند یا بطریقه تصفیه و اشک است
 چنانچه شده اهر قوت و این را اولیا میخوانند و اگر هر دو طایفه بحقیقه حکما اند لیکن طایفه ثانیه
 چون بعضی مواهب ربانیه بدرجه کمال نرسیده اند و از کتب فائده و علم معنی ندارند
 سبق گرفته اند و در طریقه این **شواک** شوک و غوا میراد **م** کمر است شرف داع باشند
 و بوراست اینها لا صفت خلایق اند اقربا و اولاد خواهند بود هر دو طایفه در نهایت
 وصول سر بهم باز می آورند و الیه رجع الله ملک و میان محققان هر دو طریق صحیح خلقت
 چنانچه

چنانچه

چنانچه منقول است که شیخ عارف محقق شیخ ابوسعید بن ابیخیر را با قدس علیه السلام فرمود شیخ
 ابوسعید بن سینا قدس الله روحهما اتفاق سخنند بعد از انقضای آن می گفت آنچه او میداند
 ما هر سیم و دیگر گفته آنچه او میداند ما می بینیم و هیچ یک از حکما این طریقه نر نموده اند
 بلکه اثبات آن کرده چنانکه ارسطو طالیس میگوید بده الاقوال المتداولة کما سلم نحو المربطة
 المطوية فمن اراد ان یحصلها یطویها لیس فیها فطره اخر و انقلد ان فی موهبه اند قد تحقیق ما الوفا
 من المسائل لیس علیها برهان و شیخ ابوسعید در مقامات العارین عرفت ما یدفن احب الی بنو قها
 نعیستد رجح الی ان یصیر من اهل الشبه و دون المنه و من الواصفین علی العین و فکما استیکان
 لا اثر و حکیم الکثر شهاب الدین منقول که محیر رسوم قد ما حکمات در علومیات نقد میکند
 که در خله لطیفه که با صطلح این طایفه آرا غیب گویند ارسطو را دیدم و در تحقیق ادراک
 از غوامض مسائل حکمت است از نکته چند پرسیدم بعد از آن شروع در مدح آنها و خود اهل طو
 نمود و عظیم در مدح آنها کرد و از سوال کردم که از ما خوین کسی بر تبه او رسید گفت نه و نه بخودی
 از همکاران جز و از کلام او و بعد از آن ذکر بعضی از گفته هایم میکردم و بهیچکدام التفات
 نه نمود تا بعد از بعضی از ارباب گفت و شنود رسیدم من جنید بعد از او بر زبان جاری کرد و هر
 عبد الله شوتر قدس الله ارواحهم گفت اولئك هم الفلاسفة حقاً فکلیه اخبار بسیار
 و حکما که پیشما است چه خط است و ساوس و ورطات مواجس و تسویدات و تخیلات
 فاسده و ساکت را در پابان و هند فاسد آنکه باندک نایش کسرا بقیعة تحببه
 الظمان ما از راه رفته دست از طلب ندارد و حتی اذ اجاءه لم یجد شیئا و بعد از آنکه

جابر حقیقه حدیث حضرت و در این باب درین باب درین باب درین باب درین باب
 پیاپی نوزده برابر است. خلیل قطب الغیاتی الحج کثیر و در باب وصول قله از این کوه
 این طریقه در عبارده اند که حالت نادرست و بر تقدیر و جوختن سخت و مستعد بر متغیر حالات
 این را در اجزای مختلف مشاهده و قیاس جوهر را جوهر سرشته اند فرد بستر قیاسی و قیاسی ۴۰
 که رسیدن سلسله الطیرات و از مردم بصورت عموماً و ظاهر بر حقیقه از راه مشاهده
فرد با قوت را مقابله و قیاس میکنند. سلسله کیه بزرگ و بزرگ می خوانند و اما که سلسله و سلسله
 و قیاس شود و در صرف خدمت ناقص کنند بطریق علم و روشنی آن حال و حال او گردد
 نوزده از من الغیاب و الغیاب و از چرخه و کلام ملک عظم و صاحب و صاحب ترغیبات بسیار
 در باب نظر و فکر و آرد شده و علم را علم نیز بیشتر ترغیب مردم بر طریقه نظر نمایند با آنکه
 در طریق تصفیه نیز احتیاج باین طریق تحقق است زیرا که در این سلسله و ریاضت
 نسبت به سلسله طبع مشهور با الهامات روح و فوق میان آن واردات جز بدلیل عین معینه
 نیست و این را سلسله طبعی از علم و کرم را بر بانه از ورطه افراط و تفریط ایمن تواند بود و از چنان
 حکمت و تربیت فارغ نمیشود که بنا بر حدیث اعدال ریاضات مفود گشته بودی شود و
 مزاج و بطلان اعتدال حضرت در الثقلین الحصاة المستقیم علیه و علیاً افضل النعمه
 و التسلیم عرفانیه ما اخذ الله ولینا ما اهلاد و حدیث دیگر و قیاسی و قیاسی و قیاسی و قیاسی
 و عالم متشکک و پادشاهیه تحلف ارباب اعتدال مستعدان وصول برات کمال طایفه علیه
 صورتیه ناجیه امامیه اند که در مبارک حال بعد در ازل آزال بمیامین و در توفیق تحقیق ارفام

فیض

فیض ساقی کوثر نوشیده اند و مر جریه لا ینقطع اصلاً و ابدان را بهمانشده اند سید المتعالمین
 صدر ابن علی الدلی در کتاب جامع الانوار فرموده که فرق ناجیه امامیه این است که تمام طایفه
 بطایفه آنکه حامل علم و علوم رسول مجتهد و الهی باشند که عبارت از علوم شریعتیه اصیل و ذریعیه
 باشند و طایفه دیگر آنکه متبحر باطن علوم الهی اند که آن عبارت از طایفه و حقیقه اقبال باشد
 و اول معلوم است که مجموع فقط و نامعلوم محتمل و شایسته و صوغ عبارت از این دو طایفه اند
 زیرا که شایسته و صوغ در اسم متغایرند که مراد از این حقیقه واحد است بمنزله کس که در شریعتیه
 حقه باشد بحسب ظاهر و باطن بعد از آن فرموده که اگر کویند که از صوفیه بحسب ظاهر و باطن
 اهلست و اصول بقواعد الهی اند پس چگونه این را شایسته حقیقه توان گفت که کوی صوفیه
 فرق بسیارند مانند آنکه فرق حقه از اینان نیست و آن فرق است که حاصل از سلسله
 و الهی اظهار باشند و اینان باین بحسب ظاهر و باطن داشته باشند و آنچه از فرق
 متکثره شایسته ملکیت و آن امامیه اثنی عشریه اند که قواعد و احکام الهی در فروع معنی است
 بر مذهب صحیح از نبر و عزت مؤلفه اعتقیده است که هیچیک از این طایفه ضمیمه نمیشوند
 بوده که در ضمیمه شایسته که جهت ترویج بضاعت و کمال دزدان اهلست و جماعه شایسته صوفی
 جمعه ابو بلربسته اند و فرق اجماع قوم منصفه حقه طایفه اخوان را با دانه اند و بنا بر ظهور بطلان
 آن طایفه صاحب نفحات که از مریدان خواص انجمنیه است گفته اند که خواه نمایان بحقیقت
 او پس است کلام حاضره تمام شده نصیر در تحقیق باینکه صوفی حقیقت نمیشود از اهلست و جماعه
 و پان قیاس در انجمنیه بآن هیچ سلسله را خود ضبط نموده اند معروض میدارم که از جمله و نجفات

حضرت امام محمد باقر و والد حضرت امام جعفر صادق است و در زمان وفات تاسم اختلاف بسیار
 است و راجع نزد این خلکان آن است که در هر یک یکدیگر و یکدیگر وفات یافت و عمو و عمه و ابا و اُمّ
 و ارجو و بقیل ماته و خاصه حضرت امام محمد باقر و ائمه و افاضت از تاسم از همه جهات بنا بر این
 ترجیح دادند حضرت امام جعفر صادق تاسم را بر والد بزرگوار خود و مرید او شدن از جمله ترجیح
 مرجح بر راجع و تفضیل منقول بر ماضی است و هیچ دشمن و سرور مصدر این امر شیع منقول چه جا
 همو بزرگوار که از سفر بزرگوار اول ولادت جامع جمیع حالات صورت و منقول بر سر قول
 بارات آن بزرگوار تاسم از خبر اعتبار ساقط و باطل است و اما نایاب که سلمان فارسی
 رحله در سنه و ثلثین از هجرت در مداین وفات یافت و در او اقرار ایام سلمان فارسی
 از تاسم همه صغیر بعد تا بزرگوار است سلمان و ادرات را ندانسته و حق اینست که تاسم چنانچه
 مذکور شد از خواص و مریدین حضرت امام زین العابدین علیه السلام و اما نایاب که مرید بودن سلمان
 فارسی را بر او بزرگوار با وجود ادراک نمودن خدمت جناب مقدس بنور را از جمله ترجیح
 مرجح است بر راجع و صدور او سیم از مندر سلیمان بسیار بعید و غریب است بلکه از جمله
 محالات است چرا که او از غنوال جبار و طلب دین حق ساعی و زود علم را بدین ارجو
 و انصار و عزیزها تر در محضر و در نزد اید که ازین قریب و میرسد صبر میورزید تا آنکه
 در سلوک این طریق خواجهای بسیاری او را بنوبت فرخنده و آخر الامر بنوبت کواظم
 کائنات علیه الصلوات رسید و او را از قوم یهود و مبلغان فرید و محبت و اخلاص
 و مودت احضاص او نسبت بآستان مقدس بنور سیمای رسید که از زبان مبارک
 آن سرور

آن سرور بجهت غایت مستحق سلمان مآثر است سرور از کردید و لغم باقی شد
 کانت موده سلمان که نسبتا و لم یکن بین فوج و ابنة رجاء و شیخ محمد بن ابراهیم از معین
 است دلالات بعصت و طهارت سلمان نموده در کتاب فتوحات و با وجود این حالات
 و انصاف باقم حالات خلفای خلفت باب جهه پیوت کردن او را چندان زنده
 که کردنش کج بانه تا و قمر و وفات یافت این قسبه که ازین بر علمای فنی لغت آورده که بعد
 کس از صحابه در نظر بودند و سلمان را از آنکه نمرده شیخ اجدر ابو جعفر طوسی در کتاب اما
 از منقولین فوج روایت نموده که گفت بحضرت جعفر صادق ما گفتیم که از رسول خدا من از شما بسیار
 ذکر سلمان فارسی شنوم سبب آن چیست گفت در جواب فرمود که سلمان فارسی بگو سلمان
 محمد ص و بد آنکه بحث بر کثرت ذکر من او را سه فضیلت عظیم است که او با و آراسته به اول
 آنکه اختیار رهبر ایمان را بر او انفس خود نمود و دیگر دوست داشتن او و قرار اختیار
 ایشان را بر اغنیاء و صاحبان ثروت و مال و دیگر محبت او بعد از علی و سلمان کمان
 عبدا صا لای حنیفا متسا و کمان من شریکین و در کتاب عینی الحیوة فرموده است که بسند
 معتبر از حضرت امام جعفر الصادق ۴ منقولست که فرموده است که ایمان ده پایدار دارد
 مانند زردبان که بر او بالادی روند و ابو ذر در پای نهام و مقداد در پای هشتم و سلمان
 در پای دهم است و در کتاب کما مریدان مذکور است که چون سلمان بتابعیت آل پیغمبر
 بر ابو بکر پیعت کردند و در زیر عمر با و گفت اگر بنی شام مختلف کردند از پیعت برای افتخار
 ایشان است بر عمل ۲ و آنکه ایشان می گویند افضل خلقند بعد از رسول بار سر ترا چه افتخار

که کشف میکنی سلمان گفت اما شبعه لهم فی الدنیا والآخرة تختلف بتخلوهم وایام بیعتهم
و در کتاب کشف الغم از سلمان روایت نموده که انا باعنا النبی علی النسخ للمسلمین والایام
یعنی این طایفه و الموالاة که سید عارف میر خنوم در بعضی سید خود آورده که حضرت مرتضی
علی در بیان محبت سلمان فارسی چنین فرمود که هر که بظاهر و باطن با من خلف نکرد
بمن بعد آن خواست که من خواستم نامراد مرا در آن است و بالجمله اختصاص او به
حضرت امیر و تابعیت او در جمیع امور بیشتر از ظهور برش می شود و در کتاب بیح الله
که مسطور است که مدت عمر سلمان بروایت اندر ولایت و پنجاه سال و بروایت اکثر شیعه
و پنجاه سال بود و اما را باجماعی گویم که در او کلام این سلسله خواهر یوسف است و وقت که او را
مردن خواهر عبدالحق عجز و ان می دهند که او سر حلقه سلسله خواهر لکان است و چنانچه در بعضی
المؤمنین و غیره مذکور است شیخ سنانه که در شیخ او قطره در طریقه مرید خواهر یوسف است
و باشد پس نظر تحقیق سابق خواهر یوسف هم باید شنید باشد و شیخ که در شیخ او را در
اگر نه بی عکس منصور و وقت چنانچه مذکور شد پس شیخ خواهر یوسف هم باید شنید باشد
پس ازین وجود ظاهر و واضح شد که نسبت ثانیه که بعد از متاخرین نقشبندیه تصحیح نموده
موضی احضار و غلطت و شیخ ابوطالب که تصحیح نسبت ثانیه را نموده است یا خود او از اهل
سنة بعد است یا بعنوان تقیه این کلام را گفته است و همچنین محمد الف نانه و احوال
سنان و مذکور است که حنفی در او ظاهر است و اگر سلسله این تا امام جعفر صادق
صحیح باشد با اینک او هم محترم است باید نسبت الی صحیح باشد نه ثانیه وجه تا آن است
که خواهر عبدالحق

۴۹
که خواهر عبدالحق چنانچه در شریات و غیره مذکور است که حضرت خضر باور رسیده
و قوف بعد در قیام بر این است که راجع به او و احوال مشغول شده و شریا یافته و بعد از آن خود
یوسف بعد از آنکه بخارا آمده اند و خواهر عبدالحق با و ملاقات نموده و او ذکر طریقه او را بفرموده
نداده فرموده بود هر که از جانب حضرت خضر مأمور شود متوجه باشی ازین خواهر عبدالحق
که تکیه مرید خواهر یوسف کنونی بود یوسف خواهر متوجه تربیت او ظاهر بود و او در خدمت
او مدتی استفاده و استفاده نموده است و یکی از شیخ مشایخ سلسله نقشبندیه که اهل آن سلسله
با و ملاقات فرمودند خواهر بهاء الدین محمد نقشبندیه است که شیخ ترکستان و هندوستان
خود را با و منسوب می سازند و کلام او را محبت و برهان قاطع میدانند و در وفات
و صاحب شریات تصحیح نموده اند که او اگر چه بظاهر مرید امیر کمال است اما تکیه او بر
بهاء اند و تربیت از روحانیت حضرت خواهر عبدالحق عجز و ان یافته اند و گفته اند که سلسله
و رقا را و مخالف رقا را مرید کمال بعد از او شیخ او ذکر خیر را با ذکر علائمه می گردانند
او ذکر خیر را اختیار کرده و از ذکر علائمه اجتناب نموده و هرگاه که احباب امیر کمال در مجلس
افتتاح ذکر علائمه می کرده اند خواهر بر میخواست است و از آن حوزه پرور می فرمود و اگر
بگوید که توجع سلسله نقشبندیه را نمود در این سلسله صبر از تحقیق بعد از من خواهر
عبدالحق عجز و ان خواهر بهاء الدین و خواهر علاء الدین عطا و مولانا نظام که مرید تریف
جوانه بآن فضیلت و تحقیق و تدقیق که میدان با و کلام او را در خدمت داشت
و من خواهر ناصر الدین عید الله و خواهر عبدالدین کاشانی که علاقه مرید صاحب شریات

و غیر اینها از حقیقتی که علی صاحب تالیف و تحقیق بعد از اظهار اختلاف و ارادت باین
منه اند خصوصاً علامه صاحب آن فضیلت و تتبع لحاظ ارادت و بندگی با آنها داشته چنانچه از بار
منظوم و منثور او خصوص از لغات ظاهر و هوید است جواب می گویم اولاً که ما تصحیح نسبت
اولی که در مسئله این است نمودیم و وجه نسبت ما نیز را زدیم با آنکه طریقه ذکر و ذکر که در بار
مقدمه ایشان نسبت است موافق است با آنچه در مسئله سر که حضرت آمده اظهار که جناب حضرت
عمر تقی و حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بمنه از ابو بکر چنانچه در نسبت ما نیز
گفته اند و ما میگوییم بر تقدیر که مسئله ایشان از اقل مستند با ما بمنه لیکن صاحب
رسمیات گفته است که شیخ شمس الدین طلال که از کبار اصحاب امیر طلال است بمقام
حج زاده بوده و آن را در از قمر پیاده به نقش رفته در عراق بمشایخ وقت حج دانسته
و طریقه راجعه این را باور دارند آورده و انتش را داده پس بنا برین نقد طریقه نقل شده بمشایخ
که را با آنها در کیفیت سکوت موافقت با را سلسله است مستند بمصوم ما بمنه در اصل ما خود
از آنها بمنه دارند خود ایشان بمنه و الله العالم بقایاق الله تبارک و تعالی و در کتاب فیلس
المؤمنین فرموده است اگر گویند که جمهور فقهاء شیعه امامیه در شان حسن بصری و ائمه
که در مسئله ارادت صوفیه واقفند کار بسیار دارند و درین هنگام لازم آید که این مسئله رفیع
متیق النظام نباشد گویم فقهاء امامیه در باب حسن بصری اختلاف است و از بعض
مشایخ خود در جهل الله شنیده که سید اجدر رضی الله عنهما بن طائوس او را مقبول شمرده
و کتاب بر که در کتاب احتجاج شیخ طبرسی مذکور است که حضرت امام حسن مجتبی بصری
منته

۴۰
مشتمل بر نوحات نوشته است و با حضرت صحبت زبیده است و اینها نیز منبست
که در مسئله ارادت مطلقاً حسن بصری را خدایند بلکه او در مسئله و آخر است که بمردن خود و از او
بحضرت امام علی بن موسی الرضا و با اکر ام و علیهم السلام منته شده باشد صیغ میگویم عرض میدارد
که بفرستادن منته شوند بعد از جناب حضرت امیر المؤمنین با درون تو خط حسن بصری علیه السلام که در این
زید و انور و سید شیخ نجم الدین کبری که اگر شیخ منته شیخ عطاء و مولود و سر سید الدین عویسی
الدین با عزری با مسئله می باشد باین طریق است که بحضرت امیر المؤمنین بنویسند که کمال ره و علامه حضرت
جدید در کتاب عین البیضاء گفته است که شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است که در بهره
حضرت امیر المؤمنین با حسن بصری منته شده و او صوفی ساخت فرموده که و حضور الحاکم علی بی پاور
احسن گفت با امیر دیر و جعفر را کشته شد و دین میگذشت و حضور الحاکم را ساخته حضرت فرمود
پس چرا بعد ایشان نیاید که گفت و الله که در روز اول غسل کردم و وضو بر خود پوشیدم و سلاطین
و جهل منته شدم که مختلف در زمین از عایشه گفت در عرض راه کسر مرا کرد که یکی میروی
بر گرد که هر که میگذشت و هر که میخواست بچشم می رود و من ترسان گشتم و در خانه منته شدم در روز دوم باز
بعد عایشه میباشند که در راه همان منته شدم و در چشم حضرت فرمود که راست میگوید میدانی که آن
منادی که بگو گفت من فرمود آن برادر است سلطان بود و بنور است گفت که تا من و مقبول شد
عایشه در جهنم اند و در حدیث روایت کرده است که امیر المؤمنین با حسن بصری خطاب فرمود
که در هر امت سامری می باشد و سامری این است تو نه که میگوید جنگ من با یکدیگر و چند
قصه طولانی در بار حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر با علامه کرده است که دلالت

مرتبه بر فردوس و آن کو هست که بر آید بهت از بهشت و بالای او عرش و از جانب
 نشیند و میگویند جو بهای بهشت در حالتی که آنحضرت نشسته باشد بر کرسی از نور که پیش او است
 بهشت است که آنرا شنیدم گویند نمیکند رد بهشت کسی مگر آنکه او را براتی باشد از ولایت که
 پس هر که محبت است او را داخل بهشت میکنند و دشمنان او را در دوزخ و هر که در دوزخ است
 ایندیش ظاهر میشود که حسن حضرت امیر المؤمنین را تا اسم نعیم و نادر داند نه آنکه دشمن او باشد تا آنجا که
 ظلام فاضل مذکور ضعیف میکند معروض میدارد که ملاحظه اختلاف اینها اگر حق توان بود بهر صحیحی که
 جمع میان اخبار نماند که تصحیح حال حسن بطور انصاف بشی بهتر چنانچه این طایفه صاحب غرر در
 نموده و الله از منافق و ایماندار بودن او هیچ شکی نیست و در حدیثی است که باور شد غلامی
 من از این چه ظاهر است بلکه در کتب شیخ دیده نشده که سلسله بدون توسط بحضرت امام ۴
 باور رسیده باشد غایتش اینست که بعضی نقل کرده اند که معروف سابق بر آنکه بحضرت امام ۴
 فیض یاب گردید نسبت به رساندن به او و طاعت او و داشت بچشم عجب و او داشت بچشم بهی
 و او نسبت داشت بخدمت بابرکت جناب حضرت امیر ۴ بعد از چند روز که خدمت جناب
 امام ۴ مشرف گردید طوق بندگی و ارادت باور افتاده کرد و خود نمود چنانکه گفته اند
خود از موسی رضا چو همان یافت کفر بکذاشت راه ایمان یافت مراد از کفر کفر با طاعت
 چنانچه از کفر نفرانیت سابق بر خدمت امام بیرون آمده بود و فرمود است فاضل ره
 در همان کتاب مستطاب و اما احمد غزالی بر تقدیر نسیم گفته نبرد جمهور امامیه حال نسیم
 باشد دفع نقض بوجهی که بر این وجه مرقولان کرد که شیخ زین الدین غلامی از آن خویش صوفی است
 در کتابش

در کتابی که بخواجه عبد القادر مشهور موسی و آن نوشته و آن را بنا بر التماس او مشهور
 بنزد کسب و پان سلسله محسوس ساخته آورده که شیخ ضیاء الدین ابوالحسن سهروردی را در اینست
 یکی بتم خود فاضل و حیدر الدین سهروردی را و را به پدر خود شیخ محمد سهروردی شریعیه و او را شیخ محمد
 او را دینور و او را شیخ طایفه بطنیه بغدادی و او را محمد غزالی و او را ابو یوسف و او را شیخ ابوالحسن
 که کانی و او را شیخ عثمان مغربی و او را شیخ عارود و او را شیخ ضیاء الدین و بنا برین
 احمد غزالی است اعتبار از نسیم خارج باشد و سلسله معتبره منقذ النظام باشد انشاء الله علیه و سلسله ضعیف معروض
 میدارد که شیخی استخوانده فیض بواسطه یا بلاطه از احمد غزالی نموده اند بصرف قطع از شیخ اندیشه
 فیه الله الا که حمید نور بخش و خواجگی خلدان و میر سید علی احمد و غیر ذلک محال باشد و لا یجوز
 از شیخ و بزرگوار سرریای او شیخ و بزرگوار خود او هم ظاهر میشود با آنکه یکی از مریدان سلسله و
 او عین الوفاة همان است و جلالت قدر او از تصانیف او کاشش فی وسط النهار ظاهر و باهر
 و صاحب تحقیق است نسبت به احوال و احیاء احوال باور داده و خود او هم در یکی از تصانیف خود
 ادعا سرور را نموده اند و ظهور بهر سنده اجبار است که در آنست که این همه جابر است و شهرت
 دارد و باعث قنای هم او را میدهند الله علیه و بعضی تحقیق صاحب مقام و بعضی شیوه و صاحب
 مقامات عالیه بود البته مراد و مرید او هم باید شنیده و بزرگوار باشد معصوم و ازین صحنه آن است
 که تصحیح و توفیق بها مقصود را نموده بشیم چه بسیار از عیاران روزگار و طواریان و کانیان
 که صاحب غلظت طبع و کثافت و عجوب با انواع حجب طایفه و جنائث می باشند مخصوص از اینست
 مآثر و تمیز در بر و نجوم را بر مردم مشبه بکرامات و فائق عادات ساخته اند و بسیار از مردم

کول زده در دام ارادت خود انداخته اند و اگر اجماع از شیخ مخالفین که از سرشته تحقیق یعنی مشرب
عذب مرغور و راقه اند چیز از خوارق عادات صدور از باب را امانت اولیا باشد
بلکه از آثار رحمت و عفو و وسیله به چنانچه از لکاهی در صحبت جماعت برانند مذکور است
باینکه خوارق عادات را چه اعتبارگاه میشود که از کفار یهود یا از زبانیان نصاریس صادر میشود
همه کفار و برابری و خلفی است که مشغول بر ریاضات باشند مطلق است بلکه واقع میشود از خوارق
عادات لیکن چه نماید که مقبول عند الله نیست چنانچه از شیاطین صادر میشود و صدور این امور را
از این شیخی من موجب استند راج و خوارق این من مرئوس و معبد ایشانند و در بعضی
مذکور خواهد شد و نیز از شفا خلق اولیا مطابق بودن قول و فعل و حال این است بقدر کمال یعنی
خاتم انبیا و اوصیا و اوصیاء الله علیه السلام است **نقد صوفی** نه همه صافی بپوشیده اند ای بابا
حرفه داشت بسته آتش بماند خوش بود در محبت کبریا بماند تا سیه روشنی هر که در خوشی باشد
و دیگر درین باب گفته است **نظم** اگر چه طاعت این شیعیان سالوس است که خوشی و ولولگی
انسان و جان انداخت و بلا بگوید که در حیرت طاعتش بماند و بختی تواند در آسمان انداخت و شیخ
محمد شمس در کتاب گلشن راز گفته است **نظم** را کن ترنات و سطج و طامات خیا تو به و باب
را امانت را امانت تواند حق پرستیت جز آن بود و یاد و عجب مستیت درین هر چه گمان
اسباب فقر است همه اسباب استند راج و مکر است ز ابلیس و لعین و پرشکافت شود صد هزار
خوف عادت که از دیوار آید کاه از بام که در دل نشیند که در اندام هر دانه از تو احوال نهان
در آرزو و کفر و فتن و عصیان شد ابلیت امام در پس تو بد و لیکن بدینها کی سر تو را امانت

تو از خون ناپسیت تو ز غمی توان دعوی خداست که کور است با حق نشیند و باید که
از وی غم نماند همه روز و شب در خلقت زنده کن خود را بدین علت که **فصل ششم** در بیان کیفیت
سوک و رفتار سالکین الهی که دعوی سالکین اخذ از صاحب ملایه کلیه نموده اند بسبب آن سوک هر فرد
و قطره از تیر و ولایت در یافته و فراخور استقامت و تقوی و محبت و در آن عظم و ذرات الهی که
که سرور و پناه و قد و جمیع ماکوسه نماید و در آنجا که بسبب آن فیض عظیم و عطا کریم از غنا و طبع
و حکمت الهی صادر شده است میگویند محقق گردیده و فراخور ظرفیت خود قدر کمال را از آن عطا کوی
خواه صوفی با و طلاق بشود یا نه ملائمتی فی التسمیه و بد آنکه من سبک این بر صورت ادایت
چنانچه میفرموده است **موتوا قبل ان تموتوا** و جناب حضرت **ع** علیه السلام
فرمود است **لن یصل ملکوت السموات من لم یولد مرتین** قول خدا خف و علی بنوسف که موتوا حتی لا
تموتوا و وصول موت را در بعد از اخذ نمودن سائل و معارف اصلیه و در غایت آنکه جناب الهی اطاعت
یعین فرموده اند در ده اصل قرار داده اند و الله التوفیق اصل اول توبه است و توبه نه امت است از
معصیت بخیر و اگر تا در شو بر من آن میدانید این توبه عالم است و توبه خاص نیست که تاب پروان
ای از لاله صوره ظاهر و در آید و در خلوتخانه باطنه اما توبه خاص خاص مراد است بحضرت عزت باراد
چنانکه موت مراد است بعد از ادات کفر و الهی که بعد از جوهر و عارض و غرض باطنه هر نفس
و از طریق بار بر سر نگاه بار مراد است و فتنه نه از صبح و نوبت عیوب خالص شود خلاص شود
و بداند که نه است که ترا عیوب می گرداند از ترس الهی و بر طاعت واجب است که ترا تحت
غیر عیوب کند یعنی عیوب هر که در وجود او باشد کافیه وجود کذب باطنی به نوبت و بشوین

ای بارگردد کن ز منای رو تو به کن از خویش که بیا ره کن ای صبر نه زده است و زاده است که برون
آید و در خانه روایت شده است از ابا عبد الله قال من زهد فی الدنیا اثبت الله الحکمة فی قلبه و انطق
بکلمة فی قلبه و یقره عجب الدنیا و دوانها و اخرج من الدنیا سائلا الی دار البقا و عندها ما یستوی
جسد فی کل فی بیت و جسد فی حمار فی الدنیا ثم قال قال رسول الله ص لا یجد العبد حلاوة الايمان
فی قلبه حلاوة الايمان الا بعد ان یطعم الله حوام علی قلوبهم ان یوفی حلاوة الايمان
تزه فی الدنیا و غیر ذلک من الذخائر الکثیرة از حلاوت لذات جسمه و تزه نماید از متاع دنیا
و متاع نفس نه از اندک و بسیار و از مال و جاه و یار و اختیار چنانکه بموت مضطرب از همه بزرگاری
ناید و حقیقت زنده است که محبت ماموی الله را از دل برون نماید چنانکه روایت نموده اند که غرض است
که الدنیا حوام علی اهل الدنیا و الاخرة حوام علی اهل الدنیا و اهل الدنیا علی اهل الدنیا
و کل من بر حلاوت الله باله الواحد التبارک و تعالی و کل من علی الله فوجبه و متوکل به قطع و شوق
و اعتماد را از ارباب ظاهر و باطن و دیده خواهی سبب براف کن تا کنم اسباب را از بیخ و بن
اصد چهارم فی عت است و مانع است که از شهرات نفسانه و تمتعات حیوانیه بپرسته و ارسته باشد
کما هو بالموت و اگر کچ فانی تر است دهد پیش تو فرشته دست بردست نهاده است گفته
من قطع شوقی عت کن ز لعل حق و اگر نه دوان دنیا بر من خواه از غرضی جز را که تو مرد دانی
مگر بقدر کفایت از مال و پندار نه از قوت بجهت طاعت و باید که در ماکول و ملبوس اهراف نه نماید
که ان الله لا یحب للمسلمین اصحاب غلات و در خصوص اذن در عزالت اخبار و انصهار است
از آنچه روایت فضیله است از ابا عبد الله فرموا یضرب المؤمن ان یكون منفردا عن الناس

و اعلم فی جسد تعبد الله ثلاث مرات و ایضا از ابا جعفر ما یضرب من عرفه حتی ان یكون علی
قلبه جسد یلزم نبات الارض حتی یجسد الموت و یزید عزالت هم بسیار در کتب مفصلة مذکور است
و عزالت است که برون آید از محلی لطیف خلایق با قطع علیق و عوایق و طالب عزالت
نبین باید که کج خلوت را کوشه تا بورت تصور نماید تو عزالت کن ز غیر او بغیرت که نه حلا
شو هر لحظه سیرت و همدم دیر نشو مگر آنکه که مکرر در شریعت و طریقت حقیقت و اصغر عزالت
است که موفد که داند حواس را بخلوت از لغزشات و محسوسات از آنکه خلقت بمکانت
آیات و بلد و شوق جان و دل و دانی است نظم بنشین بدر خلوة دل کلامه که از غرور در آید
در دل زیرا که اگر غرور آید بر دل اسان شود نور رشو حدیث و کلامه که غبار غریب از غریب
محسوسات و کرد ز باطلات از روزن حواس در آید و اگر در سر پرده وجودش بدر آید که تقویت
نفس آید و تربیت صفات ذمیه از آن است و در عوایق و نفس و دنیا علیه زیانت ز را که چون
روح و نفس با نفس خمس میست کرد با تفاق بطریق تفاق و در کمال با غلبه نهند و گفته اند نظم
روح با نفس هر دو جمع شدند دل چو فرزند در وجود آمده اگر فرزند را امر از غایت نماند و رعیت
ماد نفی را رفو و پدر عقیدت نجات فرزند با ایشان متفق گردد با هم رو بر دار فانی دنیا نهند
و اما اگر فرزند دل بالغ و رسیده باشد با مر نامشعوری متابعت پدر حقیقت کند ماد نفی نه بزر
برسد مرافقه تا ایشان موافقه نماید و بطریق صراط الله از جهل صورت ظاهر و باطن مع باطن
مراجعت نماید و بر خیزد با نفس مطیع خود کن مگر از که نفس عاجز و زنی شود و بهر که بخلوت عزالت
و عزل حواس و قطع طمع از ناس نهند و نفس انجاس از دنیا و دوان و شیطان طمع منقطع و

الا ليس واما ثواب ذلك الجبر في نفسه فلا يعلم الا الله تعالى يدرك ما لم يشئ من دونه
 بنانه داخل في قلبه ومرتبه ثبات ذكر اعضا وحوادث است بمعناييك باز دارد اعضا را
 از ماصد و توبه باز دارد او را بواجبات و محبتات و تارك باشد حشر ملك و ايات را چنانچه عارف
 محدث مجتهد از مولانا الشافعي علامه الله تعالى نقل نموده است كه اول گفته بود است كه حشر ملك است
 كذا در معجانات صادر شده است و هر چه كرده ام يا واجب بجهت است يا محبت بجهت است و در حق الله
 و جميع اخواننا البهية الى هذه المرتبة العاليه و اين مرتبه في الحقيقة از لوازم است مرتبه ذكركم است و ثبات
 كه روح ذكركم در اوست بايكم نايده شود كه ذكر او را در قلب است و روح اين عالم اعلى مراتب
 اوست و اينكه امر بنقل و فرستادن از جهه شبيه قلب است بنا بر ادي كه شده است كه در اغلب
 اوقات با ناس قبل الشان متنبه نمیشود و از اين راه چنانچه گفته چاه غايه جميع عبادات است
 و شايه از پنجه باشد كه دارد نموده است در حكمت ارباب علمه عليهم السلام فكر است خیر من عباده
 سبعين سنه كه در ملكوت مجدا است از برای وصول باين مرتبه بلكه ذكر كنم و ذكر اركان
 از لوازم اين مرتبه است از برادر كنبي چه واضح ولايج است كه مبد و محقق است از اين باب
 و توجه است بمتلاذات بشرية و غيبه و نيا و توبه و از اينست كه دارد نموده است اخبار از اين جنات
 الدنياه و كمال خطبه و هر كاه عارف مشاهده نايه بنور بصيرة انوار جهات الكبرياء باز مرد در نفس
 خود را از خطرات بلكه از انكسارات نیز از جهه مله شدن او از اين حاله بچشمير كه ميت
 الله اذنى از برای او عظم از انكسارات مرید بسان از ذكر او انا و همچنين با عفا پس از
 بر اسرار و در كل هر عضو از في و در هر لذتي بجهت حاصل نموده و از جهه بودن اين رتبه اعلى مراتب

اشكال

اشكال نفس انيت بسبب وقوة علم و علم در و در اخبار و رغب عظيم بر تفسير مقدمات دين مرتبه
 از صفاته كه سر او است بچشم بانه و تخطي از افعاله و انكسار از دنا و ترك رغبه با و ترك
 رغبه بنزوب و ترك مقابله نفس اماره و قهر امر و فكر و غير اينها و در كماله و ايت شده است
 از حضرت امام رضا كه فرمود ليس العباد كثر الصلوة والقيام انما العباده تفكر في امر الله وفي قدرته
 و در ايت ديگر است در او از حضرت صادق افضل العباد او مان التخلي في قدرته
 و نيست مراد بذكر تفكر در ذات خدا چه او منوع است و مورد حيره و در همت است و مورد است
 از جناب حضرت پير ما كه فرمود تفكر في آلاء الله و لا تفكروا في الله فانكم لمن تعدوا قدره بكم مراد
 از نظر كردن است بافعال الهي و عجب بيب صنع او و بدايع امر او در خلق و اينها دلائل مرگند
 بر جلال و عظمت و كبرياء و تقدس و علو او و دلائل مرگند بر كمال علم و ملكه و قضا و قدرت و قدره
 و احاطه او بيشيا و معرفت او با آنها و اينست تفكر اولو الدلائل قال الله عز وجل ان في خلقي فسوا
 و الدراض و اختلاف الليل و النهار و الايات لآلاء الدلائل الذين يذكرون الله قياما و قعودا و على جنبهم
 و يتفكرون في خلق السموات و الارض ربنا ما خلقنا هذا باطلا سبحانه ففان عذاب النار و مراد
 از آياتي كه در مواضع كبره است بمر تفكر است در آلاء الله و در قدرت او و از اينست ابرار المؤمنين
 كه فرموده نبيه بالتفكر طيب و جاف عن الليل جنبك و اتق الله ربك و در او ايت است باين كه حبه
 قلب بغير است و او را بمرگند غفلت را و قوله و جاف عن الليل شايه مراد از او فرائض بغير است بايكم
 كلام كنيت است از كردن اين شب را منور و مشغول شدن بطاعات و ترك نوموس كه را از او
 و دلائل بلكه صريح براي تفكر و عظمت الله كذا در افعال حسنه را ماصد و مشغول از حوائج آنچه در ايت

فرستاده در دوزخ جان قربان است چه جبر بر من نهان پس ما ان است **و** گفته اند منور این را که گرس است
 که پندارد که باو به پیمان کعبه و صراط سیر قدم بشیر برسد و بر رتق قطع توان کرد و بهیات بهیات لا
 تو عدل اگر چه در بهایت هدایت ز پیغمبر جنت و نه شیخ و آن تخت که در زمین دلهما جز بیکبار نظر
 عنایت یافتند و لیکن هر که آن تخم بدید آید در پرورش آن به نیابت حق به پیغمبر شیخ که نایب است حیات
 اخذ و مؤید قول اینست قول مردی که از جناب پیغمبر فرمود است الشیخ فی قومه کالتبی فی ائمه و در صحیفه
سجده ایست و وفقی لطافه من سده فی و متابعت من ارشد فی و ایضا در او فرموده و مؤید صریح
لا استبدل به و طریق حق لا ارفع عنها و در کافه نایب نموده است از امیر المؤمنین ۴ ان الناس الو
بعد رسول الله الی ثلثة احوال عالم علی هدی من قد اغناه الله بما علم من علم غیره و جاهد علی مع العلم
لا علم له یحب با عنده قد فتته الدنيا و متن غیره و متعلم عن عالم علی سبل هدی عن الله و نجاة و در حدیث
فاضل مقدس ربانی تحت صلاح زنده زنده و شرح این حدیث که در فقه اخیره دلالت است بر اینکه
ناچار است پس را از دنیا و غیر عالمی تا اینکه صاحب شوی به نیابت ایشان از ظلمات طبعی به نیابت
چنانچه صاحب شوی به نیابت از بر سر که سکون نماید طریق ظلم را که تشنه است حدود او را بسبب
رغم و امان دیگر را که عالم بدهد او شبه و در میان او که کون خدای است در این که آیه مضطرب
سالك شیخ عارف یانه اکثر ایشان میدهند و جوبله را و فیه و حقو احمیه از کلام حضرت صادق
حدیث منمک شده اند آن اشخاص که جو شیخ را ضرر میدهند و تأیید نمایند قول ایشان را باینکه گو
مرید به شیخ عارف یانه اوب است بوسه است و بدون او اوب است بصلوات و از نیابت که جناب
فرموده فی غیر نیابت مملکت با و استر کلامه ره ایضا و اوله بسیار از جهت این مطلب در کتب مذکور
 خود نوشته اند

۴۹
 خود نوشته اند و هر که خواسته باشد ملاحظه نماید که بصرها و الجهاد و غیره را پان حدیث است
 که الوبیح لام است ازال بول بمعنی رجعت و فتنه در احد بمعنی امتحان و اختیار است و افتنی از
 و متن فتوای گویند که راه برسد آن شخص را فتنه و بر دو مال و عقدا و فتن کسر را هر کوی که بصلوات
 باشد از حق و فتن بضم جع فتن است و بیغنی شیطان است چه او مفتون می کند مردم را از دین و
 فتن از ضیاع با لاله است و فتنه و قوله ۴ و قد فتنه الدنيا و متن غیره غیر بصلوات انداخته است
 او را دنیا و واقع ساخته است او را و فتنه جاه و علم و حب ریاست و اول بصلوات مراد از غیر خود
 و واقع مراد از غیر او را که خود را و واقع بخواهد از جهالت زجهت نیکو دانستن ایشان آنچه را دیده اند
 از او از جهت شریک او و علم ظاهر با عقل بیون باطن او از حقیقه علم و معرفت حدیث است
 که بودند مردم در عهد رسول خدا بر قبیل با علما و دین و یا متعلمین متدین تا اثر نمود ایشان را
 و گردید بعد از رسول خدا به قسم قسم عالم بودند با جناب رسول الهام الله به علوم غیبیه و مطالبه
 و جزئیة و فهمیدند احکام و وقایع و احقاق و احوال مبداء و معاد و غیر اینها را از مطالب شریعه
 و عادات نبویه پس او عالم و عارف و عامد و راست گویا و درست کرد است و اوست
 معلم علوم حقانیه و ادب نفسیه و ما خد جمیع کلمات و پانیا زاده است خدا و او را علم کامل
 خویش از علم دیگران از امت و قمر و دیگر جاهل بودند و در غیر بودند علم را که ندارند و بکتابت با کتب
 نزد ایشان است از دروغها که کتب زده است آنها را از رساله ایشان با آنکه اخذ کرده است
 آنها را از جهل و دیگر تحقیق که اصل دل زده است او را دنیا بمسند ایشان از راه حق بر راه باطل
 و زینت یافته است در نفس او محبت جاه و ریاست و رواج یافته است در اوصاف و خصلت

پس گردیده است که بخواهیم از امور باطله و سبیل از جهت تخصیص خود را به رزق و نیاز و قرار داد
 آنچه را ضبط کرده است از دوا و میوه و خا و زهره از برای اسکنان لذتها و خشنودی باطله پس از آن
 از راه حق و لغزنده است غیر از آنکه صریح گرفته است با و از جهالت و ضلالت که طبع ایشان
 مایلست بفساد و غنا و دلالت بر این غفلت از احوال مبداء و بعد از تقدیر و ترات
 خواهند جست تابع از متبوع و باید از مقود و خواهد مفارقت کرد از هم از نور خدا و طاعت خواهد
 نمودند و تقابل هلاک خواهد شد کسر که ادعا کرده است علم و هدایت را و نا امید شده است
 از رحمة الهیه و شفاعت نبویه کسر که افترا بسته است بکند او روش با و علم را با عدم تصدق
 او بعلم و فتور دانش در دین بر او خفگی یا بر او جهل و کبر و باعث بر هلاکت و نا امیدی
 این فتنه است که ایت در دنیا و ملائمت در آخرت و رستگاری بر رفته و شفاعت موقوف است
 با عقاید و اصول اقرار بجمع ما انزل الی الرسول است و افترا بستن است در امر دین و این
 طایفه اعراض نموده اند از ایمانها و انداخته در پشت خود همگی را پس حتی زاید انداخته است
 و نا امید را و باطل را گردانیده اند استعداد و حیوة ابد و رستگاری را بر سبیل است و خود فراموشی از این
ضرب میهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحبون صنعا و من الذین غرهم الحیوة الدنیا عن الآخرة
والذین لنوال الله فانساهم انفسهم و الذین ینادون الله و الذین امنوا و ما یخفون الا انفسهم
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و الذین التفتوا و ادبرهم نهرو الی غیر ذلک من زیام الاضلال
 و الاحوال المذكورة فیهم فی القرآن و جهل بر فتنه است یا جهل بسط است که عبارت است
 از اعتقاد نکردن بچیز اعتقاد صحیح و نه ماسد و دیگر جهل مرکب است و او اعتقاد است بچیز

خلاف و لازم

خلاف واقع و این نوع در هلاکت هستند از اول آنکه که ندانند و ندانند که ندانند و جهل مرکب
 ابد الهمر با ندانند پس این جهل باعث هلاکت حیوة طبع و ابطال حقیقه آن فتنه میشود و باطله
 استعداد او و میلش از راه مادی و الجان و غنا و از جهل با طبع است و در مال چه باطله گردیده است
 توبه او در حد کفایت است بل را ان علی قلوبهم ما کانوا یحسبون فطیعی علی قلوبهم فهم لا یفقهون کلام الله
 عن ربهم یومنون بکتابه و انهم یمسکون بکتابه و غرور که مانع میشود او را از بازگشتن بچیز پس او بهتر است
 و قس دیگر از این سه فتنه تعلیم می کنند علم را از عالم که او برده است از جانب خدا و بکتابت
 از عذاب اخروی و لغزش و یغی و این فتنه آشکارا می باشد که در اصول و فروع تابع شده اند از الهی
 علیه السلام را و بر این است دعا سرطانه و حاطین عویش و دعا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و چنانچه در
 رحمة الله علیه است حکما و غیره و در سلسله دین و اخذ بکفره با و فتنه خالص است این مقام است
 می باشد یا و اصل است بطوب و در مومض است از دو خوف است از سخت او و سیر سالک است
 با و دو فتنه در طریق او و اگر کسر بگوید قسم را بر او باشد و او جاهلست که غافلست از مقام
 و نه ضل جوابی گویم که کلام در حدیث در شیخی صحت که نباشند از اهل نفیض و ضرر بلکه در
 قوه تریه ملکوت سموات باشد و قوله ان الناس اکون بعد رسول الله ص دلائل حرکت که کلام
 در شیخی صحت که ادراک صحت و خدمت جناب پیغمبر ص علیه و آله را نموده و امثال این شیخی
 غافلست از چرما که باعث تفاخر او نباشد یا بکمی یا بشبه بکمی **بعضه** که از مشایخ
 زنت کشیده و عقب بر خود قرار داده بعضی عبارات و الفاظ از جهت پست سلاک و نادب
 نمودن آنها با و اب طریقت که مؤدب بر وصول حقیقت بشو فرموده اند که بیان توضیح آنها غافل

چو میکند با این دل شکسته غم چو میکند و صابر باید بیرون آید از خطو ظنفس و سرادجیست بجا بده
و مکاید و باید که نبات غایب اما رات و محبوبات نقش را بک او نشود بلکه مکرر بگویند همه که
ز شوقه بهر آید و هر که ثابت باشد بطریق اخبار و ستم خود بسپارد برادر و بر صفتی هر و تجلی روح
ملازم که خود را نشود و چون هم آمده بود با من تا صبر و احوال با بایا تو قول و غم صبر اگر کوه کوه است
عاقبت خود را خواهد بود و صبر خود بر هر نوع است بر طاعت و عبادت و بر معصیت در هر حال صابر بر هر حال
و اندر آن حد صبر صبر است و گفته اند می فطرت کن آنچه میان تو و یا را آن است و صبر کن آنچه میان تو
و اغیار است تفهم صبر کن در بدر آن محبوب تا که بشیر صبر چون ایوب الصبر حبس النفس عن الشکو
الا اله الا الله و به آن شکایت سه وجه است اول شکایت است از صبر نزد دیگر چه آن اقتضای آن
کند از یاد و در شکایت از صبر نزد صبر این نوع را هم گفته اند شکایت از صبر
نزد صبر و اینرا پسندیده اند و ذکر صبر کن صبر چنین کن تمام اینست تا سخن خود و سلام و منقول
از کائنات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود طوبی للمساکین بالصبر و هم الذین یولون ملکوت السموات
و الا من یمنی خوشی خشنایان به چو غم که صابر باشد و در مقام صبر قرار گیرد و با دخت طوبی در است
از بر اینند که آن به چو است و این آن اند که در شکایت آسمان و زمین را هر چند و این اشاره است
بر این که صاحب کشف جوهر شریف دیدن ملائکه بچشم سر می بیند احدی هم مراقبه است و گویند هر چه
مشق از قرب است و آن شرط است پس مراقبه مع نمودن حواس ظاهره و باطنیه است در انظار مطلوب
و مراقب باید که از حمل و قوه خود بیرون آید بدان صفت که مراقب است می گردد و متوجه مواهب غیبی شود
چنانچه جناب مقدس حضرت بنو صفی فرمود است الا ان لکم فی فحاشا فتعوضوا بها و اعراضا از غیر
فدا باشد

خدا باشد و استنشاقش در بر جنت و مشق لغز او باشد الا طالع یوق الابرار لا یوق البعد و شکفته
و آن الهم که گفته شود تا کرد و در جنت و دلش نه آب و کفش روز و شب بجزرت او تا به و خوش مدح و جنت
از و باید پناه از فراق او ببرد و او کرد و استعانه از درگاه او چو به شکایت از و باید که چنانچه در کتب است
اکثر ان عرفنا جبرتنا و ان جنت عدن بنا و ان زکات احرقنا لا ملک طاقت و لا بد و لکن راحه و استعانه
منک الیک نظر از تو بود و در نزد من چه کنم پیش که روم قصه است که در هم عوض یک منک هر شکایت
که باشد در این که آن کس نزد غیر بار اظهار و تائب الذنوب و مفتی الابرار در هر صفت و حال
بکن به چنانکه لایزال بسته شود و در فراق در بند چنانکه بزل کشند و در نظر صبر پیش هر روز
سایح از رحمت خدا هر غلظت اما رات نفس اما ره را بطول چنان زاید کرد و اندک می هدایت و
ریاضات سر سبز زاید کرد نظم بجز از همتش نروا غم که چنین لطیف کند با ما ما فی الله تعالی تعالیه غریب
و ما از انفسان انفس اما ره با نود و الدمار هم رفته این مرتبه مردم اخبار بود بلکه طاعت و کسب است
نفس را بجنات روح مبدل کردند و قوله بیدل الله سبیا هم حسنات این سخن از مقام ابرار است
و حسنات ابرار سببات مقربان و نفس درجات و اصلاح است لاجرم سببات روح بجنات لطیف
مبدل کردند و قوله جبر جلیل الله الذین احسنوا الحسنی زیاده و زیاده حق الطافی حق است و آن رحمت
و لغا و قرب است و بقا ذالک فضل الله یوتیه من یشاء و مراقبه را معنی دیگر است و آن آگاه و علم
بنده است بدوام اطلاع متوجه به بنظر هر دو باطن بنده و نیز سبک تصور کند که حسی است به موازین ظاهره
و باطن او مطلق است و گفته اند که از دوام مراقبه به صرف نمودن در ملک و ملکوت میتوان رسید و آنرا
بر خواطر و دوام صفت خواطر و دوام قبول و اما از و حاصل میشود و گفته است که این مراقبه مستقیم

مراقبت است مراقبه اول آنکه چون سالک مستعد را ورزش این مراقبه شریفه نماید و او را نصب
 خود سازد تا اینکه سالک در تصرف این مراقبه در آید و این مراقبه در رتبه ملک شوالین زمان این
 تعلق علم را نشان میدهد و در هر ذره از ذرات وجود حقیقت پند و سر بیان آن در ظاهر و باطن فیه
 و یکم الا ان حربه الله هم الغالبون قد ان آن صفت بر وجهی غالب است و در حقیقت آن وجود سالک
 ضعیف و چیزی نماید مراقبه ثانیه آنکه این تعلق از راه غلبه محبت و کمال کشش به صفت علم آید و از
 جزئیات علم کلی را آید و از انوار حقیقت نشأ به و آن صفت را نیز در رتبه آن تعلق بذرات
 وجود حقیقت پند و در ظاهر و باطن سار بر پند مراقبه ثالثة آن است که بغایت پیغایت ازین صفت
 ارتقا یافته بحضور اسم اعظم از کما حسی نماید و برورد در آن صفت فانی شود و از هر ظلمات برآورده
 نورها را و منور گردد و احدی هم رضاست قدر الی قولی که ما سوا علی ما نعلم ولا نفهم و با آنکه فی الله
 عندهم و رضوا عنه **نظم** رضیت باسم الهی و فوفت امری الی خالق لغد حرج الله فیها مضطرب
 یحسن فیما یقر و رضایه محبت است هر کس که محبت دارد شئی را محبت دارد و خدا را و محبت شئی
 معرفت است از آن است که هر کس که شرف را موصوف بصفه جلال و کبر و دانست بقدر معرفت
 بحال او محبت با و هم میرساند پس هر کس که نگاه نظر نماید بر بصیرت خود بجلال الله و کبر و بقطره از در
 او دوست میدارد و او را الدین آمنوا الله بحاله و هرگاه دوست داشت او را نیامید میسر می آید
 که صادر باشد از او و او تقصیر نماید و وصول مقام رضا را پس رضایه محبت است بلکه هر کس که
 رضایه او است و محبت فریضه معرفت است و لهذا لازم دارد تصور رحمة الله او را در جوار او تصور
 همیشه او خشیه را و عدم وصول مطلوب شوق را و با وصول انس را و با اطرانس انبساط را

و با مظاهر

و با مظاهر غیبت او توکل را و با نیکی و انانیت آنچه صادر میشود از او رضا را و با تصور تصور نفس خود در جنب
 کلمات غیر متناهی او و کلمات محبوس و قدره او با تسلیم را و شمع شوق از لیم مقامات
 غیبه و شمع شوق او بهر کلام و در هر پند که از خیر و مستعد از او آید و بر سر کور حقیقت پند و هر چه آید
 از محبوب پند و کلمات بعد از محبوب **نظم** که هر چه دوست کند پیوسته دوست محبوب است و رضا
 پر دل آید است از رضا نفس خود و در آید در رضا حق بتسلیم احکام از لیم و تقویض امور کمال
 و جزئیات محضت معقد تقدیر و تدبیر ابدیه بحد اعراض و اعراض و به آن رضا ترک اعراض است
 بر افعال و اقوال محبوب با یک نفس بوضوح و قدره **نظم** از کوه اعراض و بیک مکرر بهشتین سر
 کور رضا باقی **نظم** با و ترک رضا و مراد خویش بگو به آن صفت که رضایت رضا را و با
 چنانکه گفته اند ملک الی محبوب امر مطلقه مان شایسته و ان شاء الله و در ترک رضا
 خود بگوید یا به زهد البتة بگوید بیشتر مرد که از اوصاف ظلمت نموده بود میدان که به ایت الله غیبت
 ناشی هر او را زنده کرد اند چون زنده شود زنده گشت او بنده و الله بخدا را مرد بنده باشد کمال است
 او مع کمال میثاق حقیقت و جلال نورانی بی فی الناس کمن مسلم فی الظلمات لیس بخارج
 منها بمنزله اند که با و صاف ظلمتیه در سجده وجودی فیه مرده بود با و صاف ربانیه و الطاف
 رحمانیه زنده گردانیم و با نور جلال ذوالجلال منور زیر **نظم** آن زنده دل که او بقی زنده بود
 مانند کسی بود که او مرده بوده **نظم** آن دل که زنده بود مرده مان مرده که شد بعلوم زنده و لا حرم
 بعد از آن بر مرکب نیست نشیند و در میدان جهان جولان کند و در سایر بزم آدم بغایت کرد
 و شاد احوال و ناظر افعال ایشان بنشیند و مشغول اندل در صورت این آب گل همچنان است

که حقیقت نورانیته در ظاهر بخیره این نیست که از آن بخیره طبعی جا و به ظاهر نباشد و اوراق کلامیه او
و شکوفه مؤمنیه ابدان منور بود با ثمار ولایت و میوه نبوت **فردا** اندل که چنین بود صفاتش **بکر**
چه بود حیات ذاتی **لکته** است تنه نماند رحمة الله در کتاب مسکن الفوائد که مرتبه رضا عالم است
جدا و اعانت از مرتبه صبر بلکه نسبت صبر بر رضا نزد **اهل حقیقه** نسبت معصیت است بطاعت
زیرا که محبت اقتضا میکند لذت را از بلا چه در بلا می باید که او در ذکر محبوب است پس زیاده
مخوف و قرب و انس او و صبر اقتضا میکند کراهت و دشمنی ببلد را و صعب شمردن او را تا یافت
نشود صبر و کراهت منافعی انس است پس ظاهر شد این که محبت و صبر هر یک منافعی دیگر باشند
و ایضا صبر اظهار حلاوت است و او در مذمه است از جهت منکرات و اظهار علامت عبادت
است چنانکه **لکته** **نظم** و کسر اظهار العجز للعدی و یقیح الاله الجوع عند الحاجة و از این است که گفته است
اهل حقیقه که صبر از اصعب منازل است بر عامه و ادخس اوت در طریق محبت و انکس اوت در طریق
توحید زیرا که عامه عادت نموده است بر ریاضت بر خود قرار نهاده است صبر بر بلا و مقادیر خود نموده است
نوع و نوع هوای نفس را پس متحمل شود بلا را و غالب میشود با وجع و صعب میشود و حبس نمودن نفس
از اظهار از جهه عدم حصول الطمینان پس او را و اما ادخس بودن صبر در طریق محبت چه محبت اقتضا میکند
انس بمحبوب و الله از بهر بلا را و این را نودن مراد محبوب را بهر ادخس و صبر اقتضا می نماید که بلا را
پس هر یک منافعی دیگری چنانکه و اما چون صبر آنکه در مقام توحید بر زیر که صابر ادعای غایب
قوت بناترا و دعوی ثبات و تجلید از مرغوبات نفس است و توحید مقتضی است فنا و نفس را پس
مردانند اگر چه ثبات نفس در طریق توحید از اشیاء منکرات است بلکه رضا با عظم تدش و عظم تر آن

زدا اهل

زدا اهل تحقیق در توحید از اول منازل است زیرا که سبک نشدن فنا در توحید است بذوات خود
این و رضا فنا اراده است در اراده حق فنا و توقف صادق با امر او الله تعالی و صفات ثبات
بر فنا ذات و مبتنی شد باین تحقیقات آنکه میان صبر و رضا چه باشد از امرات بعدیه و ممالک بعدیه
اشهر حلاله از رفیق تا مراد را و اطلع باید با سلسله منطوقه در او در فواید خواصش فرموده است
رسول خدا ص من صمت **تجارت** هر که خاموش با **الاب** شبهه در همه حال در طرب شبهه و قال
امیر المؤمنین ما کونت الا ان سلامة الان **نور** که باشد فصیح و خوش گفتار خاشع و خیر است
از آن صد باره و خاموشی بر قسم است خاموشی زبان از سخن غیر الله تعالی و خاموشی بدلیت از فکر و تصور
غیر او این **نظم** است **نظم** بر زبان و بدل شدن خاموشی **نظم** هم لکوبید و هم لکونید و هر که از زبان از بهر
غیر خاموشی بکشد و دل خاموشی نباشد در زخم خاموشی و هر که اول و زبان از کلام غیر صامت
شدند ظاهر شود او را سه تنگی با **زهر** صبر **نظم** زبان بر بند ازین و زبان طرف بکش **نظم** این سخن
ز زبانیت که به زبان باشد و کسر که بدل خاموشی به بهر زبان نشاید که جویند ان حکمت
مشکلم بهمه و هر که بدل و زبان از حدیث غیر خاموشی نیست ملک شیطانت و سخن زمان او و صمت
دل از کلام غیر صفت مقرر است که اهرش هدانده و خواصش سالکان را سلامت است از آفة
و مقربان را خطابت است بولنت و هرگاه که دل و زبان از سخن غیر خاموشی شوند چون ناطق گردند
بمنطق با سواست نتیجه خواصش است از خطا و سخن با غیر حق خطاست بهر چه و بغیر موانع
از سخن شری است از هیچ وجه **نظم** لا خیر فی کثیر من یخونهم الا من امر لصدقه او مودف
او اصلح بین الناس **فصل** **نظم** و او شهادت بر سر نایده غایبه اقل در بیان ذکر خود و جلی

و ادله آنها به آنکه در عبارت از یاد کردن خداست و مقصود از خلقت انسان و از وضع جمیع تکالیف
 همان است چه مقصود از ذکر حق و تنظیم اوست چنانچه فرمود است اقم الصلوة لذكر الله و مقصود
 صوم شکستن شهورات و صاف و پاک نمودن قلب است از آثار آنها تا صبح شود استوار ذکر در او
 چه قلب محلو است از شغوات ابتدا متاثر میشود از ذکر و غرض بقام قرب و مقصود از حج هم ذکر
 اوست و ذکر احوال صحت و همچنین سایر عبادات ذکر خوف از ذکر سیرت بخونند و مقابله و ذکر جبر و
 علائیه است بجز از آنکه گفته اند که ذکر است را در جانب تنزل حدیث بلکه اینقدر لازم است
 که خوراد اند که ذکر است و در جانب صعود حدیث است که اگر صحیح است عرف بپوشند از ایشان
 ذکر علائیه در جانب صعود حدیث را در جانب نزول است که اگر صحیح است عرف بپوشند از ایشان
 و حق نزد تحقیق عرفا آنست که ذکر خفی است که در حال ذکر زبان بلکه هیچ عضو از بدن او حرکت نپوشد
 کنند بلکه بعضی نفس باشد چنانچه از احادیث آیه متفاد میشود و ذکرها آنست که زبان حرکت نپوشد
 قسم از ذکر بیلی غیر و غیر مستحب اند اما دلیل عقلا آنکه ذکر اگر موجب است که ذکر آنکه اوصاف آنست
 و آن مستغرق آنست که فکر در مبدء او محال که شمار ایام و هکایت کند و آن موجب رفع درج است
 و به ذکر خدا انحصار امور را چنانچه توان کرد و هر چه به او انحصار امور را چنانچه توان کرد و مقصد امر است
 و ثبوت است که خدا و امر را چنانچه است و دیگر آنکه ذکر خدا موجب تصفیه باطن است و تصفیه باطن
 موجب علو درجات است و هر چه چنین باشد عبادان واجب است پس ذکر اگر را چنانچه باشد و ثبوت است
 که ذکر خفیه از ریاضات و ایضا ذکر منعم واجب است و هر آنکه ذکر خفیه از حق است ذکر است و بجهت آنکه
 رفع میکند ضرر مظلون را و هر ضرر مظلون واجب است دفع او با قدرت بر دفع ازین جهت چنان

دارد در ذکر

دارد در ذکر حلی و بعضی تفصیل داده اند ذکر را هرگاه با حضور قلب باشد بر ذکر غیر قطع دارد
 زیادتی است که عمر جوارح باشد بر عمر ذکر قلب و زیادتی عمر انقضا میکند زیادتی اجرا
 این خلاف در حال است که قلب ذکر را حاضر باشد و الا ذکر را نایب و چند آنکه ندارد
 اما ثبوت بر استصحاب ذکر خفیه آنست که طبعی است بنا بر خود در آن باب روایت نموده که عنه
لعیسی بن مریم یا عیسی اذ کنت فی نعلک اذ کنت فی نفسی و اذ کنت فی ملائک اذ کنت فی طائر
خیر من ملائک الا و میمن یا عیسی ان قلبک و الکر ذکر فی الخلق و اعلم ان سر در آن تیس
الک و کن فی ذالک حیث و لا تکن میتا یعنی حضرت فرمود که خدا اینها فرمود که اگر عیسی ذکر کن مرا
 در نفس خود تا من نیز ترا در نفس خود ذکر کنم و ذکر کن مرا در میان عیسی در وقت که در میان مردمان
 باشم تا من نیز ترا ذکر کنم در میان جماعت که این بهتر اند از جماعت آدمیان که جماعت
 ملائکه اند پس مراد به ملائکه اول ملائکه از نام است و با خود ملائکه از ملائکه است چنانچه در حدیثی
 دیگر تعبیر شده که در است و در این حدیث دلالت است بر تفضیل ملائکه بر بن آدم جملة و چه است و اما
 انما و اوصیاء هر است که اثر خدا از ملائکه از جمله دلالت روایة مکرر با و خلاف در تفسیر
 ملائکه بر اینها جوارح و بعضی با چه او حضرت از جمیع است بلا خلاف اگر عیسی ذکر کن از برادر خدای
 خود را و بسیار کن ذکر مرا در خلوت و جانی که کسی آنجا نباشد و بداند که خوشنود و خوشنام
 در است که بجز کت در اگر خود را بر خوف و رسیدن بمراتب که میسر نمیکند بدون ثن و حرکت
 نمودن بوسه و در این باب زنده دل بیشتر است که مرده دل و پشمرده بیشتر در کتاب روضه
 در حدیث طولانی مشهور بحیث عیسی علیه السلام گفت عیسی اطلب لی قلبک و اکثر ذکر کن

في الخلوات واعلم ان سروري ان تبصص الخي وكن في ذلك حيا ولا يكن ميتا بمنزلة من
 يكره كمن براسه دل خور او ترجمه باقى عبارت مذکور شد و اين حديث دلالت صريح دارد
 نفس بزرگوار باشد که آن را در خلوت با پي بر آورد باز مرد و پاي کز دل از او نرسد تعلقت با هم
 و ملک با حق که آن نیز موجب غرور و صافي دست و نيز فکين بمنه خود از حضرت امام خمين ص ۲۴
 روايت نموده است که قال لا يكتب الملك الا ما سمع وقال الله تم واذكر ربك في نفسك تضرعا
 وخفية فلا يعلم ثواب ذلك الا الله في نفس الرجل غير الله بمنزلة ثواب امر نوري
 که اگر زاده شود و در خفا نشود و ذکر ثواب آن با خديست و خدا عز و جل فرمود و اذکر ربک
 بمن ذکر کن پروردگار خود را در نفس خود بختيزه که پس نشود و بيز بلام تفسير زبان جا رست و از روی
 نفس و هيت و ناز و نرس و اين فقه حقا و صاحب غده الکر از جناب رسول خدا ص روایت
 راده اند که آنحضرت فرمود يا اباذر اذکر الله ذکر اخا ملافت ملل الخامل قال الخفي بين
 حضرت رسول ۱۲ با ذکر فرمود که ارا با ذکر کن خدا را پوشيده با ذکر گفت پوشيده چه معنی دارد حضرت
 فرمود پوشيده ذکر خفيست و قوله لا اذکر الله فظن القلب وفي الصحیح ۱۲ و اشغل
 قلوبنا بذكرک عن کل ذکر و السنن بذكرک عن کل شکر و ايضا فيها اللهم اجعل ما يلقى الشيطان
 في روعي من التمني والتفني والحسد ذکر العظمتک وتفکرک في قدرک و تدبيرک علی عدوک
 و ايضا فيها و فرغ قلبی لمحبتک و اشغله بذكرک و انغسه بخوفک بالوجل منك و في انبیا
 ائمه عشر و المنسوبة اليه و اذهق الباطل عن ضامنا و ثبت الحق في سرائرنا و ايقظنا بها
 الصم ما لا حواطر الا لهما بذكرک علی القلوب و ايضا فيها الصم ما لا حواطر الا لهما ذکرک في الخلوات

والملاء

والملاء و اللیل و القمار و الاعلان و الاسرار و في السراء و الفقر و الاستنا بالذكر
 الخفي و العمل الزکی و التسبی المرضی و در العین عن ابي عبد الله قال قال الله عز وجل
 من ذکرني ستره ذکرته علانية و در عن ابي المومنين ۲ من ذکر الله عز وجل في السر
 فقد ذکر الله كثيرا ان المناضلين كانوا يذكرون الله علانية ولا يذكرونه في السر
 فترى قايوا من الناس ولا يذكرون الله الا قليلا و در عن رسول الله ص کان
 في غزاة فاستشف على و اجعل الناس يهملون و يکبرون و يوصون استوا انهم فضا
 ابها الناس اربوا اما انکم لا تدعون اسم ولا غايبا و اتما ندعون سمعا فريبا
 معکم و في بعض الاحاديث القدسية ايما عبدا طلعت علی قلبه فرايت الغالب عليه التمسک
 بذكری فقلت سياسة و کنت جليسه و محاربه و انيسه محمد ش ۴ بر این مطلب
 بسيار است و از آنکه مذکور شد معلوم منصف مشهور و فقيہ و تلمذ ذکر خفي خود و متوجه باشند تشيخ
 و بدعت نيت با آنکه واضح است که ذکر را بجز لفظ من غير معني نيت و مقصود بالذات تذکر
 لميت و امر بلفظ شدن از جهت آنکه ابدان قلب است بنا بر مقصود است اغلب ناس چه در زبان
 متنبه مشغول مکر از اين راه و اما بعد از مداومت و اصرار بر ذکر خفي حجب مذکور در قلب روح عرفانيه
 و انس بذکر خفي و رفع احتياج از ذکر من مشغول مکر در تلاوت و آن مجيد با بعض اوعيه مظهر
 که حرکت در او در حال است پس مقصود اصحا از ذکر آنکه هر قلب مشغول باطن ذاکر است بذكر **نظم**
 تا فراموش مکر و غير حق در حقيقه نيتی ذاکر بران چون فراموش شود ما دون او ذاکر کریم
 بجنبه زبان پس نفس بوضوح از سنو پين بيلم شايخ را با اين وجهه قال في حق نيت بذكر خفي

چنانچه بنا بر این است از جهت عدم وقوف و اطلاع اوست بر این ثواب و بر فرض تسلیم هم جواب
میگویم که منشیج در حدیثی که این وضع ذکر از جناب معصوم ۳۲ نماید باید رسیده است و مجرد ادعا
هم نیست بلکه در نزد اکثر بلکه جمعی مسلمة که مشهور معصوم بنوعی باشد غایتش خبر ضعیف باشد و در امور
مستحب ترجیح جابر است علی الاشیاء و قد فاضل تحقیق این فقه حلی و مولانا الحق احمد الدردی در
و جابر بن عبد الله در روایتی که حکام در تفسیر آیه شریفه قل انما بشر اذ عارضوا جمیع را بر این مطلب
بلکه اجماع ظاهر است از کلام اکثر علی و مورسینند الحق صاحب ارک کسر از علی و دیده نشسته است
که حدیث درین امر ضعیف باشد و او هم بعد جمیع نموده است بقول مشهور و اخبار هم نه است بر او کار و حدیث
عن محمد بن یعقوب بطرفه علی الله تعالی ان من بلغه شیء من الخیر ففعل به ما کان له من الثواب
ما بلغه وان لم یکن الا ما کما نقل الیه و رور ایضا بنامه و علی صفوان عن ابی عبد الله عن بلوغه
شیء من الخیر ففعل به ما کان له اجر ذلک وان کان رسول الله ۳ لم یفعله و روی عن محمد بن یعقوب
عن علی بن ابراهیم عن ابی حمزة عن ابی عمر عن شمس بن مسلم عن ابی عبد الله عن قال من سمع شیئا
من الثواب علی شیء ففعله کان له اجره وان لم یکن علی ما بلغه و من طریق العامة ما رواه عبد الرحمن
الخلوی انه مرفوعا الی جابر بن عبد الله انصاری قال قال رسول الله ۳ من بلغه فضیلة فاحذ بها
و علی ما فیها یا نایا بالله و رجاء ثوابه اعطاه الله تعالی ذلک و لم یکن ذلک کذا الک انصاری
جمعا علیه عند الفریقین فتدبر با این عموم اوله ذکرش مرد و از علی مرشد بلکه ذکر علی و ذاکر
او می باشد از جهت قریب با خلد من و بعدش از سمع و ریاض تحقیق ذاکر علی نه موافق عقیدت
و نه تفکر علی نه لغوی لغوی بانه من التاج و الا عوجاج و شرف الذکر لای الله الله است چه او
مجموعت

مجموعت مرکب از فقره اثبات حق و باین جهت است که منشیج عظام در اقل بولک فقیه مریدین
این ذکر را مرغف اند و روی الصدوق عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله ۳ ما علمت ولا مال
الخالقون قبلی مثل قولی لا اله الا الله و من علی ما مال من عبد علم یقول لا اله الا الله الحدیث من النبی ۳
ما من الکلام کلمة احب الی الله من قولی لا اله الا الله و ما من عبد یقول لا اله الا الله الا الله یحبه بها صوته
فیفرغ الا من استرته و نوبه تحت قدمیه کما تبارک و توفی اشجرت بها و عنه ۳ ان لا اله الا الله لک عظیمه
کریمه الله عز و جل من قالها فمخلصها من الجنة و من قالها کاذبا عصمت ناله و در روایتی که غیر از این
و ایضا عنه ۳ من قال لا اله الا الله فمستقیم من یملک لونه و طلعت ما فی صحیفه من النبیات و بدو آنکه
حجرت و نه کما نیتیه انیان است و عنه نسیان ان است که چون یوم تعالی بپوست حبیبی در او
بهر سید که بطریق حق را و حق تمام او را از یاد عنایت و از منش کردن او از منشیج پس چون حب از نسیان
بهر سید و بپا سر منشیج هم مرض این بود لاجرم در مقام محاسبه حکم آنکه الصلح بالصدقة از ثواب خانه
و ان این شربت عرفیایه که اذکر و الله ذکر اکثر العلم تقویان تا باشد بزرگتر از عجب نسیان کثیر
برون آید سجا بلکه شریفه لا اله الا الله ذکر که درین کلمه فقره اثبات است و مرض نسیان میجوین
اثبات ذکر حق و در هر توان کرد زیرا که نسیان مرکب است از فقره اثبات فقره حق و اثبات
ذکر اختیار پس شربت یکجین از فقره فقره اثبات حریج تا ماده صغیر و نسیان را قطع کند
و برین معالجه مداومت نماید تا بتدریج مرض تعلقات روح از ماسور حق شربت لا اله الا الله زایل گردد
و آفت علت نسیان منقطع گردد و تحت ذاکر بر کلمات شود انوار الکریم تنق عت و طریق
و معلوم شود بنا بر معانی حقو باین کلمات و بر کلمات دیگر نیست از بهر آنکه خلد از اثر ذکر معنور

بمعن این کلمات پس خدای عز و جل صورتی جز به صورت این طایفه نماند یافت اما کیفیت ذکر خضر با کمال
 مختلفه گفته اند و محراب از آنکه اظهر علیهم السلام گفته اند از آنکه بعضی گفته اند از آنکه بعضی گفته اند از آنکه بعضی گفته اند
 که او در حوض مصلح از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود که من اراد ان یصل
 بالذکر فیصل و یوکل فی کل المعاصر و یفعل فی کل العصور و یصل فی کل الفصول و یصل فی کل الفصول
 علی رکن غایب عینه شاعری الذکر بالتعظیم و القوة بحیث یطلع لاله الله من تحت السرة
 و یضرب علی القلب بحیث یصل تاثره علی الاعضاء مختلفا صوتا لثابت و متغیرا و از آنکه بعضی گفته اند
 و خفیه متغیرا معناه فی القلب حشر کما یحیط الذکر بحیث الاعضاء و یستغرق فیها مان و دره و ارد
 فینقیبه بله الله و یقطع محبته و یثبت الله و یفرغ القلب عن الخیالات التافیه و یصل بالاشهاد
 الی حایة یمنه که اراده نماید که مشغول گردد بذكر خضر با غل غایب و یوکل که از جمیع کلمات و کلمات
 جاها و حروف را بکلمه و بیشتر در حلقه و دست خود را بر زانو خسته که از دست
 دست راست را بر زانو راست و چپ را بر چپ کند و در حال سجده بپوشانیده باشد هر دو چشم خود را
 و شروع نماید بذكر یا تعظیم ذکر یا تذکره و بوقوع دل بختی که بر آن آید که لا اله الا الله از زبان
 و قوه آن بر هر رسیده بمرتب که تا اثر آن همه اعضا برسد و آهسته آهسته بصوت بلند و بنا بر حادث
 سابقه الی اصلا صوت ندانسته باشد بهتر خواهد بود در حالتی که غایب معناه را در دل خود
 تا احاطه کند همه اعضا را در او فرو رود در اعضا پس اگر خیار اموار خدا در دل او آید نفی نماید
 از او هر که بگوید طایفه لا اله الا الله و قطع محبت او کند و ثابت کند خدا را واحد را بجله الله و غایب
 سازد و دل خود را از جمیع خیالات فاسده و دور غفلت و مشغول گرداند بذكر یا تعظیم و کلمات روحانی

و در کلمه یغریب

و در کلمه یغریب علی القلب اطوار مختلفه رسیده است بعضی از تحقیق گفته اند طریق ذکر لا اله الا الله
 الا الله است که زبان بلام یحسبانه و نفس را از زبان حبس کند و طایفه را از زبان بکشد
 و بعضی سرسانند و الله را از زنی که بکشد راست آورد و الله را از کف دست بردل
 که در پهلوی سرپ واقع است پارد و نفس این مجموع بصورت لای محسوس میشود و این طایفه را
 از جمیع نیاید و باید که خیال بپند و بکشد که نفس را در زبان بندد و حبس نفس بقدر امکان
 بکشد لیکن در بعضی طایفه بگوید جفت گوید لهذا این ذکر را قوف عدد و رکعت بگوید و واقف گردد
 باید بود چون نفس نشانی کند بگذارد و بعد از آن معنای این کلمه را چنان تصور کند که نیست هیچ
 معنوی در ج ذات پاک باز حبس نفس کند و بر نفس سابق ذکر تذکر گوید ثم ندانم که او نفس
 دیگر گفته اند که ذکر کردن خود را از زبان تا حلقه قطره دایره فرض کند که جنبین او از طریق آن
 دایره باشد و از زبان شروع کند لا اله الا الله را تا بر نفس طرفین که تعلق نفس او دارد و بعضی که در
 و الله الله را از پیش حلقه فرو آورد بر نفس طرفین که تعلق قلب دارد و باید که نفس را کلمات
 و بعد روح و بقوت او کند چنانچه دل متاثر شود و این ذکر را بعضی حرکت سر و بدن
 بهینه دایره محسوسه او میکند و بنا بر آن در موضعی بماند که کسی بر آن مطلع نشود از غیر اهر آن
 و بعضی تصور حرکت التماسه ملا حظه میکند که اثر آن بر بدن ظاهر شود و این در مجلس محفل
 نیز ممکن است مادام که بکمال خود باشد و با غیر متکلم نشود و لهذا این را حلقه در انجمن گویند و صدرا
 ذکر را در مجلس و جمعی گویند نموده اند بنا بر تشبه نباتات این دایره بجایلی که در کون آفریده
 و سر در آن است که با رعایت قوه و حفظ نفس بقدر امکان او را سر را بر این دایره قرار بقطر

و در کلمه یغریب

مذکور بالا کشد و اگر راجع به است بقصد لغوی خود که در دو باره از این قضا بگذرد
از جانب خود آورده و در این ذکر بنا بر لزوم حرکات مذکوره از خلوت و محض و احضا از غیر چنانست
و این نوع را حقی و چهار ضرب نموده اند بنا بر ضرورت خفا و تمیز مواضع حرکات که الله الله الله بالالله
الله بر آن مشتک و درین ذکر جنسین که طریقی ناف و حلقه بد و دایره که منقسم شود یکی دایره فی
که بر آنست است بهر دو کور و خود آوردن الله از طرف راست چنانچه باز بناف منقسم شود بر میانه
دایره که این دو کور و جنسین آن بشنود و اگر دایره امکان تصور باید کرد چنانچه هر قدر از افراد ممکنست
از آن خبر بشنود تا هم در نفی حقیقت و مجوز از ماسور و خدایت و دیگر دایره اثبات که آن بر شوق
الله است بهمان دوز و خود آوردن الله از طرف چپ بر میانه منبوه که جنسین آن دایره بشنود که در تصور
دایره و جویست و در آن انحصار و جو حقیقت در آن حقیقت مطلوب و مناسب است نامیدن این ذکر
بجمع الجوزین که دایره الله امکان بحر اجاج باشد و دایره و جویست بحر عذب باعتبار اعتبار عالم امکان که
اوراد حقیقت خود و جوینت و سبب ارتباط جو حقیقت جو کعبه از عالم و جویست و هر وقت که در
اندرون هر نظر کرد و چیز را دید که دل بدو بپوندد و بفرماند که آن بپوندد باطل میکند که هر چه جزو اوست
و هیچ جزو منظم و هیچ مقصود و جویست نه در پس حجت آنچه از دل بر افتد و تعرف الله حجت حق
تا می تمام آن حجت میگردد و عداوت بخون باین زینت بند چرخ دل از زبانه مالومات و جویست
نارغ که اندک است هزار در ذکر ازها و مت خیزد و است از آن باشد که بغیبت ذکر استی و از ذکر
ذکر مضمی شود و ذکر ذکر را مفرود کرده و بار علی و عوایق و جو اندو خود نموده و از دنیا حسیان
با خور و حایات سبب بار و از او اما مؤیدات ذکر حلی است که طعنه از حضرت امام جعفر صادق
منته است

منته است که مامن مجلس تجسس بر او بی تر فقیه مومن علی غفر الله عن ذنوبه و غفر الله له و آتیه
یوم القيمة بمنزله است هیچ مجلس که حج شوند در آن مجلس نشو و کاران و دیگر کاران پس باید از آن مجلس
بیز ذکر خدا مر آنکه آن مجلس حسرت بشنود بر این در روز قیامت و این حدیث با حدیث دیگر
دلائل صحیح دارد که ذکر در مجلس که بر او بی تر فقیه مومن علی غفر الله عن ذنوبه و غفر الله له و آتیه
تا تمام دارند مجلس را بهر که الله را موجب حسرت ایشان گردد و مجلس صادق است بر واحد و حکم
مذکور مشترکست بین وجه و بین جماعت و بند چرخ مشهور در ذکر سها الله و ذکر حلال و حرام
مرفوع است و آنرا صلی و اجابا الله علیه و سلم و در کتب معتبره از امام جعفر صادق روایت نموده اند که مال
الله ما بین آدم اذ کرم فی ملائک اذ کرم فی ملائک من ملائک یعنی ذکر کن جارا
در ملائکه خود تا ذکر کن ترا در ملائک که بفرماند که تو بشنود و این حدیث و لالت و انو که مطلق ذکر را در میان
مرد مال منبوه کرده و این فقه حلی بر در کتاب عدت الله از حضرت رسول روایت نموده که آن حضرت
فرمود که ان الملائکة تمرقن علی خلق الذکر فقیه مومن علی و سهم و یسکون لک انهم
و یومنون علی عاتقهم فاذا صعدوا الی السماء یقول الله یا ملائکة ان کنتم و هو
اعلم فقولون یا ربنا انا حضرة مجلسنا من مجالس الذکر فربنا قوما یستحقونک و یحسدونک
و یقعدسونک میخافون ناک فقول الله سبحانه یا ملائکة ان کنتم و هو اعلم فقول الله سبحانه
ان کنتم و هو اعلم فقول الله سبحانه یا ملائکة ان کنتم و هو اعلم فقول الله سبحانه
فیقول قد غفرت لهم و امنتم مائیکافون فیقولون ربنا ان قیام ملائکة ان کنتم و هو اعلم فقول الله سبحانه
فیقول قد غفرت لهم و امنتم مائیکافون فیقولون ربنا ان قیام ملائکة ان کنتم و هو اعلم فقول الله سبحانه
بر حلقه از حلقه های ذکر که ذکر آنرا بهر داشته باشند پس هر رسته بر محادی سرای این و دیگر بند

برابر که با سربش و بگوید خدا یا سبحان کن و عاشر این را چنان بگویند که روزه خدا یا سبحان بگویند
 و اگر در ششگان منزه بگویند پس ششگان می گویند و در ده کار حاضر شدیم و در مجلسی که ذکر می کردند
 پس دیدیم حضرت را که تسبیح و تمجید و تقدیس می فرموده اند از ترس عتاب آتش و فریضه خدا عز و جل و بگویند
 از ششگان منزه دور می گردانم آتش را از ایشان و شش میگویم شما را که آمرزیدم کنان ایشان را و این دینم
 ایشان را از آنچه می رسیدند از آن پس ملکه میگویند خداونداه در میان ایشان عدل و ذکر و پس
 خدا یا سبحان بگویند که او را نیز بخشیدم بسبب محبت او و مر ذاکر ان را چه که ذکر این سبب است و همچنین
 خود میخوانند و از بندیت معلوم میشود که هر که در مجلس ذکر حاضر شود او را نیز خدا یا سبحان محبت است
 و گفته و از کنان او می گذرد و گفته اند که این حدیث صحیح است در اینکه مراد از ذکر در مجلس است
 و روایت نموده اند نیز از جناب رسول خدا ص که فرمود باده و الی ریاض الجنة فقالوا امار ریاض
 الجنة فقال خلق الذکر میسر میسر است باید ریاضت باشد پس اصحابی گفتند چه چهره است بتناهیست
 حضرت فرمود حلقه ای که منصفه کرد از برای اقامت نمودن ذکر و گفته اند این حدیث نیز دلالت دارد
 بر مجلس ذکر و از شدن ثواب بسیار دارد و چه جابر آنحضرت که ذکر کنند اگر چه احتیاج دارد که مراد از ثواب
 رفیع بقصد ذکر باشد ضعیف میکند معروض میدارد که مایلین بگویند ذکر حلی بعنوان حلقه نشین و مقبول
 بنابر جبر که دیدن عده گفتگوانه این در صورتیکه در مابین اصحاب پیغمبر با یکی از ائمه اطهار
 ذکر جابین نحو حلقه متعارف گویا نبوده چرا که تقدیر نموده اند علی حلقه نشین و تقدیر احادیث و غیره
 مقبول متعارف نبوده است و در نهایت بلکه ظاهر است که مراد اخیر سر اول از جمله است که بعضی از آنرا
 ذکر جابین باشد و بگویند بدعت است هر چند که ذوق و شوق بخشد چرا که عذر پیغمبر یا آنکه صلوات الله علیه

بدوای است

بدوای است یا بر سبب عبادت یا بطریق عرف و عادت علی که بر سبب عبادت بود و خلاف آن
 از بدعتها منکر است و بمنع آن مبالغه فرمایند و احداث در دین است و آن مردود است و علی که
 بنا بر عرف و عادت است خلاف آن را بدعت منکر میزنند و در منع آن مبالغه فرمایند که بدین مطلق
 مطلق دارد و وجود عدم آن نیز عرف و عادت است نه بر دین و ملت چه عرف بفرموده و دیگر است
 و همچنین در یک جمله با عبارات از منتهای عرف و لغت است مع ذلک گفته اند رعایت عادت
 نیز منتهای است و منتهای عادت و کتب معتبره از حضرت امام جعفر صادق اروایت کرده است که با یکی
 نیت در ذکر الکرار که هر چه بول کند سرگزشت ذکر الکرار در همه احوال خوب است پس باید که ترا حلال بگویند و ذکر
 الکرار جهت شکر الله ذکر و شکر و حمد و استغاثه دلالت دارد بر احتیاج که در جابر خاست و خلط بول و در حال
 طهاره و عدم او و در وقت خلوة و عدم او نیز از حضرت امام که با قره عروایت کرده است که حضرت موسی
 گفت که مجلس جمعه واقع میشود که من از آن عظیم زعم دارم که در آن مجلس باید که خطیب سید که از سوی
 ذکر من خوب است در همه احوال و بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که در نورانی که بیوان اگر از غیر
 نداده اند و زمامت مذکور است که حضرت موسی روایت کرده که اگر چه در روزی که از آنجا میفرستند
 بتور از خود را آهسته بگویم یا دور که فریاد کنم خداوند عالمیان و هر که با و که از سوی من میباشند
 لیکن که پادشاه اند پس بگویند خداوند که در دست تو خواهد بود روزی که سر بر نهانند که سر تو بر نهان
 سایه عرش تو سایه نباشد و همگی در آفتاب قیامت گرفتار باشند حتی سحابه و قنار و منو که لیکن بگوید در
 دنیا را یاد کنند من نیز از آن زود دنیا و غیره الطاف بگویم و جمعه از جهت رفاه من بگوید که دوستی
 گفته من نیز از آن زود است و مراد از این است که هرگاه میخواهم که عذاب با هر زنی بگویم برکت

ایشان نزد ختم اخبار و فضیلت ذکر علاوه بر ايات لا تدعوا لحضرت باشد اما آنچه حضرت موسی گفت
 آیا در نزد بندگان این صفت مرتبه نبوده باشد و بچند وجه حق تعالی تو چه بخوانی که کفایت دهد و در دعا طلب
 باشد که آیا بچند ذکر کنیم مانند کلماتی که در نه و ملا خطه بعد خود کنیم که چون آنچه مرید باید از قرب الهی در دست
 مناسب است که بنحو دوران دعا کنیم یا ملا خطه قریب کنیم بعضی در وقت تو که هر چند ما دوریم اما نظر حق
 تو بر عالمیان نزدیک است فرد دوست نزدیک تر از من بمن است و این عجب تر که من از دور و تو در آنجا
 یا دکنم مانند نزدیکان و بنا بر این اصحاب میزد و احتمال دارد علی الله در مقامات این عزیزان
 باید کرد که اگر بنده بدل در یاد من است من در دل بیم چنانکه در حدیث قدس آمده است که امکان
 وز این گنجی من نه اند و دل بنده مؤمن گنجی منی دارد چنانکه از بعضی اهل برهان گفته اند که گفته است
 که اگر عرش را و آنچه را عرش را گرفته است هزار هزار مرتبه بزرگتر از کونیه دل عارف باشد گنجی منی آن را که
 و چون چنین نباشد که قلب المؤمن عرش الله و صوم الله و اذنت با این معنی دل خود معرفت محبت
 الهی است چنانکه در تفسیر آیه انا عرضنا الله الله گفته اند که امکان بار امانت نخواست کشید و در مقام
 بنام من دیوانه زدند و دیگر گفته است نه تفکرت است مسلم نه ملک را حاضر آنچه در سوره ابراهیم آمده است
 و اگر در حق معرفت نیست که فریاد زن که فایده ندارد و هر چه بگوید که نشاید این کلام از قبیل سؤال
 او بود که با صراحت ابرام قوم خویش گفت رب ارنه انظر الیک یا الله عز و جل که جناب قدس الهی
 بدیده سر دیده من خویش ممکن که ایشان طلبیده باشند و بعد از حضرت موسی بن نوح که به
 که حق سبحانه و تعالی از قرب و بعد صورتی است و این هر دو از لوازم جسم است و ایشان مبالغه کرده
 باشند به امر الهی حضرت موسی این سوال کرده باشد و جواب دیگر ذکر کرده اند ممکن است حضرت موسی

خواهد که بیان

خواهد که باین وسیله رتبه خود را بیابد که آیا در خواست یا از دوران و جواب بچند مرتبه که بیان
 در بیان خوف در جانش از عزت بجهاتی و معانی که از این اخبار مفهوم میشود تقدیر با تقی
 و از ارشاد به عنایت الهی فی از جهته هم برسد ملا خطه غافل از این که در خواست در دست تقدیر
 که در این باب که هر یک از اینها را در حق تعالی و کلام هر ملا که را میفرماید که سر ما را بریز افکند
 و بگوید که نظر کن آنچه از تو بیرون آمده است از حق ما را لطیف شود بهر ملا که را میفرماید که بچند مرتبه
 همچنین کند بر من رسانیده است که تصور آن من توان کرد باز میگوید که با که از نزد آدم تو همیشه
 مصاحب کنی از فضیلت چنانچه هست که اگر اندک بر رخت باشد در نظر چنانچه اعتبار میفرماید
 که میخواند دوست ما با ملکت شود و تقدیر را ملا خطه باید کرد که این فضیلت را با این تقی
 چنان کرده است که کند او ظاهر غرض با آنکه حایر آن را پوچ کرده است و اگر در غرضش باشد
 هیچ چیز حایر آن نمی تواند باشد با آنکه اینها جزا سر سده است آن صفاة ذمیر که در ما محزون است
 هزار مرتبه از اینها کند به زبانت و آثار آن کند از علماء ربان ظاهر است و لیکن سبب است
 آنرا از ایشان نیز محزون است با آنکه اینها را بخود مشغول باشد که بدین مرتبه در اندیشه باز باید
 تفکر کرد که این حیوانات که شک و خوف است فضا الله ایضا در بعضی ندارد که فضیلت ایشان دارد
 و ملک الهی این نقص است که نظر بخواهند و بفرموده را از سر بیندازند و بفرموده را از سر
 جناب قدس الهی در دهند و بعد نموده است حاضر عارف مولانا محمد صالح ما زنده اند از طبع نفس
 اگر تشریف بیا بیا الذین آمنوا ذکر اکبر است و سجده بکره و صلی الله علیه است که این آیه دلالت
 میکند بر وجوب ذکر کثیر زیرا که جناب قدس الهی انشا فرمود است بچند صیغه امر بلکه مؤلف است

اورا بعد از انکه بمقدور نموده است تا آنکه موصوف ساخته است و او را بکثره و این سیاق و سندی
 نمیشد و ظاهرش اینست که اکثر واجب است و محال آنکه تا نکرده است احد بر وجوب ذکرش و این
 رجوع مریضه بنده ذکر خدا و این در قلب رجوع مریضه با بیان بوجود او و صفاته و کمال او و او
 واجب است در قلب بنده ذکر او با حکم در حالت غفلت زیرا که متفکرت خود از ذکر بتقصی احد عباده
 از کفر است و با رجوع مریضه بنده ذکر خدا و شروع در فعلی چه احد را تمام مریضه بر فعلی یا قوی مکرر آنکه
 مریضه علم خدا را در او حاصل آنکه متفکرت خود مکتفی از فعلی یا قوی یا با بیان واجب شروع در ذکر خدا و علم
ما ذکره الله من نعمته اولم یفکر وافی انهم ما خلق السموات والارض وما بینهما الا بالحق هر چند
 در معنی فکر و محسوس است که فکر سیر این است از مبدا در مقاصد و نظر را بهین معنی گفته اند در اصطلاح
 علم و اینک از مرتبه نقصان بر مرتبه کمال میرسد یا سیر و این جهت گفته اند اول واجبات فکر و نظر
 است و در هر یک از قرآن مجید و احادیث تخریص و ترغیب بر فکر پیش از این است که مریضه شود
ان فی ذالک لآیات لقوم یفکرون و بیا به نیست که مبادرسیر که از کجاست آغاز حرکت
انما فی و انفس است چنانچه فرموده است سیریم ایا تنافی الا فاق و فی انفسهم حشر بین لهم ان الحق
 اولم یفکر برکت از علی کفری شمشید غیر زود بماند کمال تا به چشم بصیرت از بسوزن فحش و هدا این حق
 تا اینکه مشاهد نماید آیات ما را در مظهر هر انما فی و انفس مشاهد عیان تا آنکه مبین شود از بر این
 این نیست در انما فی و انفس هر معنی و صفات همه و احادیث از مریضه پس مؤکد ساخته اند و انفس اولم یفکر
 بویک غیر نشود او در معرفت و تا نور است از سید اوصی علیه الصلوة و السلام که فرمود است علامه در معرفت
 اینست قسم بکند که نیست او را آیات اعظم از مریضه پس مقصود از آیه مشاهد نور و ولایت است

بیش

در جمیع انما فی و انفس چنانچه در حدیث جناب هم دلالت بر این مطلب دارد و فرموده است هیچ شری
بیش فکر رفتن از باطل و حق بجز و اندر بدین کفر مطلق و این سیر و مریضه را در اندیشه از جهه قوه
 جامعیت مظهریت طریقه و صفات از غیر این را در غیر این را هر که باشد او را مقابلهت معلوم
 و معین که از و تجاوز نموده اند و از انانیت خود فرو انداخته اند و ملک را خوار دانسته اند و نشو و
 و حیوان را نشو و داده اند و عقرب و این را هر دو را امت را در انداز ای عظیمین که این سیر را در اندیشه
 و اختیار داده اند هر که ام را اختیار کند از و بگذرند و اگر کسی نبیند حرکت کند از علامه بهر و علم
 و اگر میری نبیند هوا را بر طایفه و شریک و طایفه فایده از حیوانات ربوبی تر از و چنانکه در قرآن فرموده
اولئک لعلهم یدعوا الی الله فیهما از حق زا و طرفه مجموعیت از علامه سیر شده در حیوان و اگر کند
 میر این شوی به ازین و در کند سیر آن شود کم از آن چون سلسله موجودات از بحر دیت و مادیات
 و بایط نام شد بنا بر عروج شد از بایط به معادن و نبات و حیوان و انسان رسید برای
 انان مراتب و منازل مقرر فرمودند تا با عباد عروج و عود با صد وجود منبسط بقوی نزولی
 و عروج در دایره وجود از نقطه منه البدن و الیه الود تمام گردید و هر یک از خود و از بافت و چون
 میریز است که مبداء جمیع موجودات از مبدعات و ملکوت و مجردات و مادیات و مفردات
 و مرکبات فخر حضرت واجب الوجود است که غیر شده است از و عالم مثبت و عالم لهر چنانچه
 تا نور است یا من لکری تا یام بامرک و از جمیع موجودات چهره زوران و و دیعه نهاده اند
 چنانچه سرور اولیا فرموده است و لا ترغم انک جرم صغیر و ذینک الفطوی عالم الابرار موقوفه
 انان باعث معرفت همه شایا بلکه موجب معرفت رب بنشینو چنانچه فرموده است مریضه فقه عرفانه

و دیگر فرمود است اعلم انکم فی عالم ربی و یحیی فی رحمہ اند من عرف نفسه فقد عرّف غایہ المعرفہ پس بدانست
 که لحم الاتمام در شش یا خون غایب و او با من شود که بداند خدا نصیبه یابد بر مانون طریقت نامحرر استوائ
 روحانیت کرده اما آنکه دل حلیب است و ترسیده و تصفیه او بحسبیت و کمال او در حبیب است بدانکه در او
 صورته است و آن است که مضمون خود را و او گوشت پاره است صورتی در جانب چپ است و اینست که فکرمه
 است و او را جانبیت روحانی عقل شش آن است و آن مخصوص اینست دل را صمد حروف در مرتبه
 او در صفا سرایت و در کدورت و صفا در دل در کدورت است و کدورت او در پاره و خرد حواس
 او زیرا که دل را پنج خاصه است چنانکه قالب را و چنانکه صلاح تن در کدورت حواس او بی شبه نام یکی عالم
 شهادت را بعد آن پنج حس او را که غایب و همچنین دل را پنج حس میباشد اگر آنها بسلامت نبیند جلالت
 عالم غیب را از ملکوتیات و روحانیات بدان ادراک غایب چنانکه دل را چشمت که مشاهدات غیبی
 با و بیند و گوشت استماع کلام اهری و کلام حق بدو میزند و مشعر دارد که روح غیبی بدان نشود و کلامی دارد
 که ذوق و محبت و خلوت و ایمان و طم عنان بدان باید و همچنین که حس لمس قالب او در همه اعضاست
 بالجمله اعضا از ملکوتیات متسع مکرر و در دل را عقیده آن پنج است بسیک دل بکلمه عقده عقده معنویات
 نفع جبر پس هر که را این حواس دل بسلامت نیست و دل او در کدورت و هر که در حواس دل ضعیف
 است و در پنج و در کدورت و در این برار است که ولقد ذرنا لهنم کثیرا من الجن و الانس لهم غلوب
 لا یفتقرون بها و لهم اعیان لا یصدون بها و لهم آذان لا یسمعون بها و یحقین عرفان کشفه که دل را
 اطور مختلف است که ولقد خلقناکم اطورا و اول با صمد مکرر و آن معدن که هر سده است
 که افرین شرح الله صمد را لا سلم و هو علی نور من رب و هر وقت که از نور کلام محروم ماند معدن ظلم
 و کفر است

و کفر است که در شش با کفر صمد را و هر که در شش بطن و توبی نفس صمد بر شش است که یو کفر فی صمد
 الفکس و صمد بر شست است و در اندک دل اینها را را اوست زیرا که در اندک حق است و کمال
 صفت است اینها را با بختی را اوست و حفظ از کفر شیطانی هم و طور دوم از دل غیب شش و آن
 معدن ایاست که کتب فی توبه هم الذی بیان و هر نور غیب است که یکنون لکتاب لک یقولون بها طریقت
 شغاف است و آن معدن و حجت متش و شغاف است بر حق که قد شغفها جفا و حجت غنی از شغاف
 طرزد و طور چهارم مواد است و آن معدن من شده و هر روز است که کاذب الغواد و مارای طور
 پنجم را حبه القلب که بند که معدن محبت حضرت عزت است و خاص آن محبت است که حجت حقوق
 در او کجایش نیست و طور ششم را سوبه الکویند و آن معدن ملکات غیر علوم لدنی است و منبع حکمت
 و کجیته فانه لهر اراکرم و قدر علم ایا و علم آدم الله اما و کلمه و در و انواع علوم کشف شود که در آن
 و هر سده طور ششم را بجه القلب که بند و آن معدن ظهور انوار تجلیها صفات الوهیت است و سر ولقد کما
 بنز آدم امینت و این جنس را امت با پنج نوع از انواع موجودات کردند پس تا هر صحت و سلامت و صفای
 دل در کدورت که لطلی از آفت بیماری شش توبه هم مرض خلوص باید و یحی آن اطور بر خط عبودیت نهند
 و هر طور بر بنی صمد را در او مودع است مخصوص که در بروقی فرمان و طریق متابعت و چنانکه قالب را
 است عضوات و بر ممت عضو سجد فرموده اند که امرت ان اسجد علی سجده اعضا و دل را بر ممت
 طور سجد واجب است و سجد او آن است که روز از هر جنوات بگرداند و از نعمات دین و اخلاص افاض کند
 و کلام جو توبه حضرت شود و افری خرقی پنج مطلبه و هر طور سجد من سبک طور پاورد که از دیگر آن
 سجد نباید و اما ابتدا اول را طوفان برست و مرض بر سر توبیت بدین صفات موصوف کفر با بر توبه

بجهت بدعت خویش زنده و شفا و حجت طایفه در نیاید و ترتیب بیشتر به آن طریق است توان کرد و طایفه
 صادق دل را در معالجه دل مختلف است و هر کس بخواهد شروع در معالجه کرده اند و طریقه اش پنج بر آن است
 که درین کار اول در تصفیه دل گویند نه در تبدیل اخلاق که چون تصفیه دل دست دهد و توبه بشود بطریق
 و بر مراقبت مداومت نماید اعداد فیض حق را تا بشود و از فیض حق در بزرگان چند آن تبدیل اخلاق
 نفس و تحصیلات میرسد که بعد از اینها بهای و ریاضات ممکن نشود و این بمنزله چون بغیر حق آید خداوند
 باشد اما طریقه تصفیه دل آن بود که در ضمن اصل مصلحت نه گویند و چون سالک بقدر ریاض و تصفیه دل اقبال
 نماید و در ملازمت ذکر و نظر تضرع کند و ساکن شیطانی و هوا و نفس نه باشد و باعث توفیق و تندرست دل گردد
 از مطلق و دل بعد از خلط سر از آنجا به حوال خویش بردارد و ذوق ذریاب و چو دل بندگ مشغول گردد
 هر لحظه که در وقت در آن تصرف بکشد و نفس بدل رسیده باشد و در او متولد شده باشد آغاز محو شدن کرد چون
 مصدق زکراویه از اینهاست که فرموده اند ان الله تبارک و تعالی و صفاته القلب فک الله بعد ان الله که در وقت
 بر وجهی و جیب کم شود تا از ذکر بر دل نماند و در دل رجاء و خوف حق بیدار آید انا المؤمنون الذين اذوا
و جعلت قلوبهم و جوبل دل از ذکر شرف یافت قوت از بر خیزد و لیل و وقت بیدار آید تم یقین
 جلوه دهد و قلوبهم از ذکر الله و چون بزرگ مداومت نماید سلطان ذکر بر ولایت دل مستولی شود و هر چه
 غریزه و حجت حق است از دل بر ملامت کند و سر را بر ابراق بر در دل بنشیند سیر بر در دل و چون از
 بنشیند تا هر چه زیاده او است در گذارد و چو سلطان ذکر ساکن و مقیم ولایت دل بود دل را
 باطنی رحمت حاصل شود و با هر چه جزو نماند که است حجت ظاهر کند و در این صفت مقام لا یسئل الله
بذلک الله لعل القلوب تا مگر محبت دنیا و آخرت و هر چه در دست در دل بیدار آید به آنکه هنوز

دل بحال و زنده است و کدورت و پمار هنوز زنده است هم بصفت ذکر و توبه از راه باید
 نمود و هر چه شود و جوهر ذکر تا به مقام جبهه توفیق گردد و زمان سرور و عزت الروح الطاهر بر کمال
 از دست اغیار خا کرده است و توحشی از عطره خاص ساحه که لا یسعی ارضی ولا سالی و بعضی غلبه المؤمن
 و در مقام دل در ظهور صفاته الکرر که در وقت خلط با خلق الله بعد از آنکه و چون صفات بر نوع است
 صفات لطف و صفات قهر که صفات لطف در او کلاه صفت قهر ظاهر گردد و پوسته در ظرف
 و قلب این دو صفت باشد چنانکه جناب حضرت نبوی اش ره فرموده است که قلب المؤمن من بین الأصابع
من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء اش را بر حمایت کرده با لومیت کرده و زنده دل قدر نور
 انوار رحمت است از برادر عزیز باید وقت را غنیمت شماریم و بنارنگ و نار مشغول شویم که آفتابها
 نماندند که شخص چون وقت نگاه دارد و صفت جود ان بر گیرد رزق بکمال چون قوم حضرت موسی از
 باز گردند و بخواه پرازدگاه کنند و بر بخشش پایدارند و بکار دنیا مشغول کنند بعد از آن و احسرت
 و او ایله بودند سما ع ندیم که توانی که نه داری دل زنده را بکوش تا نیاز از دل خود را که چو در
 سیه رو کرد در سودی نه که در نظر از دل در از عزت انرا به اجالا مگر عریان و طریقی او را بدست تو
 میدهم لا حول ولا قوة الا بالله العلی اعظم میگویم مگر زنده را ملاحظه کن و بدن او را از غوار حق حسی
 پیرایه ساز و از اجزای نفسیت که در مطلق در بدست دور کن غرض مگر یک مگر جوهر موجود معقول تو
 شو این عالم مجردات است و ملکوت و اوست جوهر که زنده از خود باقی میماند باعتبار آنکه مرتبه
 بدست و از کس و از بصیرت جوهریه ملاحظه نماید بی اعتبار ترتیب برین عقیدت و چو در جوهر
 و عفت موصوف زاید نه در حقیقه خلص از چو ان زنده معقول است اعتبار جوهریت و عفت فرایک

معلوم تر شود امر لطیف متعین برین که او ثابت است این عین ثابت برین است و این است عالم اعیان تا بتدوین
 وقت چون در خطه کس از این عین ثابت برین صورت از صور علیّه است پس تعین از تعینات عالمیت تو باشد و چون
 علم خود را که متعین بود بصورت زید از بنه اشیا و پاک سازد همین عالمیت تو مخلوق تو می ماند این عالم است
 و در این عالم هیچ استیلا زد علم تو نیست و صورتی و تمیز نیست و نظر بصرف علم که در عالم صفات است و جبروت
 و چون این مرتبه را از این ابعاد و علوم پاک سازد صفات مخلوق تو نباشد همین و جوهر صرف بر هیچ چیز و خبر
 از این عالم بعز از موجودات و ادوات این تعین اولست و جوهر عام و چون اعتبار جوهر عام کند از علم تو
 غایب شود و این مرتبه غیب اموت است و چون این غیب لغبت تو مبتدل گردد و بعز از این ابعاد و علم
 ادوات غایت شود که قضا عبارت از این است درین عالم غیب غیب و همان الله و لدی است و قضا و قدر
 و محاد و انعام و ایره و رجبی با هم است اکنون بعدین دستور عالم محسوس را از توحید از انچه پاک کرد
 این مراتب را از تو غایت در محض عالم همه را موجودات و همه را با انچه در ضمن و جوهر این عالم متعین است
 و ازین عالم بهین و تدریس کرده مرتبه مرتبه پس از ششم مرتبه بالاد درین و جوهر بهین تا آنکه با صد و جوهر
 عالم میر و در آنوقت خواهد دید که این عالم محسوس است که محسوس است و این اشیا همه نوع و جوهر است
 و معتقد اعتبار در این حد که او محسوس است عالم او با معقولات چون محسوسات بخار و معقولات
 و الله علم بجای این امور **فصل ششم** در مراتب است بدانکه همه شایع از هر مدخل از بر اینست و لازم
 میدانند که دل خویش را پخته بادل شیخ میدارد تا بین وسیله قلب او مورد انیم نجات الطاف الهی
 و از ذریه مرید در اول عالم حجب بسیار دارد و در مرتبه حضرت جبرئیل عز و جل که در هر نوع از
 عالم شهادت است با عین صرف اشیا نمیدارد و صورت شیخ از عالم نهادت است پس بصورت ادعای

مجموع بر ذکر صورت آخرین چنانچه بیست است او مصاحبت با صلی و اقیانوس بحب هر تا بر ذریه
 عزایه و بطلعت و امیدار و همین است مسائرت با بر طبع تا نیز این پیش از دست توید قول
 این است آیه انزلناه و المبرکات مع الذین یدعون ربهم بالغزاة و انزلنا من السماء ماء فخرج من تحتها
 نورا و از بهته انما ضمه و انما ده است و از مرتبه این از بهته انما ضمه و انما ده است و از مرتبه این از بهته
 است و انما ضمه و انما ده است و از مرتبه این از بهته انما ضمه و انما ده است و از مرتبه این از بهته
 با شش صر که دین او باعث شد که شام حریف جناب بقدر الکرم ان استغفر بافت صفات و انشا
 چه رویه این شش ص و مسائرت با آنها باعث شد که با هم را خور و اعراض از تو خور و نبوی مراد
 با این معصوم حقیق از نور معرفت نورانیة الله اظهار در بهته چنانچه سید اویس علیه علی اولاده
 الله الخیرة و الله و در حدیث اشاره فرموده است که یا سلمان و یا جندب لا یجلی المؤمن امانه
 حقیق من نور انیة و اذا عرضت الذل فمؤمن ممتحن الحق الله قلبه للایمان و شرح صدره
 للاسلام و صار عارضا به منتهی او من قهر عز ذل فمؤمن کما مراب یا سلمان و یا جندب
 ان معرفت بالنور انیة معرفه الله و معرفه الله معرفه هو الله فی کل صفة و نور جناب مقدس نور الاولاد
 اظهار او صلواته علیهم نظر با حدیث است از خلقت موجودات ماده المادیه که آنها مرید
 و نور این در مرتبه مرتبه قاضی ظاهر و هوید است چنانچه در حجت لایحی روایت شده است
 از ابی خالد کلبی قال سئلت ابا جعفر عن قول الله عز و جل فاما من الله و سلطه و النور الذی
 انزلنا فحق یا یا خالد النور الله انما من الله فی کل صفة و نور الله الذی فی السموات
 و الارض و الله یا یا خالد النور الامام فی کل صفة من نور من الشمس المشرقة بالانوار و هم بالله

که ملک بید صورتی می شود و در نظر کبریا و متعالی نشود و این امر را بر سر نفوذ روح خداوند و حق تعالی است و حق تعالی
از برزگان که از دنیا رحلت نموده اند از ارواح ایشان در بطن است و در حق تعالی ایشان را در نظر حق تعالی است
قوة قلب ملک می شود و روح ملک را اتصال معنوی با ارواح آن اکار حاصل می شود و فیوضات الهیه
بواسطه این ارواح بر روح ملک وارد می شود تا آخر اندر روح ملک بر تبه قور می شود که نظر با استعداد خود
از حق تعالی بدو بواسطه قبول فیض معنایی و دیده ام بعضی گفته اند که صورتی می شود و در نظر حق تعالی است
و از حق تعالی هم انوار دارند لهذا تحقیق امر را می بینند و بدان اسرار ملک که نفس ایشان را می بیند فارغ
و پاک است و همیشه از حال بی لای و از صورتی به صورتی متغیر می شود و از جاکل بر سر رود و همیشه در برابر
امور این دنیا است و صور این دنیا در نفس قرار گرفته است و برای آنکه از این دنیا بعضی اوقات فارغ
فارغ گردد و از حدیث نفس و از کوسه شیطان خلاص شود و مبدی خود را با دنیا و صاحب شریای با مروت
وضع انواع عبادات نموده اند و از جمله عبادات شریعه فارغ است و زیارات ائمه و اولاد است و غرض
از نماز اینست که در آن وقت نفس متوجه جبار می شود و متذکر حق تعالی بواسطه اوصاف خداوند در نماز
می خواند با هیئت قیام و رکوع و سجود و سلام و غرض از این است که در آن وضع شریف بوقت استقامت محراب
و در وقت طواف پا در حق را و افعال التضرع و انما سترقة المناسک لاثامته ذکر الله و یاد او در
آسمان ملائکه طواف بیت المعمور را می نمایند و مشغول بندگی و غرض از زیارات اینست که برابر حق تعالی
نیز و حق تعالی باینده صورت صاحب قدرت را در خیال در آورند و با او ملک نماید و قلب را متوجه نفس
ذکر صاحب قدرت نماید تا بواسطه او قلب را از مستغنی شود و همچنین است با جبار و حق تعالی و وجهه خاص خود
شدن و حال آنکه از جمله صفات حق تعالی اینها را خواستیم و چه الله است و هر کس اینها را می بیند و با اینها

ملکان و ملائکه

ملکان و ملائکه منزه ملکات و ملکات هم تصدیق می شود و آنچه بیان شد و جمیع مراتب مذکوره در خیال است
که تا خیال مقید نمی شود و جای دیگر زود تا غلبه ملائکه بر حق تعالی نماید که قال رسول الله ص ۱۲۲ عبد ربك ملك
تراه وان لم تكن تراه فانزلك و اولی الامر حب الانساره منسوا او بنی که گفته اند ملائکه را و ملائکه
امر صورتی می شود و در نظر کبریا و متعالی نشود و این امر را بر سر نفوذ روح خداوند و حق تعالی است و حق تعالی
از برزگان که از دنیا رحلت نموده اند از ارواح ایشان در بطن است و در حق تعالی ایشان را در نظر حق تعالی است
قوة قلب ملک می شود و روح ملک را اتصال معنوی با ارواح آن اکار حاصل می شود و فیوضات الهیه
بواسطه این ارواح بر روح ملک وارد می شود تا آخر اندر روح ملک بر تبه قور می شود که نظر با استعداد خود
از حق تعالی بدو بواسطه قبول فیض معنایی و دیده ام بعضی گفته اند که صورتی می شود و در نظر حق تعالی است
و از حق تعالی هم انوار دارند لهذا تحقیق امر را می بینند و بدان اسرار ملک که نفس ایشان را می بیند فارغ
و پاک است و همیشه از حال بی لای و از صورتی به صورتی متغیر می شود و از جاکل بر سر رود و همیشه در برابر
امور این دنیا است و صور این دنیا در نفس قرار گرفته است و برای آنکه از این دنیا بعضی اوقات فارغ
فارغ گردد و از حدیث نفس و از کوسه شیطان خلاص شود و مبدی خود را با دنیا و صاحب شریای با مروت
وضع انواع عبادات نموده اند و از جمله عبادات شریعه فارغ است و زیارات ائمه و اولاد است و غرض
از نماز اینست که در آن وقت نفس متوجه جبار می شود و متذکر حق تعالی بواسطه اوصاف خداوند در نماز
می خواند با هیئت قیام و رکوع و سجود و سلام و غرض از این است که در آن وضع شریف بوقت استقامت محراب
و در وقت طواف پا در حق را و افعال التضرع و انما سترقة المناسک لاثامته ذکر الله و یاد او در
آسمان ملائکه طواف بیت المعمور را می نمایند و مشغول بندگی و غرض از زیارات اینست که برابر حق تعالی
نیز و حق تعالی باینده صورت صاحب قدرت را در خیال در آورند و با او ملک نماید و قلب را متوجه نفس
ذکر صاحب قدرت نماید تا بواسطه او قلب را از مستغنی شود و همچنین است با جبار و حق تعالی و وجهه خاص خود
شدن و حال آنکه از جمله صفات حق تعالی اینها را خواستیم و چه الله است و هر کس اینها را می بیند و با اینها

ملکان و ملائکه

و در کافی و عیاشی از حضرت علیه السلام فرمود ۴ مروت که قبل از آن من عندنا نرسد ان قول الله
 فاستنوا اول الذکر انهم الیه وودوا لیسوا فی مال او ذایه عنکم علی دینهم ثم قال بیده الی صدره
 سخن اول الذکر و سخن المستولون و در عیون از حضرت رضا ۴ مثل او روایت شده است و نیز از حضرت
 عیاشی قال قال الذکر القرآن و در کافی از حضرت سید سجاده ۴ روایت نموده است که علی الاثره
 الفرض مالیس علی شیعتهم و علی شیعه مالیس علیا امرهم الله ان یستولوا قال فاستنوا اول الذکر انهم
 لا یعلمون ما هم ان یستولوا لیس علیا و یجواب ان شئنا اجماعا و ان شئنا اسکنا و مثله روایت
 شده است از حضرت باقر ۴ و رضا علیه السلام و مراد حضرت سرور اولیا از ذکر در این خطبه شریفه
 بتحمید و تسبیح و تکریم و تمجید خدا بفضیل الکرمی باشد و اما فضیلت این ذکر و ترغیب و تحریص
 به و در قرآن مجید و احادیث بسیار است و بعضی از آنها در فضول سابقه نقل شد و اما نامه او را جناب
 حضرت ۴ اشاره فرمود است لیکن باید آگاه شد که مؤثر از ذکر و نافع از آنست که دایم باشد
 لا اتم الاوقات مشغول و مستغرق در او باشد مثلا بنابر روز سبت و چهار ساعت است از ذکر
 که در وقت اوست متوجه باشد و باید با حضور قلب باشد و بدون این دو شرط فایده و برکتی نیست
 و باین دو اعتبار خدمت بر اکثر عبادات مستحبیه بعد از اوج عبادات علییه و غایه نمره آنها می باشد
 و از برای اولویت که باعث می باشد شواش بخدا را و اخیری می باشد که موجب اوست انس بخدا
 چه سالت در مبدء امر خوار است و تکلف فایده دارد و ذکر و مراعات حضور قلب و رفع حوائط
 از مدتی از انایم مداومت و مواظبت انس هم میرساند بذكر و در سوره حرا می باشد در تلبیج حب
 مذکور پس سالت در اول سلوک متکلف در ذکر تا وقت که انس و محبت با هم رسد عشق از اول
 سرکش

سرکش و غوفی بود که هر که سر دینی بود و بعد صبر از دل مصیبت جدا افتاد و بعد از حصول
 انس بجنبه انقطاع هم میرسد از مایه الله و او چیزی نیست که مفاوت می کند از آن بحصول موت بقا
 نمرانه با در برقرار از اهر و عیال مال و ادله و حکومت و ریاست و باقی نماند مگر محراب کعبه و تسبیح و عتبه
 میشود از بسبب بر طرف شدن عوایق صاف شده از دو بهاب دنیا و محبوبیات دین پس حال او چه حال دیگر
بقا است ره است بمانده ذکر او مستعد شدن نفس است ببدانته ذکر بر وجه مذکور از بر احوال مذکور
 و اعراض از مایه او و استعاده کرده است لفظ بعد از از جهه از الله مایه مذکور از لوج قلب بسبب
 مداومت بذكر چنانکه از الله شوقش و زینت مراتب بسبب عتله و تجوز غنیمت لفظ مع از اقبال نمودن
 نفس بر هر چه از اوست اینک نشود از او هر دو اهر و مایه و سائر ملات او و بلفظ ذکره بجا و زنده است
 از اعراض نمودن نفس از او امر و نوا هر و همچنین بلفظ بصر در ادراک نفس بر حقایق چیزی از الله سراد است
 از بر نفس و لفظ عتوه را از برای عدم ادراک و اطلاق شده است در می زات اربعه هم بسبب
 ذکر نمودن هم بسبب شوق از بر استعد شدن نفس از برای حقوق و سلوک او نمودن بطریق حق بعد از دور
 اند و آخر آنند و قوله ۴ ما یجی الی قوله عقولیم اشاره است باینکه هر چه زمانه و مدتی نماند از عباده
 خاصه که اولیا او که الهام غریبه جناب نفس با آنها مشوره خوار و افاضه غریبه بر افکار و عقول آنها
 مطابق حق و کیفیت هدایت با و را بعنوان الهام و کشف و مراد بمنجاة و تکلیف این انما و الهام است
 و قوله ۴ ما یجی الی قوله و الله فیدعیهم طلب ضیاء و در تلمیح نموده بمصباح نور بلفظ و یقظه در فیه
 عبارت است از فطانت نفس که مستعد از او را بر احوال است عقیده و نور بلفظ عموم و معارفیت که انما
 میشود بر نفس بسبب استعداد باین فطانت و یقظه البصار و سماع پر در نمودن البصار است امور را بر احوال

حصول اعتبار در لحاظ نفس نیست و شنیدن کلام نافع است و انوار نقطه در هر عبارت است از چنان
 که حاصل میشود بوسیله افعال و سمع انوار کلمات نفسانی است پس شروع فرموده در وصف حال ایشان و بدین
 نموده اینان براه خدا بندگی را ایمان آورده و این کنایه است از شدت بندگی با هم با ضمیمه ظاهر اطلاق نموده
 هم محرم ربه و مقام است از غایت است از عظمت و جلال که مستلزم است مرئوسیت و خوف او تشبیه نموده است
 این را بدلیل که در پناه ولایت نماید براه و وجه تشبیه بولایت است که برای براه خدا چنانچه ادله
 مادی است بمقتضای چنانچه ادله تنبلیش عزما یکیکه متابعت او را نماید و براهی که در راه او را بنیاده
 یافتن و دست هرگز که خوف شده است از طریق بین و همچنین است هدایا الهیه که کینه ملوک
 نماید بطریق عمل خوف اندوختن رزمید به لور به کجای یافتن از مملکتها و کینه خوف شده به طریقه اول
 و تعریف مذمت عزما و اوردی رسانند او را از مملکت ابد و قوله لَا تَكُنْ لَكَ غِيَاظٌ وَ خَوْفٌ
 نموده ایم ایشان را که تهاوره آورده است از برابر ایشان لفظ مصباح را باعتبار ضمایا و روشن نمودن
 ایشان بجلالت حق و مراد خدا را و لفظ ادله هم تهاوره است باعتبار هدایت نمودن ایشان به حق
 و بعد از این نموده این حق را از شبهات باطله و قوله لَا تَكُنْ لَكَ غِيَاظٌ وَ خَوْفٌ ایام که خوف از
 اشخاص می باشد که در انبوی که خدای تعالی را منحصر ساخته اند بزرگتر به دوست داشته اند و در او فراموشی
 نموده اند ماعدا او را از محبوبیت دنیوی و باعث شده است محبت مذکور محبت در نمودن او را از مملکت
 شده است او بدل از تمام دنیا و طبقات او و باز نموده است او را از ذکر کار و دنیا و مایه قطع افکار
 باوصیات دنیوی و خور او قوله و یستوفی الیه قوله و یتقوا الله و یتقوا الله و یتقوا الله و یتقوا الله
 مرصبات الیه و عبادت نمودن ایشان از برای او این طاعت و عبادت از ثمرات ذکر و محبت مذکور است

حق الملوك

محبت الملوك ملوک محبوب است و بهر عزما از غیای رضا او و حشر در این امر و حال
 اینها و سوره و قوله لَا تَكُنْ لَكَ غِيَاظٌ وَ خَوْفٌ ایام که خوف از اشخاص می باشد که در انبوی که خدای تعالی را منحصر ساخته اند بزرگتر به دوست داشته اند و در او فراموشی
 نموده اند ماعدا او را از محبوبیت دنیوی و باعث شده است محبت مذکور محبت در نمودن او را از مملکت
 شده است او بدل از تمام دنیا و طبقات او و باز نموده است او را از ذکر کار و دنیا و مایه قطع افکار
 باوصیات دنیوی و خور او قوله و یستوفی الیه قوله و یتقوا الله و یتقوا الله و یتقوا الله و یتقوا الله
 مرصبات الیه و عبادت نمودن ایشان از برای او این طاعت و عبادت از ثمرات ذکر و محبت مذکور است

مستحق بخوابه از و پان احوال هرگز است قوله فلو شئتم بعقلک مستحق بر ابطه خوابیدن یعنی
 هرگاه حاضر نمید صورت احوال این را در مقام تجرد می شئتم ای این که مقامات عبادت
 و مجلس او باشد و دوادین ائمه عبادت از اذکار و آنچه ثابت است در آنها از احوال ایشان
 و نشر آنها متبع و جستجو نمون نفوس است بفکر و تخیل و تصور این ائمه را و تشبیه منتهای تصنیف نمودن
نفوس را بصفتی اوراق و لفظ و او در قول او و قد از بر احوال است قوله و فرغوا بحسب ما هم علی
صغیرة و کبره معانی است این است که مطالبه می نماید نفس خور اولی فی الفیض که آنها بمنزله راس است
 پس اگر ادا نموده است بر وجهی که مقرر است شکر نماید جناب قدر که توفیق عبادت صحیح داده است
 و در غایت نفس خور ائمه عبادت و ارفقت نموده است او را از صد مطالبه نماید او را بقضا
 و اگر ادا کرده است بر وجه ناقصی تکلیف نماید اصلاح او را بنوازد و اگر کتب است معصیت را منحل
 شود بقایای تعذیب نماید تا آنکه استیفا نماید از آنچه تدارک بشود با و تغریظ و تقصیر را که کرده است
 چنانکه نقیض کرده شود و حساب نماید از حبه و قراط و می نطقت کرده میشود داخل از زیاده و نقصان
 تا بمغنی هم رسد در آن عین همین سر اوار است بیکه که احراز نماید از کار و وجوبه بر نفس خود
 که مباد او را بمغول نماید چه او ملکی و خداست پس اولاد او را مطالبه نماید بصحیح حساب از آنچه
 تکلم نموده است با و در روز شب مستطاب شود برب را در کمال وقت آنچه را در محضر قیامت عباد
 از علامه مستطاب خواهند شد و همچنین مطالبه نماید از افکار و خواطر او قیام و قعود و اندوختن و نوم
 و قسط او حشر از کثرت او که چراکت گردیده و از کون او که چراکت کن شد پس هرگاه نشاء حشر
 آنچه واجب است بر نفس او دایره ادا نموده است آنچه بر او واجب است در جمیع در این صورت این قدر

محبوب است

محبوب است از برای او و ظاهر هر شیء با و هر چه باقی بر او باشد ثابت می کند او را با هر چه می نویسد
 بر لوح قلب خود چنانچه می نویسد باقی را بر شریک خود بر قلب و جودیه خود و نفس غریب است باید استیفا
 کرده شود از دیون را یا بفرستد و ضمان یا برود عین یا بتقویت خود یا بدیجه آن قدر شکر کند هرگاه
 زید از عمر و یا غصب نموده باشد اگر باقی است باید عین را رد نماید و الا مشی باقیمه او را رد نماید و صلو
 و صوم یا زکوة و نفس در ذمه او باشد باید ادا نماید و کفاره و قضا نماید هرگاه بر او باشد باید تدارک نماید
 و چنین است موافق و یا مان را هرگاه احتیال نموده و محکومیت شئی از آنها که بعد از تحقیق حاصل نمیشود
 بطلان باقی از حق واجب را بر او هرگاه حاصل شد این می باشد پس مشغول شود از و بطلان استیفا
 و از حضرت کمالی ۴ مائور است که فرمود نیست از مال که می بماند نماید با نفس خود در هر روز پس اگر بگذرد
 حسنه را طلب زیادتى نماید از خدا و اگر عکسیه نموده است طلب آمرزش نماید از خدا و رجوع نماید با و
 و ایات و اخبار در خصوص حساب زیاده از حد تحریر است قوله و نفع الموارین لقطایوم القیمة
عند نظام فی شئ و ان كان مقابل حبة من خردل تا قیامها و کفرها با کسب و غیر ذلک مع الیوم
 الکثیره پس سر اوار است که این می باشد نفس خود را در جمیع اعطای اظهار و باطنه بر ما فیوماد و رة
 و ماعه در جمیع عمر نماید چنانچه قدر نموده اند از یکی از اکار که می باشد نفس خود را در جمیع حساب بخور روزی
 یافت که نسبت سال غمناک شده پس حساب بخور روزهای او را یافت که نسبت دیگر او را با نقد
 پس فریاد نمود گفت ای مدتها خوابم نموده باشی قادر مقتدر را با پست و بیزاری کنه پس افق در زمین
 و حال آنکه از خوف و هشت بر هشت اله می ترسیده بود پس شیده شد هر کوی بنده را که گفت از برای است
 فرمود پس اینچنین سر اوار است قوله ای که نموده باشد می باشد صغیر مودعی میدارد این بنده از برای

از بار خود هر روز یک تیر شمرده و قرار داد نمود با این عدد شمرشده و حال او با این وضع شد که ششده کمال
 ما غافلین از در انصاف محاسبه شمر خورانییم می بینم که از حد اندازه خارجیت بلکه بعضی بی حدیت
 خور را حقیقت حسینه می بینم پس اگر در بی رحمت و قضا و کما را سازگار نمود که چه بهتر از اولاد و ابرار
 و برادر و هرگاه که در ازای هر معصیت سنگ کوکبا نه پندارد هر آینه در مدت قلیا عفو خورده شده
 لیکن در این امورات خلل می آید و ما را شاعر خوس ختمیم اما ملائکه که حفظ نموده اند عمارت را خراب
 جناب اقدس اگر فرموده است یوم یبعثهم الله جمیعاً فینبئهم باعمالهم احصاء الله و نحوه و الله علی کل شیء قیود
 و فرموده است وضع اللّٰه فی الجوزین معضیضین حقاً فیہ و یقولون یا ویتنا ما لہذا اللّٰه لا یحاور
صغیرة ولا کبرة الا احصاء و وجہ ما عکسوا احضرا و لا یظلم ربک احداً و فرموده است یومئذ یصدر اللّٰه
اشیاء لیروا عملہم فی ہر مثل ذرۃ خیار و من یمیز مثل ذرۃ شریرہ و فرموده است یوم سجدة
کل نفس ما عملت من خیر محض او ما عملت من سوء تو دلان بینا و پندہ ابد ابدیہ او فرموده است و اظہار
ان الله یمیز ما فی القلوب ما ضرر و ازین جهت که از بصریة از عباد و کمال اتمام در می بیند
 نفس خود را شمرده حتی در خطرات و خطرات چه فحیده اند که هر کس می گزید خورایش از آنکه می گزید
 او را نمایند محمول دارد و خفیف می شود در قیامت حساب و او حاضر شود نزد سوال جواب و بگوید
 و مشو مختلف و تاب او از کس می گزید نفس خور را حسرت او طولانی و غذا بسلا و دانه خواه
 بود و سزاوار است مرعده را اینک مراقبت نفس خور از رد خوض در اعمال و ملاحظه نماید آنرا را
 بر بصیرت کامل در هر حرکت و سکون باینکه بداند که جناب اقدس اگر مطلق برضی و عاقبت برضی
 رقیب بر اعمال عباد و عاقبت بر هر نفس با کج کتب نموده است و اینک سر قلب در زوایا و کثوفات

چنانچه ظاهر

چنانچه هرگز از جهت حق موقوف است بلکه شمره ترا زین فرموده است الم یعلم بان الله یری و فرموده
است ان الله کان علیکم رقیباً و فرموده است الا یعلم و هو اللطیف الخیر و جناب بعضی بنویسند که فرموده است
 الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک اع مرتبه مراقبه مراقبه مراقبه
 و او این است که ملاحظه عظمت جلجل الکرامیہ و عقب مستغرق ملاحظه این جلجل و ملاحظه بینه
 او باشد پس باقی نماند در او و بسا از جهت التفات بغیر چه کسر و اصد و دیده و کفایت نموده است
 جناب اقدس اگر فرموده است یومئذ یرامون را و مرتبه ازل ازین مرتبه مراقبه ابر و رعیت از اوصیای
 باین دلایل و فرموده است که غالب شده است یعنی اطلع الکریم و ابر و باطن این کمال باین
 مرتبه استغراق در ملاحظه جلجل شده است بلکه نسبت بر حد اعتدال و کثرت و در از جهت
 التفات باحوال و اعمال و مراقبه در آن و غالب شده است باوصیای از جناب الکریم و اتمام غرض
 مکرر بر هر که ملاحظه شده باشد و اشیاء غرضیه از هر چه باجست افضلیه او در قیامت محسوس علم
 نظر دارند باینکه خدا مطلق بر ایشان پس تحقیق با نظر قیامت نیست و بنده غلام است
 با اینکه می بینند در طاعت یا معصیت یا معصیت یا مراقبه او در طاعت است یا اخلای و اکل
 ترابط و مراعات آداب و حرکات از آنات باشد و مراقبه عابد و معصیت با قطع عدم و توبه و جفا
 و اشتغال با کج خدمت معصیت است هر چند و مراقبه در معصیت مراعات آداب است که شایع است
 قرار داد فرموده شد بنشیند نسبت قبله و بگو ابد است نسبت قبله و اشتغال فالت و اهلکی
 اینها را خدمت نمایند در مراقبه و بشود و منم در لغت و بشکرت و ان با دو به صبر بر جلد و از بر هر روز
 صبر نمایند که باید مراعات نماید اینها را به و ام مراقبه و منم نیت و در الله فقه ظلم نفس از موقوف

به اختیار بر سر من رستم چنانچه گفته یا دیاران یار را میبویان بود و جمیع نمودیم بمطلب قله ۴ و فرغوا
 لم یسره انفسهم الحقوله ۴ و اعتراف اشاره است بحکم و حیلان ایشان نزد میسر بر تفسیر خود را حیران
 سرمایه ایشان که طاعت بشنو و شیخ و نجیب و عجم ایشان در نهایت و اعتراف بنویشانه است
بحال ایشان در تدارک نمودن خسرا و شروع نمودن بحیران و اول مقام او تو به است و لوازم او بکمال
 و قوله ۴ الرایت اما قوله الراجون صفاة احوال مجوده ایشان است و دلام در قول او رایت جواب بود
 مرید در قول او ۴ فلو شئتم سبعا و سبعا ههنا است از برای ایشان لفظ اعلام و مصایح را باعتبار بویان
ایشان اوله بطریق اتم و صاحب بطن ایشان انوار را در اتم موجب استیفا بطریق اتم است
 و حقیقت مدله باین کنایه است از احوال غایت مدله بایشان از جهت طهارت ادا ایشان
 از برای قبول نمودن انوار الهی که طه مدله را و پسین و در حقیقت آنها بایشان و در این شهر است
 با ارم نمودن بایشان و قوله او تشرکت علیهم است اشاره است به بلوغ استعداده نفس ایشان در ملامت
 سکینه را با آنها و این بعد از حصول اطمینان است و فتح ابواب است و لهم اشاره است به ارم و از سما عالم علوی
 روحانیات بنه چنانچه مراد از ارض عالم کثافات جسمانیات مرید و اشاره است به نمودن در ملامت
 فیض عالم روحانیات و افاضه حالات بایشان چنانچه فرموده است فتح ابواب السما و منتهی
 و اعتدلت لهم مقادیر الکرامات بعین منتظر و مراقب مرید و حصول بویان و این مقام اتم است
 که مطلق شده است جناب اقدس لک بایشان در آنجا و پسندیده است اعمال صالحه آن اهل ذکر را
 که باعث وصول باین مقامات گردیده است و تنبیهی غرض است قرار گرفتن و مقام نمودن در
 امکانه را و قوله ۴ و یستشعرون به عالم روح النجی و زینت منزه اند و او را موقع دارند بخواندن او

بمقدور خواندن

۷۷
 تجا و نمودن جناب اقدس لک بایشان و اینک مرده اند آنچه را شنیده در او تفسیر از ایشان
 در او اتفاق افتاده باشد بسبب برای انقطاع فیض از ایشان اگر کسی بشنیده باشد و بگوید که هرگاه
 شخص بن مرتب که مذکور شد رسیده باشد صد و زونب از او چه معجزه دارد و جواب که کرمش به
 زونب باشد که سابق بر وصول حقیقت اعلام از ایشان صادر شده باشد لکن الا سلام بحسب طایفه قبله
 و حقیقت اعلام معرفت جناب اقدس الکیمیت بطریق همان و اقبالان زنجیر نظم بر تبارک و این صوره
 اسلمت و ممکن است مراد زونب بعد از معرفت باشد و اراده شود از زونب صغیر یکی بر ریزه اولی اله
 محفوظ از کبار و ایند از مفسر شیخ نقل شده است که مرحوم عرف الله لا یفرقه ذنب چو است باین
 دو جهت که ذکر نمودیم و بنا بر آن مراد از عدم اضرائه ارت نمودن صغیر است و صغیر بالانوار است
 و آنچه بفرموده تو هم نموده اند از عبارت مشایخ از یکجا زیارت از برای اعراف ارتکاب زونب است
 قطعه و زنفه است هر یک از آنکه حرب الشیطان الا ان حرب الشیطان هم سرور ربنا لا یفرقه ذنب
 بعد از هدایت و هدایت مرید است که انت انت الوهاب و ذکر الله شود آن اهل ذکر که در این خطبه
 جناب بر در اولی ایشان را اختصاص با دلا اظهرا و او دارد و صد و زونب از ایشان با قول عصمت
 به عرش جواب کرم که اختصاص بایشان مسلم نیست بلکه طایفه اطلاق و قبول را دارد و بر فرض
 اختصاص جواب بگوید سبب است بایشان را حجت بر ترک او چنانچه بفرموده حقیق گفته اند
 و حق اینست که خلف اول نیز خدا و مرقوم که اولاً شود مشد هرگاه کسی در زونب بر ناهر که کمال
 شفقت و مرحمت بشخص داشته باشد یا کمال سلطنت و قدر و غلبه و این شخص غایت شفقت و محبت
 او را نسبت بخودش نه نماید و خود نیز نهایت محبت باین پادشاه داشته باشد البته چنانکه کسی

و بوائه متذکره نیست و بعد از آنکه این کویک را بهین سبب از برای اینکه بشاید خدا بر طبق انوار
 حکمت و معرفت و محبت را پس از آنکه مرید به مقام فنا شده و بقا یافته چنانکه مقدم شده اخبار متواتره
 در این مطلب و چنانکه این طریق نزدیکترین طرق است بقرب خدا و مرید معارضه نفس و شیاطین ظاهر
 و باطنه در او بسیار شده و زیرا که هرگاه مشغول بشوند به یک مردم بطلب نمودن علوم شیاطین با او معارضه
 نمایند چه غالب طلب کند علوم حقیقی است و چه غلبه علم است و غلبه علم است و غلبه علم است و غلبه علم است
 اما هرگاه بهیچ وجه غرض از طلب علم رضا خدای تعالی است و معارضه نفس و شیاطین پس با او مدام که حاصل
 است سزاوارست اینکه نزد نماید که در صفت و اول شیاطین غرضی است و صریح است که هرگاه است که مشغول
 به هدایت مردم و احقاقیق غیث است که دیده با شمس اصدربا بطریق سلوک و عبودیت نموده است این که
 از جهه عزت و نفاست او در هدایت عالم و نشر علوم دینی به هدایت معلوم زبانه از صدقه و انفس با و غیث
 افتاده در ایام ریاضات بکشت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سوال نمودند از او بقرین خدای سبحان
 فرمودند آن چیز نیست که تو میدانی و آن آن بجز قول و دفع کوسه من می دانم کیم را موصوف مر سارو
 اموال و اوقات خود را با او بیکه مرده اند که اگر است که بخواه ارجح با طهارت است بلکه ظاهر مرخت چه مشغول
 میشد به عبادت و جوی این صرف غایب اموال خود را و آنچه فریض میگویم او عین ایات خدا و جنان
 سید مصلین و انما همین دین است و تصدیق نموده است او را که ظاهر مرید او علی سید و دانش خود
 در مطلق پس با نیست اینکه موصوف مر سارو و اوقات خود را بیکه مرده اند که اگر است که بخواه ارجح با طهارت است بلکه ظاهر مرخت چه مشغول
 مر سارو و جوی این صرف غایب اموال خود را و آنچه فریض میگویم او عین ایات خدا و جنان
 سید مصلین و انما همین دین است و تصدیق نموده است او را که ظاهر مرید او علی سید و دانش خود

صبا

صبا فتح الله بنا علی کل شیء و علی سید و انما همین دین است و تصدیق نموده است او را که ظاهر مرید او علی سید و دانش خود
 کرده شده است از سید ساجدین پیغمبر و مناجاة سزاوارست که سید او را در موت نماید با کمال محبت
 میان مردم با بر تبه که کم است اینکه بهیچ وجه که صاحب خط و یافت نمودند او با کمال محبت نماید
 جناب الکرم و تو سید المرسلین و انما همین دین است و تصدیق نموده است او را که ظاهر مرید او علی سید و دانش خود
 انصاف به می تواند در این نقلها که در حق الله علیه و آله و سلم است او را که ظاهر مرید او علی سید و دانش خود
 عادات نموده است و او که موصوف مر سارو و اوقات خود را بیکه مرده اند که اگر است که بخواه ارجح با طهارت است بلکه ظاهر مرخت چه مشغول
 گویند امثال این حکایت بلکه بسیار بسیار از این نوع حکایت است که از تحقیق احوال و کتب و تحقیق
 نمونان که بهیچ وجه که کم است اینکه بهیچ وجه که صاحب خط و یافت نمودند او با کمال محبت نماید
 لهذا مشغول بمصروف بلکه بهیچ وجه که کم است اینکه بهیچ وجه که صاحب خط و یافت نمودند او با کمال محبت نماید
 شرح زیاده جامه کبر و فرموده است که دیدم تغیر نمودن امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مردم را پس زیاده
 و محقق نمودن احوال این زیارت و چون توفیق داد مرا خدا اینها از جهت زیارت امیر المؤمنین علیه
 الصلوٰة و السلام شروع نمودم در حواله روضه مقدسه در بی هات و کشف خدای تعالی بر من که مولای
 ابواب ملکات که متعجب نموندند او را اعتقالات صغیره دیدم درین عالم و اگر بخواهم که میان نمودم
 و بقیه زمانی که بودم در رواق عماران نشسته بودم اینکه فریض من رای می ششم دیدم مشهود آن
 دو امام را در نهایت ارتفاع و زیست دیدم بر قراین لباس بزرگوار لباس بزرگوار زیارت
 ندیده بودم مثل او در دنیا دیدم مولای خود و مولای سید خلق را صاحب عهده و زمان را نشسته
 پشت او بر قبر و در او متعجب بودم در روضه پس چونکه او را دیدم شروع نمودم در فرات این زیارت

پس کسی که خدا را دوست دارد خداوند عالیاں او را دوست میدارد و هر که خدا را دوست دارد خدا را باطن
 از عذاب او در اخبار بسیار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می آید که در دنیا جاده خویش را مناجاة می کرد و
 که خداوند او را از جهنم بهشت عبادت کرده ام و از پیش بندگی که کرده ام بلکه از جهنم بهشت عبادت
 داده ام و در اخبار بسیار چنین است که آنحضرت بعد از هر دو فرمودند که ترا من و او را عبادت با قسم
 عبادت ترا نمودم و دو قسم اول هم عاقل و معصوم و لیکن کمالی در دنیا و آخرت نیست در آنکه چنین
 عبادات سبب قرب بشود و قرب الیک عبادت است از ارتباط بنده بیکبار بقلع او و این نیز چند
 معنی دارد یکی آنکه بنده را ارتباط از مطالب بنوی یا اخروی باشد و این نیز باقی برمی ماند
 و دیگر آنکه چون لذتی باشد که از این عمر باشد که بنده و مجلس خداوند باشد ازین جهت عبادت می کند
 و این نیز منکوت چون مراد نفس مطلوب است و همچنین اگر عبادت الیک از جهت دوستی سببی
 کند که اصل محبت الیک محبوبیت الیک است و این نیز لذتی با ضعاف مضاعف از آن بالاتر است
 اما اگر عبادت از جهت حصول محبت یا محبوبیت باشد از جهت که حق سبحانی دوست دارد این را
 و ظاهر عبادت معصومین صلوات الله علیهم با مرتبه دیگر است که عظمت الیک را دانسته و میدانند که چنین
 خداوند را بنده کردن سزاوار است چنانکه در کلمات حضرت امیر المؤمنین و دعای آنحضرت علیه
 السلام را مشاهده که من عباد تو محکم چون تو من را در عبادت و تعلق عبادت جنانکه و الله اعلم
 پس کسی که خدا را دوست دارد خداوند او را دوست میدارد و هر که خدا را دوست دارد خدا را باطن
 از عذاب او در اخبار بسیار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می آید که در دنیا جاده خویش را مناجاة می کرد و
 که خداوند او را از جهنم بهشت عبادت کرده ام و از پیش بندگی که کرده ام بلکه از جهنم بهشت عبادت
 داده ام و در اخبار بسیار چنین است که آنحضرت بعد از هر دو فرمودند که ترا من و او را عبادت با قسم
 عبادت ترا نمودم و دو قسم اول هم عاقل و معصوم و لیکن کمالی در دنیا و آخرت نیست در آنکه چنین
 عبادات سبب قرب بشود و قرب الیک عبادت است از ارتباط بنده بیکبار بقلع او و این نیز چند
 معنی دارد یکی آنکه بنده را ارتباط از مطالب بنوی یا اخروی باشد و این نیز باقی برمی ماند
 و دیگر آنکه چون لذتی باشد که از این عمر باشد که بنده و مجلس خداوند باشد ازین جهت عبادت می کند
 و این نیز منکوت چون مراد نفس مطلوب است و همچنین اگر عبادت الیک از جهت دوستی سببی
 کند که اصل محبت الیک محبوبیت الیک است و این نیز لذتی با ضعاف مضاعف از آن بالاتر است
 اما اگر عبادت از جهت حصول محبت یا محبوبیت باشد از جهت که حق سبحانی دوست دارد این را
 و ظاهر عبادت معصومین صلوات الله علیهم با مرتبه دیگر است که عظمت الیک را دانسته و میدانند که چنین
 خداوند را بنده کردن سزاوار است چنانکه در کلمات حضرت امیر المؤمنین و دعای آنحضرت علیه
 السلام را مشاهده که من عباد تو محکم چون تو من را در عبادت و تعلق عبادت جنانکه و الله اعلم

قال الله و صلی علیه و سلم
 ما عبدتک خوفاً من نارک
 و لا طمعاً فی جنتک
 بل و حباً لک الله للعبادة
 فعبدتک

این حدیث را در اخبار بسیار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می آید که در دنیا جاده خویش را مناجاة می کرد و
 که خداوند او را از جهنم بهشت عبادت کرده ام و از پیش بندگی که کرده ام بلکه از جهنم بهشت عبادت
 داده ام و در اخبار بسیار چنین است که آنحضرت بعد از هر دو فرمودند که ترا من و او را عبادت با قسم
 عبادت ترا نمودم و دو قسم اول هم عاقل و معصوم و لیکن کمالی در دنیا و آخرت نیست در آنکه چنین
 عبادات سبب قرب بشود و قرب الیک عبادت است از ارتباط بنده بیکبار بقلع او و این نیز چند
 معنی دارد یکی آنکه بنده را ارتباط از مطالب بنوی یا اخروی باشد و این نیز باقی برمی ماند
 و دیگر آنکه چون لذتی باشد که از این عمر باشد که بنده و مجلس خداوند باشد ازین جهت عبادت می کند
 و این نیز منکوت چون مراد نفس مطلوب است و همچنین اگر عبادت الیک از جهت دوستی سببی
 کند که اصل محبت الیک محبوبیت الیک است و این نیز لذتی با ضعاف مضاعف از آن بالاتر است
 اما اگر عبادت از جهت حصول محبت یا محبوبیت باشد از جهت که حق سبحانی دوست دارد این را
 و ظاهر عبادت معصومین صلوات الله علیهم با مرتبه دیگر است که عظمت الیک را دانسته و میدانند که چنین
 خداوند را بنده کردن سزاوار است چنانکه در کلمات حضرت امیر المؤمنین و دعای آنحضرت علیه
 السلام را مشاهده که من عباد تو محکم چون تو من را در عبادت و تعلق عبادت جنانکه و الله اعلم

و نظرات در حضور چنین خداوند کی روایت که یا دیگر او در خاطر که زیاده بر زبان جاری شود و همچنین
 شکم خود را باز میدارد از خوردن و آشامیدن و همیشه خود را در تعب میدارد و روزی و عبادت است بلکه
 نیست در آن مرتبه بلکه نهایت لذت دارد از جهنم لذت نفس میکند بلکه محبت الیک را دانسته است
 چنانکه در حدیث آمده است که او گفته است و ما غنا از جهنم است و چون مبتدیان است این بیت
 کردن بلکه نیست اختیار نیست مطلقاً و مقتضای آن اختیار نیست زیرا که نیست معنی است که ادعی
 بر خدایت و هر حال که در آن حالت او را بر خدایت امیدوار پس از خوف عذاب بر او غالب باشد
 فرموده است تو را بر دل و بر عکس و همچنین از قول علقمیه منظر نفس او باشد و در برابر عبادت
 میکند که هزار مرتبه کند که نیست را از جهنم خوف الیک آورد و غرق تو را بی بر زبان مروان که زبانی و در
 خاطر در مروان آوردن اما اینها نیست نیست پس اگر عبادت را خواهد که بنشیند و بگوید که ترک
 مالومات و مستندات چنانکه و هلی خود را عبادات و اظهار بر دارد و با مراقبه همیشه خود را منظور
 خداوند دانند و محراب از باس قلوب عقیق مریدان میگردانند این ذکر را دانسته و حاضر و ناظر و حاضر
 معینش است که حق سبحانی در حق حاضر است مرا عیض علم او احاطه کرده است مرا همیشه نظر تربت
 بسوی من دارد چون رب العالمین است و خطاب است با حق سبحانی و خداوند او حاضر و ناظر و حاضر
 و بر جبهه خصوص عوام بسیار مطلق و ایشان تصور کنند خدا را بصورت و مطابق علم همیشه
 متوجه ذکر و ذکر خود و توحید و ایمان عت خدا را در صورت و صورت از جهنم او قرار میدهند
 و مطابق از جهنم او معترف می گردانند و در عرش با تصور کنند که از قبل هوای حاصل کرده است با و در
 تصور کنند حق سبحانی نه چنانست حشر آنکه تصور را ممکن کند یا چنین تصور میکنند که جای خاص

این حدیث را در اخبار بسیار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می آید که در دنیا جاده خویش را مناجاة می کرد و
 که خداوند او را از جهنم بهشت عبادت کرده ام و از پیش بندگی که کرده ام بلکه از جهنم بهشت عبادت
 داده ام و در اخبار بسیار چنین است که آنحضرت بعد از هر دو فرمودند که ترا من و او را عبادت با قسم
 عبادت ترا نمودم و دو قسم اول هم عاقل و معصوم و لیکن کمالی در دنیا و آخرت نیست در آنکه چنین
 عبادات سبب قرب بشود و قرب الیک عبادت است از ارتباط بنده بیکبار بقلع او و این نیز چند
 معنی دارد یکی آنکه بنده را ارتباط از مطالب بنوی یا اخروی باشد و این نیز باقی برمی ماند
 و دیگر آنکه چون لذتی باشد که از این عمر باشد که بنده و مجلس خداوند باشد ازین جهت عبادت می کند
 و این نیز منکوت چون مراد نفس مطلوب است و همچنین اگر عبادت الیک از جهت دوستی سببی
 کند که اصل محبت الیک محبوبیت الیک است و این نیز لذتی با ضعاف مضاعف از آن بالاتر است
 اما اگر عبادت از جهت حصول محبت یا محبوبیت باشد از جهت که حق سبحانی دوست دارد این را
 و ظاهر عبادت معصومین صلوات الله علیهم با مرتبه دیگر است که عظمت الیک را دانسته و میدانند که چنین
 خداوند را بنده کردن سزاوار است چنانکه در کلمات حضرت امیر المؤمنین و دعای آنحضرت علیه
 السلام را مشاهده که من عباد تو محکم چون تو من را در عبادت و تعلق عبادت جنانکه و الله اعلم

ندارد و گاه هر دو آسان است و گاه هر دو زمین است غلط است تصور نفس ناطقه که بین اوست و نتواند کردن
 چگونه تصور خداوند خود نتواند کردن و با این حدیث همیشه بزرگتر مشغول باشد و از این دنیا عزالت
 اختیار کند که نفس او با اینان الفت نگیرد چنانکه محققان گفته اند صحت و جمع و کسر و عزالت و کذا
 به دوام تمامان جهان را بکنند که تمام هر گاه مدتهاست مدامت بر اینها بقانون شرع مبین کند بگوید
 فرموده الهی که من جاهد فیما لهنه بینهم سلفنا چنانکه ترجمه اش اینست که آنچه عسر و حرجی به من می کند
 با نفس و هوا و شیطان هر آینه البته هدایت خواهیم کرد این را بر ابراهیم و خضر و عیسی و موسی و غیره از انبیاء
 محققان نیست بهر حال خداوند عزوجل را در امان ترک ما لومات متکلم است که هر چه را که می بیند
 هدایت کند بلکه خود این را بر ابراهیم و خضر و عیسی و موسی و غیره از انبیاء محققان نیست بهر حال خداوند عزوجل را در امان ترک ما لومات متکلم است که هر چه را که می بیند
 بنواختن مرتبه که محبوب می شود و آیه و بجهت و احادیث بسیار دلالت حرکت کند که چون محبوب
 الکریم نه خاصیت محبت اقتضا حرکت کند که این را عاقلی کند و کسر کند که عاقلی است که حرکت را بر او
 عاقلی تلقی بصورت خوب بگرداند و حق سبحانه و تعالی را صورت نیست پس چگونه عاقلی ممکن باشد
 جوابش اینست که اگر مردمان عاقلی دنیا و دنیا صورتی ندارد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است
 و زین للناس حب الشهوات الیه لیس فی شیطان زینت عید و از جمله آدمیان دوست شوقین را از
 زنان و فرزندان و کور و قطار و طلا و ثوبه و غیره که بسیار است و از آن و حریف بسیار است در مع
 قسط و همه این بر میگردد که زین بسیار دوست دارد و در یک جهان با زینت و چهار پایان و غیره
 و اما اینها از زینتها زینت دنیا و هیچ نیست که اگر مردمان عاقلی زینت را ندانند و عاقلی
 صورت زینت باشد و عاقلی اند که در زیر زمین باشد که هرگز نمیدانند و همچنین جمیع انبیاء عاقلی
 حضرت امیر المؤمنین

حضرت امیر المؤمنین صوات الهی میفرمود و بچشم عاقلی صورت انکسوت فرمود چنانچه در نفس
 محبت دارند و بعضی اعتبار لحالات انکسوت و بعضی از جمله افعال انکسوت که نسبت به او خواهد
 فرمود از انکسوت و حضور در وقت مردن و شش و شش و خلاص از اینها و از آنش در سبیل
 بهرست و اما آنچه حق سبحانه و تعالی فرمود است ما را اجنبه کن محمد الذی یسبح به در من را و در جود
 بسیار گفته اند محققان که چه اینست که چون مالک بر ریاضات و بی همتا نفس خود را که بنزد آینه
 جهان نماند و زینتها و تعلقات بر آن آینه نشسته از آینه که در ریاضات با دات و قوا بین
 آن زینتها را زود آینه نشود و سبب زینت را دور اینجاست اصل الکریم بطریق و سبب پس متکلم
 می شود در آن آینه انوار الکریم و سبب الکریم روح شوقین و پنا می شود و آن شوقین از عاقلی و طبقات الکریم
 که در قرآن و احادیث مذکور است و با آن چنانکه مطهر می کند در کتاب الکریم که عالم آفاق و انفس است
 و عزیز و ذوال ادوار و حقایق و معارف الکریم و با آن که می شود و بیوت الکریم که هر چه را میکند
 جمله آیات و احادیث در این باب زیاده از حد و حصر است و در هر جا اشارت بر بعضی از آنها می شود
 و آنکه در احادیث صحیحه مکتوبه وارد شده است که حق سبحانه و تعالی نام میکند زاین را بنواختن این
 شکره را بچشم باطل و سبب آنکه بزرگتر همیشه عبادت حرکت و اصل این را وقت صلوات است
 که طبع بشری بهانه جوست همین که شنیده اند که در نماز حضور قلب در کار نیست چون فقها آن را
 شمرده اند از جمله واجبات بلکه اکثر در محبت مستحبات نیز ذکر کرده اند اینرا عذر حق کرده اند
 و آیات و احادیث متواتره را هیچ نظر کرده اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که قد اطلع المؤمنون
 الذین هم فی صلواتهم فاشعور که ترجمه اش اینست که در شکار شوقین آن مؤمنان که در نماز شوقین فاشعور

و خضوع بدون حضور قلب محالست حضرت سید المرسلین فرمودند که نماز نیست به حضور قلب
 و در احادیث صحیح و حسنه و ارجح و وارسته است که نماز انعقاد مقبولست که دل باشد اگر در
 ثلث نماز باشد همان ثلث را حساب می کنند و اگر عشر عشر و چون اکثر نیز آدم بختال دنیوی
 راقف رند و پیا می کشد است که از اول نماز تا آخر نماز پیا و حق سبحانه و تعالی تواند بود بلکه تجربه کرده ایم
 که اگر در مقام مراقبه باشند و این غم داشته باشند عشر نماز پیا و اکثر تواند بود بنا بر این حضرت سید المرسلین
 و برابر فرائض تواند را مقرر فرمودند که در آنجا نیز اگر سر نماز عشر باشد یا ده باشد که آن بمقدار دوشی
 است که از نماز پیا حضور قلب به است بنقصان اگر نماز تمام می شود و لیکن اگر علیان در روضه متوجه
 بسی نباشد و نتواند در نماز به احتمال دارد که متوجه نباشد بنا بر این در مرتبه اول مانده اند و اصل غم
 خود ندارند که اگر در سابق تقصیر کردند باشند بعد از این نکنند شاید که عذرات عذرات بشود و لیکن با خوف
 قرار داده اند که نماز همین است و قرائت را درست نباید کرد و اگر العیاذ بالله قرائت را درست کرده
 باشند ملکی در اظهار آن محکوم شوند و بسیار باشد که جمود در آن نکوشیده باشند و در حضور قلب نکوشیده
 باشند و در مقام محبت و معرفت در آمده باشند و بر تقدیر بر تقدیر در آن کرده باشند و دست خود را
 عذاب نکند که اگر بلکه هر دو مرتبه باید که جمیع شرایط ظاهر باشد یا باطن و در ترجمه این دعا که روایت شده است
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در تعقیب هر نماز باید خوانده شود و دعا است اللهم اهدنی من عندک
 و افض علی من فضلك و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک کلمات که خداوند
 هدایت کن مرا از خود و هدایات خاصه که به ارسل مرا بآن راه که محبوب ترین راه است
 نزد تو و مایه ای گردان بر من از حضور خود از انوار ملکات و مشاهدات هر چند مایه است آنها را
 ندارم

ندارم و همین گردان بر من از رحمت خود که هر عضو را از اعصاب من صرف شود در راهی
 که محبوب است که تا شکر آن بی آورده شود از رحمتها خاصه تو و نازل گردان بر من از برکات
 نعمت تو دنیوی تا آنکه بی طرح متوجه جناب اقدس شود تا آنکه به مرتبه اول مرتبه محبت است
 و دوم معرفت و سیم لوازم آن از وارد است سیم و چهارم فنا فی الله و بقا بر الله یا سیم مرتبه فنا
 و چهارم بقا بمحمد است در هیچ حالات و غیرات است و جامع ترین دعای است و اعظم و با برتر است
 هرگاه از در حضور قلب و تقوی و زار خوانده شود و از جمله این دعا عدد در مقرر شده اند و ظاهرش
 است که یک مرتبه کافیست و اظهر اینست که بعد از قوت و قدرت مقرر فرموده باشند و آنچه مقرر است
 نزد ارباب دعا از شیخ عود و دیگر را اعتبار می کنند و آن چهار هزار و هشتصد است تقریباً و هیچ هزار
 مرتبه در شبانه و روز و در هر مسانهل و در شیخ فارسی آن کتاب هر جا مقام مناسب این گونه
 تحقیقات او به دست زد که ثبت شده است و همچنین شیخ عربی شیخ هنرست و بعد از آن که خواسته
 باشد شیخ عربی را به وقت مطالعه نماید که بگوید عظیمه یا زیر عشق و این هر دو نسخه عزیز الوجود است
 و جناب اقدس اگر بفرموده و کرم خود با سهد و چهار از جمله این ضعیف میافزود و

بکتاب مبسوطه و مختصره از تحقیق محمد بنی و عرفا و حکایه الهیه
 آنچه نزد این ضعیف جمع شده است مظنه است

الحمد لله و الله و الله الموفق والمعين
 الحمد لله و الله و الله الموفق والمعين
 الحمد لله و الله و الله الموفق والمعين

الحمد لله و الله و الله الموفق والمعين
 الحمد لله و الله و الله الموفق والمعين

72

و من کان الله شهودا و در خاطرش خطور کند چنان شود همه کلمات او را صادر شود و برسد بمرکز کائنات
 که فوق کلاست و از مرتبه انعام بر اشد خدایست بدو رسد که بهتر از ملائکه و فرشتگان باشد چنانچه
 احادیث صحیح بر آن دلالت میکند و عیون هم عیون حقیقه اند نه شهود از مرتبه انوار و این طبعیت خلوص است بهر آنکه
 شود که چندین هزار مرتبه که کرده اند که اصداد غبار عیون بر دامن عصمت نشین نشسته باشد و بر مرتبه علی امینی ملایما
 بنظر رسد هر چند پنج خوانده باشد و آنچه در مقام رسید بر یافت کس که دعای او را در آنجا شنود و بلی انهم
 سید که قسم است بذات اقدس خود که معز آن است که و الله البتة او را هدایت کنم بر اهل حق و جود که در سلسله
 کشف می باشد و در هر دست او دهنده از خواهر ازین راه بنزد ما و بعد از آن قسم می دهم که و الله حق است
 بخشن است و در این مقام است که بمقتضی عظم مقاصد آن است و راه بی عظیم غیر خداست که همیشه
 حق سبحانی است و او را بقرین خویش می گردانند چون پرسیدند از حضرت سید انعام که همان که در آن
 حضرت فرمودند که همان است که عبادت کنی خداوند خود را چنانکه او را در عبادت میر خدایت حضرت
 سید الاول و میر علیه القیمة و الله پرسیدند که آیا خداوند خود را دیده حضرت فرمودند که هر که خدای خود را ندانند
 که خداوند ندیده را عبادت کند و بعد از آن حضرت سید انعام فرمودند که با آن مرتبه رسید بهر که خداوند خود را
 پس از این مرتبه هر کسی اول مرتبه که خود را منظور او پس از این مرتبه چنان است که بنده باین مرتبه می رسد
 می آید که مخالفت آن کند و اینها را اشارت بطوب است آن راه باین راه است که راه عبادت را
 بقرب عظیم هر سنان که آن رتبه لی مع الله که حضرت سید امین فرموده اند که ما را خداوند خود و فرست
 که در آنجا راه ندارد ملک و مقربا و نه پستی و نه غاری دارد و آنکه از چنین عبادت بکنز بگوید که
 جناب فضل آنرا از آن ابرض است که ازین عبادت نفع باو عاید شود پس ازین آیه که در این مقام حصول
 غنای با حق

خدایست که آن عصمت و جمیع کس و عزت و ذکر و اقامت برایت بر آنکه که علی حق سبحانی و در هر حق
 مطلع داند و جلال عظمت او را بشود و نایب که باین عظمت و جلال عزت و عظمت و بر خدای بر او بر او
 مطلع است پس مشغول اینها شود چنانکه وارنده است که هر که چند روز خلص از همه حق سبحانی باشد
 حق سبحانی و تمام حشر و حرکت را از دل او بران او بر آنکه پس بر بیه عزت و انقطاع نام داشته باشد
 از غلبتی و مطلقا با مردم الفت نداشته باشد و شب و روز مشغول در آن باشد از غار به حضور ملک همیشه
 رعایت دل کند که در خاطرش چیزی در نیاید و اگر آیه بقرآن و ایه تالیف آن را از خداوند خود طلب
 نماید و با مشغول شود و کما مشغول دعا باشد مشغول در آن سرشته فنا جاده و کما مشغول در آن باشد مشغول چنانچه
 ملاحظ نماید که به اندیشه حق سبحانی و تمام حشر است نه بعنوان آنکه حشر تصور کند خداوند خود را خواه جسم
 لطیف و خواه جسم کثیف که بزرگش داند بزرگی جسم و نه کوچکی جسم چنانچه حاضرش داند نه بجز
 جسم و نه غایبش داند بقیه جسم و نه اعظم عبادات نامده است و از لوازم بشریت است
 که او خداوند خود را جسم داند چنانکه روح در بدن است و نه خارج از بدن نه بزرگ است و نه کوچک و نه بزرگ
 و نه خفیه چنانکه عموم که او را حاضر می کنند با آنکه در قوه حافظه جا دارد و تصور می تواند کرد که حافظه
 در آن است هر چند که از جهت قوی و حواس باطن متورس شده اند که حس مشترک در مقام مدعا جا دارد
 و بعد از آن متخیله و امثال اینها چنانچه است بر ملة عامه دارد بنا بر این است که چنانچه اینها را
 بسته گفته شود ما او تیمم من العلم الا قلیله و بلکه حواس ظاهر را تصور نمی توان کرد که در قوه با صرم
 صد هزاران چیز در آید و نه بزرگ شود نه کوچک و قوه لطف حضور و قدرت بیایع حکمت از وجودشان
 شود و ربط است دل را با آن دل از یکی بایه است مقدس خداوند خود را حاضر داند نه از غیر خود

جهانیت و در میانیت چهل هر چند اقی است و غیر است و با این همه شری که حق سبحان و تعالی دارد نهایت
 قرب به بندگان دارد و از حبس جلال و ربوبیت و عدل و برتر است انواع ملکوت را و این خود ذکر کردن
 و خداوند خود را حاضر و دسترس و در هر ذری او را یاد کردن و دل را بموچه اوستا حق و ذکر را از دل کردن
 باز کند مانی ز قبایع عظیم ظاهر میشود و آنچه این غیر تجربه کرده ام فتح ابواب در دره روز شده است و در
 حین اربعین تمام جزایا هر شده است که وصف نروران کرد و لیکن نیاید چنان و این معانی عظیمی که
 چون هر چند راه نزدیک است همانند این عظیم است و لهذا نیاید در مباحثات متعارفه هر که گفته
 نمیکند بلکه معاونت هر یک از این راه که موچه این راه شده هزار و ده میگویند که این خوب نیست و تخصیص در
 و ادوات ضایع میشود چنانکه اگر خواه نقد قرطاس از جهت خدا کند هر دو ده از گفته دارند و اگر خواهد چرخ
 در باطل صرف نماید هزار و ده درختین او بگوید و بی همه همین معذور دارد که بغرض دشوار است و بر شایین
 و ثواب تر پس هر یک که چند از این معانی را نماند او نیز بجنب اقلی موچه شده این را بسیار
 لا عمل ولا قوة الا بالله العلی العظیم از خود دور گرداند تا آنکه بر تبه محبت نایز شود و دیگر معارضه کم شود در اول
 صلوة می باید که کسی نماید که همه با حضور قلب باشد و معانی آیات و اذکار و دعوات را بگوید و دل را با خدا
 تمام داشته باشد که بطلب عظیم از این جیادات است که نماز را با همه با حضور قلب باشد و طمأنینه شایین
 خاطر را بجای دیگر برند باز تا در آن کند و خود را بموچه سازد و متوسل بکمال بقدر نیاید تا بر تبه محبت
 و بعد از آن مفت نماز با الخیر بر طرف میشود چنانکه سید الوصیین ۱۲ مؤلف است از جناب ابدال و قرة عینی
 فی الصلوة بجلالتا که بر تبه محبت نایز نشود نه اسلام دارد و نه ایمان و نه نادرش مقبول است و نه سایر عبادات
 و نه تصور کن که کتب حکمت خواندن منافع ندارد و بار خداوند از حج ظلمت است که قصد صریح
 این راه است

این راه است و همچنین کتب کلامیه و معارضات و بی دلالت اند اما لغات عظیم در نزد او دارد
 شده است و اصله از دلائل ایمان زیاده و غرضش بکمال اعلی است که ایمان فطری که حق تعالی با و عطا فرموده
 ز این میشود و بقانون شریعت معسر و مخصوص قرآنی و حدیثیه پس اگر معارضات نفس و شیطان بکثرت و کثرت
 و فقرات کم نشود استقامت جوید بقدرت و توجهات مقرران که در این راه هر شده و غالب آن است
 که محض فریاد باشد همان بهتر که هر چند اینها معارضه کند متوسل بکمال بقدر خداوند خود شود و قطع و زار کند
 تا حق سبحان و تعالی حاجت فرماید این ضعیف کمر بکشد و هر رسیده ام که تقریب از حبس این کمال هر چه
 داشته ام و استقامت از این حجت ام و لیکن اطلاع ایشان از احوال بسیار شده است و آن جماعت
 الیوم مفقودند بحسب ظاهر اگر چه این جماعت بسبب محاسن و ارضی اند اما بموجب اعلیای تعالی تا تحقیق
 لا یعرفهم غیر مستورند و تا کسی مثل ایشان نشود و در آن غرق اند که در دست حق و کرمه رب العالمین و الصلوة
 علی آله و آلهم و السلام و این قدر و آنکه در عزت و انجمن و السلام علیکم صغیر مروض میدارد که چون بایست
 و انوار انوار است که جناب علامه محدث مولانا محمد باقر مجله مکتوبه جارج ابر سوکت است
 بلکه محراب اس دزدان دارد شده است با اینکه کتب عربی و فارس و اشعار و تحقیقات بر تبه از آن تحقیق
 مرشد و ضعیف قدر از عبارات او را در این ساله درج نمودم تا معلوم شود راه انصاف را که آن مرحوم
 مکتوبه جارج مطلق ابر و در نیست و اطوار و احوال را که آن مرحوم مکتوبه است همان آثار اجاب
 اقدس الله در کلام عزیز من فرمود است چه آن شنی من در ضمن ماسیت و طایین و طایین
 می باشند و رساله از عبارات تقدیر و بعد چنین گوید احقر عبد الله العزیز محمد باقر این مؤلف خیر الله
 مع مولیها الله امین که این دو کلمه است در جواب و سوال مرد عزیز که از این غیر نموده بود حق تعالی

من کلمات مولانا علامه محمد باقر مجله
 ۱۲ مجله

آن برادر ایمان غیر بدعت و طالب دقایق معارف از و سبکی شیطانی و تسویدت نفس در اعلان خود پیدا
 چون در نامه از امر مغولی و مندیج ساخته بود که در این زمان غیبت شیعیان را در مسائل و سبک و سبکی
 اشتباه بسیار عارض میشود و اظهار فرمود که برای این در این مراتب باعتبار کثرت تتبع اخبار ائمه اطهار
 سلام الله علیهم و ثوابی دارند بر آن برادران ایمان محض فایده هرگاه که در راه دین خود را از اغراض نفسانی
 خالص گردانند و طالب حق شوند و البته حق را بمقتضای و الذین جاهدوا فی الله و سبیلهم سلبا و اداء برادر است
 هدایت مینماید و بجای حق تها را با جناب اهریست رسالت و آثار ایشان است که از انبیه و خود میفرماید
 از کلام هدایت نظام ایشان آنکه حق است در این مسائل استخراج نمایند و چون با لغو فرموده بود که در مسئله
 که از ائمهات مسائل کلامیه است طریق حق امامیه را این نکته تحریر نماید لهذا بجهت اطاعت امر و رعایت
 حقوق اخوت ایمان بنده را که آنجا محله مصدع میکرد و تفصیل آنها را حواله بکتب مبسوط مینماید اما مسئله اول
 باین طریق حکم و حقیقت و بطلان آن باید دانست که حق تها اگر مردم را در عقول خود مستقل گردانست
 اینها و کل را برای ایشان نمیفرستاد و همه را حواله بعقول ایشان مینمود و چون چنین کرده و ما را با طاعت
 اینها و او صیبا نامور گردانیده فرموده است که و ما انکیم الرسول قدوه و ما نهیکم عنه ما تمهلوا پس در زمان حضرت
 رسول با رجوع نمایند بآن حضرت و چون آنحضرت را از حال عالم بقی پیش آمد فرمود که آنکه تا رکعتیم
 التقلید کتاب الله و عزله اهریست و ما را حواله بکتاب خدا و اهریست خود نموده فرمود که کتاب اهری
 است و مع کتاب را اینان میدانند پس ما را رجوع بایشان باید کرد در جمیع امور دین از اصول
 و فروع و چون معصوم ۴ غایت فرمود که رجوع کنید در امور مشقه که بر شما مشبه شود با آثار ما و اوبان
 احادیث پارس در امور بعد حق مستقر بودن و قرآن و احادیث متواتره را بشهادت ضعیف حکم

تاویل

تاویل کردن و دست از کتاب برداشتن عین خطاست اما مسئله دوم که طریقه تجدیدن و اخبار رجوع را
 سؤال فرموده بودند از جواب سوال سابق جواب این مسئله نیز در معلوم میشود و ملک بفرمود این باب
 و طاعت و افراط و تفریط در جمیع امور مذموم است و بنده ملک جعفر را که گمانهای بنده بفرموده است
 می بر نه و ایشان را بقتل تدبیر مقرر میدهند خطا میدانم و ایشان را که بر دین بعد از ساعی ایشان را
 منکور و زلات ایشان را معذور میدانم و همچنین ملک کرد و هر که ایشان را پیوسته او را در دهند و قافله
 ایشان را در هیچ امر جایز نرند مقلد ایشان مقرر نموده در دست فراموشی حصول عقیده دار کتاب و سنت
 مستنبط نباشد درست نمیدانم و لیکن اصول قواعد عقیده که از عوامات کتاب و سنت معلوم شود با عدم معارضه
 بخصوص اینها را تتبع مردانم و تفصیل این امور در جمله آخر بحار الله و از آنکه است ناما مسئله ششم که از
 حقیقت طریق فخرنا و صوفیه سؤال کرده بودند باید دانست که راه دین عبیت حق تعالی پیوسته است و
 ویت شریعت مقرر شده و لیکن مردم در مراتب علم و تقوی و خلق محبت و جود از میان راه که علم
 بطا هر شیعه بر شریعت خود کینه و بدین و سبک است عقاید در ترک کلمات و شبهات کینه و متوجه اند
 دنیا نموده و پیوسته اوقات خود را صرف طاعات و عبادات کنند و از آن خلقی که معاشرت
 ایشان موجب تضییع عمر است کنار دهند و این را انموذج را به متعلقین و متبعین صوفیه نیز چشمه
 زیرا که در پوشش خود از نهایت قناعت به پشم کینه که خوش تر و از آن ترین جا همت شاعت مکرر کرده
 و اینجاست رنده مردم اند و لیکن چون در هر سلسله جبر و خیر میشوند که آنها را ضایع مکنند و در هر رتبه
 از سستی و شیشه و زیاده و صفا جهان نه اهدا طلبه پیا شنیدند و میان آنها باید کرد چنانکه عمل باید کرد
 چنانکه که علی اشرف مردمان ایشان به نرین خلقی میباشند و یکی از علل شیطانت و یکی از علل جنت است

روشنی این کلمات علیهم و در سبک و سبکی
 و در سبک و سبکی و در سبک و سبکی
 اصرف صاد و داد و دانا، اما اصرار صبر
 و صفا، و الواد و وفور و دانا و الفاف
 و فرد و فنا و مندرج الاله ان اجماع

و همچنین میان صوفیه شیعی و تشیع و علمای هر مذهب و چنانچه سنی باشد در میان این امت از سلسله و یک مذهب بوده
 همچنین سنی صوفیه تشیع از غزالیان قریب بوده اند و چنانچه در عصر ما سنی صوفیه صوفیات از جمله علمای اهل بیت
 صوفیه اهل بیت معارض الله به اند در زمان غیبت امام ۴ صوفیه اهل بیت معارض معانی صوفیه اهل حق
 بوده اند و بر این معنی خواهد بود است اقل الله ملاجری که نفی است را نوشته و با عقده خویش صوفیه را که
را ده است حضرت سلطان العارفين و بران الاولیای شیخ صفی الدین اردبیلی نور الله برانه را که از آفتاب
مشهور تر بود در علم و فن و حال و مقام و احوال از همه پیش بوده و ذکر کرده است و از شیخ نقی بنید و غیر
این جمعی را ذکر کرده است که بغیر از ایشان نادان دیگر نام این را ننشیده و همچنین سید برزگوار است ابی
طاهر که صاحب احوال و مقامات علم و شیخ بن خلدون که در زهد و ورع در کمال مشهور آفاق بوده
و کتب او در مابقی اهل صوفیه مشهور است و امثال ایشان از صوفیه امامیه از برار نقشب و مخالفان
طریق ایشان را ذکر کرده دوم صوفیه تشیع همیشه علم و علم را با یکدیگر میکرده اند و در زمانه رفیع مردم را
بر ریاضات و بی باکیت از اغراض باطله صاف میکرده اند و بجای علم و علم را زانی میکرده اند و بعد از آن
دین حق الله انما عشره را باین الفاظ کرده اند و صوفیه که تابع طریقی اهل بیت نه مردم را منع
از تعلیم علم میکرده زیرا که میدانند با وجود علم کسر عمر را بهتر از ایل طومین ۴ میدانند پس باید جا هر کس باشد
که این قسم علم با طهر اقبال کنند چنانچه حضرت شیخ صفی الدین روضه فیه علمیه چندین هزار کس را باین طریق
مستفید بدین حق تشیع آورد و از برکت اولاد اجداد و آن بزرگوار ادام الله تعالی بر کمال عالم سوزایان
شد و علم شیخ رضی الله عنه بجهت برکتی که نصیب او شد در هر امر مشایخ که ایشان را پیش مراد پناه علم کمال
که از اجداد بزرگوار میراث داشت چهره نه چنانچه از والد خود شنیدم که از شیخ بهاء الدین محمد علیهم السلام

روایت

روایت میگرد که روزی حضرت شیخ در مسجد ادراسه آمد و در پیش منقول با خفا علوم دینی بودند و بعد از آن
 علمای آن عصر با زور آن مسجد مشغول در کس بودند یکی از آن علمای دانشمندان آن حدیث رسیده
 اهل بیت روایت کرده اند که حضرت رسالت ۱۲ در نماز عصر میخواند و چون دو رکعت نماز را تمام
 گفت یکی از صحابه گفت یا رسول الله آیا نماز را خدای تعالی کرده یا شما و او گفتی را دید حضرت شیخ خود را بچشم
 خود پس نماز کرد آن اعتراض را ندید که چون تواند بود که حضرت رسول ۱۲ در نماز بگویند و این در جواب
 عاجزانه نزد عالم دیگر رفته او نیز از روی عجز ناکت شد و از چند عالم دیگر پرسیدند از اینجا چه جوابی نه
 نشنیده تا آنکه بخدمت شیخ رضوان الله علیه آمدند و گفتند که آیا را و او را حدیث را دروغ گفتند یا حضرت شیخ
 دروغ گفت است شیخ گفت که من ندیدم روایت ایشان که در محو کجاست بنو اولی که چون نماز مولای
 مؤمن است و چون نماز با خود میرسد مؤمن کمال مقام حضور میسرید و صاحب حضور است که سلام کند و بر
 این سلام در آغوش نماز نموده است و در آن روز سیر حضرت ۱۲ در مراتب قرب الکریمه تر از روز نماز بود
 رفو مقام قرب و صبر حضرت ذوالجلال رسید و باین سبب در شرف اول سلام گفت پس نه پسر ۱۲ دروغ گفت
 و نه را و باین دروغ گفت پس آن گروه انجواب را پسندیدند و از حسن جواب شیخ متعجب شدند و قور علم
 و کمال آن مقرب ملک متعال بر ایشان ظاهر شد سیم آنکه اولاد اجداد باین کتب که طریقه مستقیمه او را
 میدانستند و بپوسته تقییم و تکریم علمی میگردند و بنای امور دین و دولت را بر کتب ایشان میگردانند
 و صوفیان صانع طویرت را که هدایت ایشان را در نماز میخوانند و میگردند که بنای دین و علم کنند
 و از علما اخذ نمایند چنانچه سلطان سلاطین و مروج دین مبین شاه اسماعیل حشره الله مع ابائه الله این خاتم
 المجددین شیخ عابد بن عبد العالی را از جبر علی طریقه و او را اعزاز و ارام بسیار نمود و پوخته از مناسک

لذا اودا بعبارة وراين ومانند قد من غير ان الله تعالى فرمده است بعد از اداي محو صلوته فانه في بيان
طريق العلم باسم الله تعالى المختص بالخاص والاشرف استمر بالانصاف لخلقنا من الجور والاعتقاف جليل
متمم برهان راه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چون مرخصی زاده الله الهی علی الهی که در غنوا ان شایع چون انقض
در دین و تخصیص بصیرت در اعتقادات و کیفیت عبادات تعلیم الله معصومین را آوردیم چنانکه یونانی الهی
سجانه در هیچ مسئله تمسک به تعلیق غیر معصوم نبودیم بخاطر سید که در تخصیص معرفت اهرار دین و علوم بر تحقیق نیز
سویا بر شایع نفس را کمالی آید لیکن چون عقده را اهرار آن بود و من در آن پایه ایمان که بود و در سر کشید
و صبر بر جهالت هم نشد و عا الدوام مرا رنج میداشت بنا بر این چندی در مطالعاتی و دلالت مکتوبات غنی
نمودم و در آن راه جدید را نمودم و چندی بطریق مکالمات متغییر را استعمل و تفهم نمودم و یکدیگر در این راه
در آن راه و این راه را دیدم و یکدیگر در غنوتهای من غنی کردیم تا آنکه کلام در غنوت سخن طوایف اربع
کتب را بر سر نوشتیم و کلام را بر این جمع و توفیق بفرمود بعضی مبشرتم من غیر تصدیق بکلامه و لا غریبه
قلب علی قلبها بداحطت بالیده خبرا و کتب في ذلك علی التمرین زیر افلم اجد فی شیء من انشاء الله
عشر ولا في ارادة عباراتهم بل ان عشر عشر منعت عن نفس اذ راينها فيهم كما هم من دونهم قلب قبول
من قال ضلوني بهموني اخذوني غلوني وعدوني كذبوني فالمرحى انظم فخرت له الله عز وجل وعدت بانه
من ان يوفقني من ذلك واستحدث بوال امر المؤمنين في بعض ادعيته اخذ الله من ان اعلم الذي فيها
لا يدرك قوه البعد ولا يتغلب فيه العلم ثم انبت الله وفوضت امرى لهذا الله بركة متابعه الشرح المبين
الى التتبع في اسرار القرائن واحاديث آل سيد المرسلين صلوات الله عليهم اجمعين و فخر الله منها بعد
چون صلت و در جبر من الايمان فخصر بعض الاطمينان و سبب التمرين و اس الشيطان و له الحمد
وله الشكر

وله الشكر ما اولاه فاخت استمدت لشرف تشرق والى الله تعالى غنى النفس تشرق وقضى الكفر
نقدم ثم انما جربت الامور واخبرت الظلم والنور حسرتا ان طاعة من هي الفضول المتكئين
متابعة الرسل غنوا الغيب و غنوا الظلم و احدهما في العقاب يدنا ونحوها فيها شيئا لا في اثنين
منهم اتفاق ولا في ما بينهم توافق و لا في ابواب الخلق و ذلك لانهم كانوا يطوفون
حول الطوائف الاربعة من غير بصيرة ولا متابعة بصيرة كانوا بالمرئى ان نجى عليهم و من الناس من يجادل
في الله بغير علم ولا بهي ولا كتاب مبين وكان الله مقتهم على صيغتهم هذا اذ لم يرزقهم التوفيق والله ابرار لا يغنى
والتاكريح ان من ثمان النفوس الحمد والبرياء و عدم الانقياد لمن كان من ابناء جنتها اذ كان معها
في زمان واحد و الله اذ كان معها في بلد واحد و ليس كذلك اذ كان قد مات اولم يولد ثم جنتهم
الرياسة او قهرهم استبدادهم بالاراد و تشبهت في الالهوا فتم باعدهم من دول و بائستهم مجنون و غريرهم
مستزفون و باهم فيه مستزفون كخر منب بالديهم فخور فذره من غرهم حزين قدام المؤمنين
ما كان كدر في قلب بسبب ولا كان كدر في سبب سبب ولا كدر في ناظر بصير في عجب من خطا هذه الوق
في اختلاف حججها في دينها لا يقتضون اثر نبي ولا يقيدون بحدود ولا يؤمنون بالغيب يعولون
في البرهات و يسيرون في الشهوات المعروفة بينهم ما عرفوا والمشرع عندهم ما انكر و مغرهم في المعصيات
على انفسهم و تقو عليهم في المبهات على اراهم لان كدر امرى امام نفسه قد اخذتها فيما يربر لوى و ثبات
و بسباب محلات و تدعى في حديث اخر انما امرهم الله بالاختلاف ما طوعوا ام نهوا عنها فخصوا ام
انزل الله سبحانه و ديننا ففما استعان بهم على اتقانهم كما نواشر كما انه فلم ان يقولوا و عليه ان يرضى
ام انزل الله ديننا ففما ففصر الاول ص الله عليه و آله عن تبليغه داوانه و الله سبحانه يقول ما قولنا في الكتاب

من شرفه بیان کفر شر الحیث و ما ذلک لکد الارضهم التک بحبر الشقیق و ترکهم وصیه الیقین
 ترى احد هم مولی بالنظر الکتب الفقهیة و لیست لطلوع غره هم کواه و لیکون غره هم مراد من قید ان یکلم
 علی شرفه اصلیا او غریبا بدور یا لم یسمع قط حیا ابره منیه و روبروی ماسمونه صوفه من ابره
 لم یسمع من الشریعة ابلو لستة ولم یقله من صا صیما من علیة سبک ان الله عجب ابره از قوه کبریا
 پسران را برایشان در ستاد نه بجهت هدایت و خیر و ایمان ایشان را از لطف و موهبه از و سر محبت و هدایت
 و پسران را که بکشته و خلیفه و انایان کتاب واحد ابد واحد بی مخلوق کشته بنظر از جانب
 حق با انانیه نور او قیام قیامت به و تشکال علم کلام را بعدد حوصه و درجه ایمان هر یک است
 باشد حیث است تارک فیکم الشقیق ان تسکتم به ان یقلوا بعد کتاب الله و عرته و اهر منیر ان
 الشقا بحدایت او غریبانه و از به و ریژه علم بر و در اعم سابقه میگردند و از نیم جوی اقوام است و او
 پیچیده یا بعقول فقه خفته او غریبانه مصطفی اند جهان الله کسر کوبید و عقاب افتاد اند جهان
 الله کسر جوید سما روی ان ناس من المسلمین اتوا رسول الله و الله یفک کتبها بعض ما یقوله الیود
 فقال کفر بها صلاة قوم ان یغشوا عجا به به یثیم لاما جا به غیر بنیهم فزلت اولم یفهم ان انرا
 علیه السلام یتا علیکم ان فی الله الرحمة و ذکر الی قوم یؤمنون و ورد انه ذکر فی مجلس النبی
 ارسل طالس فغشوا عجا به لا یغشوا عجا به ویر شجر باز در طالعها هر سر نه کلام
 مرغان قاف دانند آیین پادشاهان ما انی قوم طان کرده اند که بعضی از علوم دینی است که در قرآن
 و حدیث یافت نمیشود و از کتب خلاصه یا متصوفه و قرآن دانست از به آن باید رفت مسکینان
 غردانند که خند و قصور نه از جهه حدیث و قرآن است بلکه خند در فهم و قصور و درجه ایمان ایشان است

من انهم

حق السبب نه و زدن علیه السلام کتاب عیانا للکلی شی و حتی و بشری المسلمین اما یغز ذلك حق مناه
 و هر کجا و خند و قصور در فهم و ایمان ایشان باشد مطال که کتب خلاصه و متصوفه و در کتب است
 چرا که ان را نیز طالع خفته نخواهند نصیده که جهان را پر و روشن کنند و در کتب باشد چون کتب
 کوه استینان تا که در از دست کنند باید بداند که اگر ایمان رفه اند زیاده از قدر حوصه و درجه ایمان
 خویش نرفزاند نصیده از توانند متعوت ایمان حوصه را وسیع تر گردانند شاید بالا تر توانند رسید
 لو کانا علیون و الا هر چند در این مطالب بیشتر خویش کنند که راه ترک و نه من حیث لا یغز و ان خود
 باشد من الضلال بعد الله شرف کلمات چون تیغ پولاد است نیز چون نذر از سر و ابر کبریا پیش لایان
 پولاد به سپر میانه کز بریدن تیغ را بنود حیدر تا من لانا الباقی ان الیوم العلم انما عطفه علی من لم یغیر
 رفاه و انما یمن من لم یغیر من عطفه و انما یغیر من لم یغیر من عطفه و انما یغیر من لم یغیر من عطفه
 چه اندام مات و در نه تشریف تو بر بال کس کوه نیست ابر برادر سر کن تا ایمان و یقین از راه زهد
 و تقوی قویتر گردد تا علم و حکمت بفرزاید و انقواء الله و یفک الله و الا زیاده سری کن و یا از طایم خویش
 بیشتر مکش رحم الله امره عرف قدره و لم یغیر طوره شرف حوصه نظریستی و صلی محو که جام جم غنچه
 سود و قیاس بصیرت نعم ان شایه الموهبة الشیخ من ان یطیر الیه کفر طایر و سر اوق البصیرة الحجب
 من ان یوم حوله کفر با شرف شرف مجموع کفر من سحر و اندوس که نه هر کور در ده خواند نما و اند نه هر که
 چهره بر او زخمت و لری دانند نه هر که آینه زد و سکند زد و اند نه هر که با ریکتر زمو اچات نه هر که
 سر نه از شد قلند زد و اند این سخن که مذکور شد با متفلسفه و متصوفه و در این است و انما جی دلالت
 متکلمین و متفلسفان من عندین فهم طایفه فی تقلید از سر پرده اندا حقه فطره اصلا و هر کون شایه

بطور ابروت و توب ان مانع نباشند و از خود سخن چند سپوده تر نشسته نه طبعشان كند و كبر بغير تقليد
روند و نه توفيق نباشد كه بغير تحقيق نشوند مذهب بين ذالك لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
مردم كردند بگوهر كبر بغير خوار كرم و در مدرسه هر علم كه آموخته اند نه بغير بستر هم ولا يفتقروا به و بالجملة طابقه
واجب ملك مكوپند و قورعت و مملكتى نامند و فرقه وجود و موجود نام دارند و مع غرض را هر چه
خوش آيد و ما متعلقان كه مقتدان اهرست موصوفين و متابعان شمس ميسم سجان الله موكوم الله الله
مخوانيم و عبيد را عبيد و دانيم تا سجان الله كل من استمرات و الارض الا ان الله الرحمن عبيد انهم
و بگو از پیش خود نمى ترانيم و آنچه نشيده ايم مانع مكنيم و دين ميت كه در محكمات لطيف اين نفي
سخنان كه در میان طوائف من اول و اصطلاح ترك بر زبان ایشان متداولست بجز و از نسبت و بگو
متبهاات همه كس را ميسر بلكه مخصوص در كنين في العلم است و هم المقرون بجهل فاجعلوا التفسير المفسر
بالجرح و عالا يحيطو به ما رجب لدمير المؤمنين و وصف لنا ربنا لتزداد له جبا و به موقفة فغضب ثم صعد
و خطب خطبة جليلة ما فيها ما نظرايات است من فيها ذلك القرآن عليه من صفة قائم به و استغنى
بنور هدايته و ما تكلف الشيطان علمه تعالى عليك في الكتاب فرض و لا في سنة النبى وائمة الهدى
از به فكر على الله سبحانه فان ذلك ختم حق الله عليك و اعلم ان الراسخين في العلم هم الذين انشا
هم الله عن اقام الله المصروبة و ان الغيوب مازمو الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب
المحجوب قدح الله اعراضهم بالبحر عن تناول ما لم يحيطوا به علما و تمرزكم التمعن فيما لا يحيطون به البحث
عن كنهه روحا فاقصر على ذالك العذر و لا تقدر غفلة الله سبى نه على قدر عقلك فتكون من الهالكين
اشاره في كلامه به الا قوله عز و جبر يقول انما به كثر من عند ربنا و ما على الا به كثر من عند ربنا و ما على الا به كثر من عند ربنا

و القول

و القول فيما لا تعرف و انما بغيرها لا تكلف و مكنت عن طريق اذا حفت صلافة فان الكف عند
حيرة القدر خير من ركوب الالهال و ما في هذا الوقت و اعلم يا من ان احب ما انت
اخذه بالآخر و صبر تقوى الله و الاقتصار على ما اقرضه الله عليك و الاخذ بما مضى على القدر من
الكف و القاطن من اهرست نبئت فانهم لم يدعوا ان نظروا لانفسهم كما انت ناظر و كروا كما
انت متفكر ثم رة هم اخذ ذلك الى الاخذ بما عوفوا و الامراك عما لم يلقوا با حضرت امام حسين
خطيب مكنه تا با شمس ما چه رسد شمس حافظ اين اشياء و در طريق حيرتند و در بنود كوشيد خسته و
غلبت غرپ و قمر الله و سلامه عليه ما وحده من كيفة و لا حقيقة اصحاب من مثله و لا اياه عشرين سبعة
و لا وحده من اشارة اليه و نه و ما من السجدة ان الله علم عز و جبر علم انه يكون في اخر الزمان اقوام
متفقون فانزل الله قل هو الله احد و الايات عز سورة الحديد الا قوله عليهم بذات الصدور فمن رام
ورا ذالك فعلى ملك و قال الواجب اهدى كما و الله رضى ان يصفو الله بعظمته لم يقدر و اوامر الهال
بهر سر عالم تا دار الا لا و محب العلم للعلماء و القدرة للقادرين لكن غير توه با و كرم في ادق معانيه
حقوق مصنوع مشكلم مرد و الاكبر و لقد اقدر الصغار يتوهم ان الله ربنا نبين لانها كما لو يتوهم
ان عدوها لشهان لمن لا يكون له و ملكه احد العقل فيها يصفون الله تعالى و مكنى تكلموا في خلق الله
ولا تكلموا في الله لا يزداد صاحبه الا تحيرا و قد مر الفادق كيف اصغى بكيف و هو الذي كيف
الكيف حصره كيف اخوف الكيف با كيف لنا من الكيف و قد مر لا الله و الله ان ففقتوا الجدل
و ما العلم ان الله لا واجد و اعظم ان يبلغ كنه وصفه با و وصف برفعه و كفو عما سوى ذالك
و قيل يا اوصد الله ما لا يكون من مبدع عما في نظر ابراه ملك و من ترك اهرست نه ضل و من ترك

بعضی از صفات متعالیه که از خود و غیره و لا یکنی من غیره را بایت من و راهی الیه
 سبحانک انی کنت من الظالمین غفرانک انی لاجب الی انی انما جئت به لایزال من السماوات والارض عالم
 الغیب استباهه حقیقتاً مستطاباً من غیره لیکن ان صلتی و محبتی و حقانیت من رب العالمین لا یستطاب
 و بذاتک امرت و از امر الهی **مؤلفه** هر چه می بینیم بدو یا نشینیم هر چه می شنویم کفر یا نشینیم هر چه
 می بینیم تو چون روی خود چهار چرخ زویم از هر پیرانشیم پر تو حسن تو قیامت بر شیم از هر پیر
 از هر پیر ما رفت جز از نشیم در پس پرده پندار بر سر پردهیم خفته بودیم زهر کوی نوید از نشیم شربت لعل
 لب بو شقای دل ما بجست ما به سینه عطر نشیم روز ما بیکتر از دی ما به زبیر سر و دست خوش که
 به از با روز پیرانشیم در دل و دیده ما نور بخشی افروخت ما به نیروی بعین منظره از نشیم سر زدی
 حقایق جوهر پر دل آوریم بر سر لعل سخن ابر که بار نشیم کشت قیض ازین کوه سخن بهر بر و زبیر عیش
 بر سر کفر نشیم مولای مولای انت الذی تسربت بالالهوت الازلیة و تفرقت بالوحدة الالهیة
 السریة لغدت دون ویموبیک مسدود الزمان و قدرت عن وصف فیموبیک نقیصة الالهیة بحلیت
 لعلک من رقی البهجة و لعلک من رقی البهجة و لعلک من رقی البهجة و لعلک من رقی البهجة
 بکبریات و عزت افهم الخول عن استهلاک الالهات من نور ظهورک خدا و ظلم الانحور و اجبت
 عن نوافل العقول بالاساق ذالک النور زکات قلبی بالظلمة الیه فی پندار کبریات و الهه جیری و لم یحک
 اقدام العقول طعم عظمک محوی بهیات بهیات ما لا ذلک اسرار العبودیة و ادراک سجات
 جعل الربوبیة و ان لا اسرار اول النور و نیز سر اقامت جلال الهوت سبحانک سبحانک لا یجهر شانه
 علیک انت طاعتت عانتک و فوق ما یقول القائلون اعظم قلوبنا بنور هدایتک عن ورطت الفلک

ووفقاً

ووفقاً لغزاع **بج** خدمتک بالقدرة والاصنام غل البصائر بصائرنا بنور معرفت حضرت علی
 بعضی از صفات ابدال فیلوسوفی لنا من البهجة و البهجة و البهجة و البهجة و البهجة و البهجة و البهجة و البهجة
 و جبر و استقلال ما یبصر قیامت من هدایت و ملازمتک غایت الانشغال و تصدیق من غایت و اتقین
 منک بر سر لبس و در حضور و ارجح الیه نفوس من ذاهب الیه حاریر و فی غایت حب و حاریر
 و ارجح لن علم الهدایة و قسح عظم النور و اسح عظم النور و النور و النور و النور و النور و النور و النور و النور
 و اقرار الشریة و علم منک علی یون دواء طوبی و بصیر غایتنا و شفا مرض عبادنا و صلاح
 فی دود و زنا و ظهور دنس الغف و اجد حلیت شعرا و ذلک ما یجودک و ذلک ما یحسان
 یا من سبحانک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین هانت الرسل
 ضعیف مروض میدارد که ازین رساله صریح معلوم میشود که رساله و کتب که بر مذاق متغلفه یا مستوفذ از آن
 رفقه علیه باقیمت نه آن است که معتقدات و معارف صحیح خود را در آنجا درج فرموده باشد بلکه معتقد
 محض جمع و تلخیص اقوال آن فرق بهر پی بر تفسیر کسری صحیح از همه تفسیرات ابدال و فرزانان
 بکفر با تفسیق مؤلف را نباید نماید و از غرض که در او اعراض است و اخلاص شخص متوجه که آن فعل سر
 بهرات عالیار سر و کونک فایز از دیده دیوان غزلیات و مثنویها را و شکر است از معارف و حقایق
 حقیقه و ترقیات او بهرات و قرب غزله فرمود است اینست **نقشه** شدم که در راه الهوت که غم ندیده
 الهوت سحاب خمس بر مرغ باریه ز دل شستم کنه الهوت به کلام که با عشق بر بود دل و جان را چو
 الهوت رسد ز بال یوسف جان بر دل اندر نیای الهوت چو در تارین زلفش قدم و رخ فریدم
 چو ماه الهوت طریقت را حقیقت را بدیدم در آن زلف الهوت ره ایمان زلف زلف دیدم نهادم

که کمال نایب خود را که چه غایت است بر امر خود سوال نمود شیخ خود محمد بن یوسف کتبی نویسنده و غایت
 مع امره میگوید که این اوصاف محمد المشرقی بهما، الدین العلی عظم الله عنده دیدم در رویه در ایام
 توقیف در اصفهان که کوی زیارت مرعای امام و سید و مولای خود حضرت امام رضا ع و او بود قبله و ضعیف
 آن مشرقی و شیخ شیخ بن سید صبیح که شده و اموش نمود خواب را اتفاقا اتفاقا اینک بفرمان اوصاف
 بودند منزل نموده بودند در بقعه شیخ بنی رستم از جمله ملاقات آن اصحاب بعد از آنکه از شیخ را
 زیارت نمایند و همین که بقعه و ضعیف را دیدیم بنی طاهر آمد مرا خواست که دیده بودم و باعث زیارت افتاد و من
 بجلالت شیخ و سید جلیل القدر امیر ماسم انوار بر سر موقوف در ولایت جام قدس الشریعه و روحی
 داشت در اول کوشش شیخ صدر الدین علی العیون و بوی عظیم المشرقی که توفیق شد مسئله مدفون شد در ولایت
 جام در قرینه که اسم او خواجه است و بسیار جلالت و مکالمه او با مجذوبین با وحیات مرئوس است
 در هنگام که رسیدم بولایت روم گفتند بنی که در اینجا مجذوب است رستم بنزد او میبردیم او را شنیدیم
 او را چه او را دیده بودم و در ایام تحصیل علوم در تبریز بنی با کفتم میگویند بنی حدیثی گفت او بودم
 در مقام ثبوت بودم همیشه هرگاه صبح می نمود می کشید شکر مرا بخت رست و شکر بخت چپ بر خوانم
 روز پس روز کشف مرا چهره صندس از دیده مرا از جمیع اینها و بگویند که کور رحمة الله هر زمان
 که بگذرد از این خطابت را روان میشد گفت چشم او غزل ارشاد ماسم اولاد رحمة الله سر بلند بنی
 که داریم در سرم بودای اوست قیمت هر کس بعد است و الای اوست من زمانه مرید از طو
 موسی را خطاب این همه فریاد شستگان ز استغفای اوست بنده آن چشم خودم که از تنی
 در میان شهر در هر گوشه غوغای اوست ایدل اندر را عشق از خوردن غم غم مجوز مایه
 شدی

شادی عالم دولت غمهای اوست از نوشته ها مانده ماسم از نوشته ها ماسم لا جرم غمها عالم بن
 بنهای اوست و از گفته ها بنی که است خوش آنکه صدای جام و حدت در اوله خاطر بنی که
 آزاد بر منظر ملک نزد است امید بر پای غمها سر و دست نهاده و نیز او در بنی که در بنی که
 از سر و کار او از سر و رفت و در را با او کرد و مجوس کت بهای علم بر از هم بدرید و که غمها اگر در
 ووش از درم آمد آن مه لاله شتاب سیرش ندرم و روان شد شتاب کفتم که در کت بخوابم در
 گفت که برفت سحر اما در خواب و از خواب سوختی ز است قد صرفت المیزان فی حال بنده غمها
 ضایق المجر و غمها ملک الدام تسبیل است نه در راه جبر است و داخله الغلین یا بنده الذیم آنها
 ناراضات للعلیم ما نه صبا و مرغ الحیان و ع لکون و اختیار یا لیدمان ضعیف وقت العزم الا
 ما نه من غیر عصر ما نه تم ازل غمها رسم الموم ان غری ضعیف فی علم الرسوم علم بر سر بر سر
 مال نه از کیفیت حاصل نه حالت طبع را نه در کت بخند ماسم مولوی با و در اندر این کلام علم بود غیر
 علم غمها با بقرینس العیون شکر هر که بنده صدی ماه روز نام او از لوم این بنده بنویسید غمها ز مهر
 لطفان که نه انبیا بود بر استخوان که اوست غمها بود از عشق یا بنده شکر استغاثی شیطانی شکر دین علم
 دین خیالات صور فضله شیطان بود در آن حجر تو بغیر علم عشق اردل نه شکر استغاثی شیطانی شکر
 شرم بادت آنکه داری ای غلی شکر استغاثی شیطان در بنی سؤر بر طایس و سؤر بوعلی که
 شکر کفتم شکر مصلی با و ف و نه دوش آنکه در حوب و ده چه خوش میبخت از در طرب سینه خود را
 بر و صد چو کتن دل ازین آلوده که با پاک کن آنها القوم الذین المذنبه لکما حصلتوه و کونه
 فکرک ان کان فی غیر الحجب ماسم فی نشانه الا غمها نصیب ما غمها با آراج من لوم الغمها کل علم

لیس بخیر المعاد سابقا بکرمه از روز کرم بر بهانه ریز از جام قدم تا کند شقی پرده پند ارانم بچشم بپسند
 باران فرمودست ساخته دنیا طلب کرده غرق لذاته بلکه از جهه تنگی یا غش از لذات او و انداخته است
 طلب بکنند او را که بنال نماید او را از جهه مرد صراط که امید داشته باشد اعانت او را یا طاعت او که برسد
 از امانت او دنیا بگردد که بگوید دست بپیش نمی زند که گیرد دست ساخته بتجسس که نماند شد است
 زمان و اندر او مقصد و مقصودت برین شده است کسر که کسرت علم او و سپهرت جهل او پس پست شده
 مرتبه علم و اصحاب او و مندر رس شده است علامات او در میان طلب **فرب** طسبزه لک کوب شده
 پایش **فرب** زبده عارف و مبرقش بر جسته ساخته مصاحبه طوک محو خاص و عام است بلیغ فیه
 قدر رحمت است بجهت سپهر و واردات هموم خفیه باو که مطلع نیستند باین از آنها و نرسد نظر باین
 با و ازین جهت گفته اند حکما مصاحبه سلطان مشهور شدن شیر است همچو غنایه که خوش اوست لیکن
 پارکین اوست پس مغرور میشوند طوک بمشبه بجهت غلظت نمودن ظاهر احوال او و نظر نمایند بچشم
 باطن بر تفوق بال و سواد مال او و تقلب احوال او **فرب** آن خون گرفته که توسع آن نور رسیده اشرازی شده
 پنهان بگرم خورد ساخته ایها الطالب الأعز انما الکلف طاقه عقلک و غنائک لان شان **فرب** المکونه
 فوق مرتبت و شاکت غلظت انک اشک لک الامر المکرم و ان کفیک من الریح الخوم اذ
 لا طاقه لک شرب لک و لا قدرة لک لاقبالک على ملوک ملک المملک **پیت** جام یا قوت بپیش بپسند
 رسد عام الکفنه سفال و در و پند اندر خور است ثم اذا ترقت عن مرتبه العوام و صرت قربانی
 درجه اول البعابر و الذنهم ما تا کفیک من شراب اصحاب الرتبة الوسط و لا ترکک و ما غناها
 لا عطا لکن ما غناها في الجاب من ذلک لشراب و لا لیکن طامعاً فی الابرار و الذلک **فرب** به
 خواهر

خواهرش تا از خم برون ارم که در **فرب** آنچه در جام و بسو دارم مینماید است ساخته بهت فرجام اقدس
 فخر من نفی الامس على قلوب اصحاب العلاقی الذین یزید العواقی الذین یزید فتنه کثرت شام از جام
 و تجوی روح الحقیقه در مسمی شهاب هم فیه رکون فحان انفس من الاناس الجسائیه و نه عنوان بجهت الامتداد
 فی مهادی العیون و الیولانیة فیسول الی ملوک مملکت الزعم و یستول من نوم الغفلة عن المبدأ و المعاد
 لکن هذه النیة سیرم الزوال و خیر الاضغمدل فیالته سبق الی حصول جذبه الالهیه بمطاعتهم ازین عالم الزور
 و نظیره هم من ارجاس دار الفزور ثم انهم عند زوال غفلة النیة اللهیة و الغفلة بکثرت النیة اللهیة
 یودون الی الانسکاس فی ملک الاله و من فیتسول عن ذلک ملک الریغ المنال و بنادوی بان لهم
 بهذه المعنی ان كانوا من اصحاب الکفر **فرب** نیز روزی در خم دل اسفند شده از آن **فرب** ان اسطیج حسنه و لان
 مره و ک **فرب** ساخته اندر ذات الکائنات تنصیح و لیل و نهان را با فصیح لسان و تعظیفات او جهرا با بلع نیا
 لکن لا یفهم نصیحتها العیسر البلیه و لا تقدر من عظمها الامر الفاسع و یوشیه **فرب** طوک فوسر ایا این شقی خاشع
 که گفته اند که اصحاب پند در کوشند ساخته **فرب** که کم کون فی طلب لذات الغائبه الذین یوتیه و انت معرض
 عما یشیر السعادات الباقیه الاخریه فان کنت من اصحاب العقول و ارباب المعقول فاقنع کل یوم بتجزین
 و الکف منهنه ثبوتین لک لفظ من الیقین و یوم العینه بخف و ضیق هر جز دنیا که خور بپوشی
 معذور را که در طلب آن کوشی باقی جهان جوی نیز روزی در نهان تا عکر کافیه بدان نفوذ شیه ساخته او غارت
 جنود الضعف و مملکت القوی بالقرینه من الخلق و الا نزلوا ما لک رب التوفیق و لا تبال او اعدم الریق
 النفسی **فرب** مجنون نوبه اهر خرد یار نباشد غارت زده را تا فکد و کار نباشد ساخته من اعرض عن مطالعة
 العلوم الدینیة و صرف الوقت فی الفنون الفلسفیه فمعترب لیس حاله یقول عند شروق شمس غرق فی الاول

کجاست دلدار آید ز صد کجاست دلدار صد کز زده توبه ها نه شد شمره بزرگ آرض کار و دلدار نه
مضی فی غفلة عری کذلک یذهب الباقی اورکات و ناولها الایاها ان شراب عشق مر سوز
زرا از سر حق اگر نه دقایق شمع و تحقیقات شراب الایا ریج ان تمرر بهد الحرقه صوفی فبلغهم
تحتیة و بندهم بانوای و قدر انتم تعضتم عهدکم ظن بلا سب و ان ثابت ابداء عهد و بندت
بهائی خرقه خود را کراش خود مر سب جهان پر شد ز دود کفر و سوسوی و زرقانی مخسب فی الخوة
الغیة المبارکة التسمیة العلیة الفاطمة و قد کنت فیها کثیرا ما احدثت مع نفس الی طلبة العیبة فی کثرة
و عشية در خلوت اگر با خودم اندر کفر و عیسم بچون مکن که دارم مزاج زار صد کز حکایت طربناک
انجام با هر ذره ز خاک کور دلدار اول مقامه الانتباه و هو البقعة من سنة الغفلة ثم التوبة و هی
الرجوع الی الله بعد الایاغ ثم الورع والتقوی لکن درع اهل التوبة عن المحرمات و درع اصحاب الطریفة
عن الشهوات ثم التمسک به و هی تعدا ما صد عن الان پیسه و بین نفسه و پیسه و بین بنی نوعه ثم الادارة
و هی الرغبة فی غیر المرام مع الکد ثم ازهد و هو ترک الدنيا و حقیقة التبری عن غیر المولی ثم الغفر و هو
تخلیه القلب مما خلت منه البید و العیون عرفانه لا یقدر علی شئ ثم الصدق و هو استواء القلب بهدالطن
ثم النصیر و هو التقریر المکاره ثم القبر و هو ترک الشئ و فی النفس ثم الرضا و هو التلذذ فی بالی
ثم الاخلاص و هو اخراج القلب عن معاملة الخلق ثم التوکل و هو الاعتماد فی کل الامور علی الله سبحانه
مع العلم بان الخیر اختاره و مع یکنه اعانه در حبه زو بنیرم بعد چندین اشک و زجره دیر انداخت
اندیزد و نه دلم آمد چون تیرم زدی ای است کردم برادریم زدی وله ایضا رهتم از یکد رفوزانم
نه چیک این سینه بهد و خن رفت نه انم ان کلر خود رو چه رنگ بود و در مرغ هر چنی خطو

ادوار و مرغ تارچ فی کلین ابن منصور و کذا اجع علی بغداد و قیود و خیر و خطوطهم و یقول الله
من دمی فانه حرام و لم یزل یبذل ذلک و هم شیون خطوطهم و حلاله الحی و امر الله زده بنسید
اصحاب الشریط لیسر به الف سوطان مات و الا بفر به الف اخری ثم یقرب عنقه فله الیوز للشری
و قال له ان لم یست فاقطع بید و جلیه و جزا سه و احق جنته و لا تقبض و فستد اشعل و افرجه الی
بالبلاق یخرف قیوده و اجتمع علیه خفی کثیر و ضرب الف سوط غم یاده ثم قطع اطرافه و جریه
و احق جنته و نصب راسه عیجره و کثیره و من سواک روی توکل از خط سبز تو خیزه شکسته
طی همچو تو دلکش بزرگ شد هوش دلم غارت ابن عمره تو خیزه فاین بوم ما یه از دیدن بزرگ ارسل تو
درین در طمرن لاف صبور دی قدر تو هم بر سر این واقعه بزرگ فرخند شبر کوه که آن خسته و غویان
افسوس کنان لب به تبسم شکر آمیز از راه و غایر سر بالین مر آنده و زودی کرم گفت که اسوده بر حیز
از دیدن خوین سار قدم او کردم کهر شک من مغسب چون رفت دل کم نه ام گفت بهانه
خوش باش که من رفتم جان گفت که من نیز وله ایضا در از در نهایی بیجا نم یادمی آیه در غنایم
شربت دیدار آیه ز جام عشق او مستم ز بندم بگذرای ناصح نصیحت کوش که از ازل هشیار می بایه
بهانه بار و زید عشق اما جنونش را غمناکست زنجری ولی این یاری بایه و مکر احمد عی جویبار
و اصحاب اشرف اولیاء و انبیا و بعد این شکسته بسته چند بیت در بحر جنبت در میان عرب مشهور و معروفست
و در مابین شعرا و عجم غزلوف کجوا طماطر افترقا باب الله بهاء الدین الی الله رسیده است و فخر انقیات
جنون بر صفات حقانی مستحسان آن در بنده رجا و غنست که اهر سعاد کفاهم الله سر الاصداد و مرغ غن
بر آن نه نشند و در اصل صلیح محاسب آن کوشند و ابرهم الله و الاحوال و لا قوة الا بالله العلی اعظم فی الشیبه

میز رنده ان طین ای مرکز دایره امکان می زنده عالم کون مکان توشه جواهر ناسوتی خورشید مظهر
لاهوئی تکی زعلاقی جیست در چاه طبیعت خود مانی صد ملک زهر تو چشم بر آه ابروی صحر بر از چاه
تا دالی مهر وجود نوی سلطان سر زنده نوی در روز الست بیک گفت و امروز به سیر لاغنی زعفران
عالم عقیق دور بزغاری عالم حسن معزور از موطن اصحاب نیار می رسد پوسته بلبلو لعب دل نه انگشت روان
نرخ زندی الله الله تو چه سپردی یکدم بخود او چمن چه کسی بچه بسته دلی و بکانه نفس زمین خواب گه
بردار سر بر سر ز عالم دل خبر زین عظیم رنج عظیم خلد می جوی دوستی بدعا برادر و جوی یارب یارب
بزمی تو بصفت کلامی جوی یارب بنی و وصی و بتول یارب یارب بدو سطر رسول یارب یارب
زین عبادت بزکات بقوه علم رسیده یارب یارب یارب یارب یارب یارب یارب یارب یارب
اگر دین آن نام ضامن ابر حق یارب یارب یارب یارب یارب یارب یارب یارب یارب یارب یارب
به سادیت همه درین پروردگارین بنده عجم عاصی را دین غرق بحر معاصی را از زنده عداقی جسمانی و زنده و ساد
شیطنی لطف بنما و خلد مش کن و زاهد کرامت و خاش کن یارب یارب که بهمانه را مان سپرده کرد
هو الله را که بلبلو لعب غرض شده مصرف ناخوانده زلوع و فاکیرف زین غم بران که کفر است در دست
هو الله و کس زار است در شغل زخارف دینی و دین مانده بهر زار امل مفتون در محنت بنما بدل زار است
بش کرم که از کلامش زین پیشی مران ز در جهان بعبادت ساحت قرب رسان و ارسته و نیر و دلش
کن بر حلقه اهر خورش کن فی نسیجه النفس الاماره ای با صبا به پیام کسی چو بشهر خط کاران بری بگذر
بمجهت همی ران و ز نفس هوا ز خدا دوران و آنکه به بگو بهمانه زار آن نامه سیاه خط کردار کالی عمرت
که سپه تا چند بیات زنی تیشه تکی با نسی چهار کن ای عجم عاصی نامه سیاه شده عمر تو شفت همان سنی

وزاده الهو لعب مستی کجتم کمر چوبی بری با پا خود را دانده کسی درسی دینی زکات بفرما بر بندت
بطریق هدایتی بچید جوشی و احسن ز چند جز چند حاصل در راه خدا قدر نزدی بر لوج و رفی
نزدی مستی ز عداقی جسمانی روا شده و نیندانی از اهر عر و نیر سوند خورانشکته دلال و بند نشسته
چونکست شود ابرتر جز نیشته دل نه شود ابرتر ای ساقی با ده دودانی زارم ز عداقی جسمانی بکلیه عالم نورم بخش
بجز ز جام ظهورم بخش ز سر کلم بعد آشف این کلمه میاف هیولانی ذم می صرف غمخه فی العدم آشفته
الذین یتمون لم یلقوا فی العلم فیضه الا خروجه اراده بیلیم جی ز خورشید ز عجم حقیق بوسه کرم بکلیه بنویس
دل سرور حکمت ایامه در علم بوم چو دل است براد حجب اگر بر دیتی بیکد رگش در مینا حش انکال از دود
در ایضا حش ز مفاصلان مقصد بناب ز مصلح آن طالع در خواب راه نرودش رانش دل شادند ز
بش رانش محصول نه او محصل آن اجد افی و مفصل آن تا که ز شغلی شغل طبع و ز کلامه زهر و اهر
تا چند چو کتبای مانی بر سفره چو کین یونانه تا که بهر از شغف لیسنه مانده کلامه ابلس نور المومن و نود پنی
سوار از سطو تو به مبطبر سوزان جو که در مصاحبات با نپی ز شغلت او در حیات در راه طریقت او رو کن بنان
شریعت او خور کن کلام راه ندریب دونه نکست و آن مان نه نور و نپ نکست تا چند ز غفلات لانی دین
یاس و طلب بهم بانی زوار کدوت با نپ بشر بران ثبوت عقول غیبه و دلک نهاده بجز بادت بران
تا ای اجمادت و آن مکرده شد بهیلا صرف صورت کثرت از آن کثرت تصدیق چگون بهین توان
کانه رطلت برود و الوان علم که مطالبه اینست میدان که ز نسیه طین است تا چند دو کسبه پیش
نازی تا که بطله اش می نازی این علم دینی که ترا جانت فطرت فضا میریونانت خود کو چند
چو خرگوش لاری بر فطرت کسان تا چند ز غایت به دین حش گیش برهم چسب زنده ربط آن

کتاب او به پیشی بخت داده اند و به شریعت مصطفی در دل بطریق مرقوم نه بهره ز علم فروغ واصل
 شربت با دوا خدا و رسول ساقی ز کرم دوسه پیمان درده بهمانه دیوانه زان می که کند مساجد اکبر و عظیم
 کعبه سیر زان می که اگر زلف روزگار بجزر اندازد آن شودش روزگار از صفی خمار رود اثرش در قلم و خوش
 رسد خبرش **ربیع العباد فی العلم النافع فی العباد** امر مانده در مقصد اصحاب هر آنکه دماغ از باد غور و در علم
 رسوم کرده مانده تشنگی ز پی خواهان گزیده تا چند زنی ز ریاضی لطف تا که افسر هزار کراف زود ایش
 و فانی دی هرگز نبر بختی پی و ز جبر و مقادیر خطای جبر نفقت نشوین الین در روز پسین که رسد
 موعود ز سر ز عراف و رمادی بود زانکه می کند معونه نه بکشد عروس و نه مامونه در قبر بوقت نوال و جوار
 نفعی نه به تو بطلد لب زانکه ره نبری در مقصود فلسف و فلسف و خوس نابود از علم رسوم و پیچیده و اندر
 طبعش تا که پویه علم بطلب که ترا مانده سازد از علق جسد علم بطلب که بدل از دست سینه زنجیر او
 طور است علم که از آن چو نور محفوظ کرد و دل تو بوح محفوظ علم بطلب که کتا پیست یعنی دوست
 و خطا پیست علم که کن ز دست از دونه قنای باکت مانده علم بطلب که غایب راه نور سرازل
 کندت آگاه علم بطلب که جدا است چالیت تمام معانی است علم که می دلد را سب است
 نوزش ز چرخ ابواب است علم بطلب که گزاف نیست اجامیت و خلعت نیست علم که به به تو
 جان تو علم عشق ز غم بشنو عشق که خزان بود بر سر در راه ذرات وجود خاف تو نشسته
 محنت و رنج و اندر بغیر تو کلید کنج جز حلقه عشق کلج در کوش از عشق بود عشق بکوش علم که
 به خسته است در عشق او که علم است آن علم ز تفرقه بر مانده آن علم تر از تو بسنه آن علم
 ترا بر در بهر گزشت ک خفی و جلی بر هر آن علم ز چون و چرا خالیت سر حشمت آن علی عالیت

ساقی قدی

ساقی قدی رشتار است که بخشش به نذرش دست درده بهمانه دلمونه آن دل معبود جهان بسته
 تا که جاده به ننگند وین نموده لعل ز سر طغی **فی النور الی صلی الله علیه و آله** عشق جالوت غرور
 فی بحر صفات و احقر تو فی بسند الک قد و قنوا و لعل جالوت ماعرفوا میزان الفرقه و قنوا و لعل جالوت
 نوز قنم که پای نهد بی سر در راه طلب نین که ز کز نیند از نون لقا به از سر و سر را از بهر غر
 زلالک ماستر بوا و بغیر خیلک ماطر بوا صبهات جلدک لغتیم نعت و صفت تجسیم کم قد اجودکم
 قد ما تو اعظم فی النور روایات بطوبه لغتیم را لغتیم بشری طوبین لغتیم یارب یارب بهار آن غر
 تبار مانده را خطی ز صداقت این ده بوفیق ز غایت این ده باشد که نوز قنم نین آن نه اسم
 نه رسم و نه نام و نین **فی النور من انطیا و الله به الله و الله** اراده خلاصه غریب و بی گشته
 بهر و لغتیم ای دست ز جام هواد و لعل و لعل ز سر اسب خاص و پس زین پس خطیه پنا بیکل سر غایب
 کنه مباش از توبه بشوی کنه و خطا و ز توبه بکوی نوال و عطا نونید مباش از غفوا که ای حرم ملک
 سیاه که که کند تو ز غایت است غفود کرمش از غایت است غفوا که که پروان ز غایت است جوامان کنه
 فزون ز غایت است لیکن چندین در جرم میچ که مطلق صلی مانده به تا چند کنی این شیخی را تو بنفین بهتا
 زار و کوبه روز شب کنند وین توبه بر روز ذکر کنند عمرش بکشت بلیت عسی در توبه بهج و شکست مس
 اساقی دلکش فرخ فال دارم ز حیات هزار علل درده قد حشر شراب طهور بر مرغ بخت در غش سرور
 که کرفا ربم جالوت زین توبه است بدتر ز کنه سی ذاکر خاص بلند مقام آرزده دلم ز غایت
 زین ذکر حدیه فرخ اتوای غنا حیران زدلم بر دای میگو با ذوق و دل آگاه الله الله الله لایین
 ذکر ضعیف میایون فرخ وین نظم بیع بلند اختر در بحر غریب چو جلوه نمود در دای فرخ خنق کثور

وفاصله شیخ از برای او مقصد رسیدگان برسانه خدا را و نشان را بآن جناب بدستی که او کرم بخشنده است
و منقول است از شیخ نقلیه او که در شرح این قول که المراد بالعلم هنا العلم بالعلوم الدنیه و احکام الدنیه
و منضم است آنچه ترجمه او اینست که عالم کسی است که دانایان باشد بخدای تو و بکتاب و بکلیفیه طهارت و بکلیفیه
نفس که از علوم باطنی است بعد از آن گفته است که جناب پیغمبر و آن فرموده است که علم و ارشاد اینها
پس بدستی که انبیا میراث نمی بخشنند مجرد علم رسم را و غیر از آن علم که ذکر کرده شد که عالم اندکند و کتاب
او و بکلیفیه طهارت و بکلیفیه نفس و بکلیفیه شریعت اینها را بآنها بکلیفیه اینها بکلیفیه اینها
ترانه و بکلیفیه اینها بکلیفیه اینها بکلیفیه اینها بکلیفیه اینها بکلیفیه اینها بکلیفیه اینها
که حصر کرده است حق تعالی را در علم بر وجه عموم و این دلالت میکند بر اینکه علم که سبب قرب
بخدا و خشیت از غیر شوق علم نیست در حقیقت اثر ترجمه کلامه و یکی دیگر از آن که بر شیخ بزرگوار این
نقد است که از اعظم مجتهدین اثر عشره است مؤلف کتاب حمزه که شرح بر مختصر نافع حق تعالی
رساله نوشته است و در دیباچه او گفته است هذا کتاب مضمون العزله و الحول بسانه المتعاقبات من آل
الرسول علیهم السلام و سیمیه کتاب التخصیص و صفات العارفين و مداره علی ثلثه اقطاب القلب الاول
نصورا فنقول العزله هی الذی انقطعت الیه الله فی کف جبل او ظل مسجد او زاویه بیت و قدین لیل
الفار عن الناس و الوحشه من الخلق و الاستنباس بالحق و هو اعم من الاول و لا یتباین ذلک الا
لمن قوت نفسه علی بحر فضول الدنیا و متباینها و کانت نفسه و هواه من وراء غلظه کما هو معلوم
من اوصاف العارفين قد بعضهم لبعض الامراء و قد قال له سلیبی حاجتک اولی فقول هذا
و لا عجل ان هماسیه اکمال و من هماسیه من دالوا و قد غلبتها و غلبتک و ملکها و ملکک

مفاتیح این فصول علی وجه آخر

و قبل من النون

و قبل من النون المصغر منی یصلح الی العزله عن الخلق قد انقوت علی عزله فقلت قد فنی بصلح
طلب الزهد قد انکلت زاده اخی فقلت کربا من جمیع ما یشتغلک عن الله و مولی کثرت چون
مر باشد عزله قرار از مردم و اقبال نمودن بکلیف توایس با دام که طلب غایب کرد و از شهوات دنیا و غلبه
نمود از علایق که مستغرق به نیامی باشد ابقه من غلبه بکلیف توایس باشد که در راه که ماند و عجب است
از قرب وصول بلکه اینها باعث مصوب شدن لذت من جاده و عبادات می شوند و این جهت است که می بینیم که بعضی
ادامی می نمایند در پیک نمودن جامه از شیخ و بر طرف نمودن اثر چربی و غیره را از رویه تا بکلیف از برای این
الوان پس بکلیف بعضی مرسوم است بکلیف از برای اینها و بکلیف طبیب ابتدای نماید به پاهای که از جهت اخراج غلظت
و از آن نمودن اخلاط طهره پس مهارت نماید بعد از آن بکلیف می باشد موجب مرصع بدن و قوه اعضا
و مادام که خاله نباشد بدن از غلظت نفع نمرد و در اصلاح غذا و اوام که پاک کرده شود و در اصلاح
و جربه با ظاهر شود و در نور الوان و همچنین قلب و دام که پاک شود از حرص و صوره غضب و قضا و شهور
نمیشد هم از برای ثبات انوار الهیه بلکه صلاحت نه از برای خدق ربوبیت کما مرسل بکلیف اول
لکم کما یضطر المرئیس الی الطعام فلیکن به من شدة الوجع که کتب صاحب الدنیا لا یکنه بالبدنه و لا یجد
حلا و نه بکلیف اول لکم ان الذاب اذالم ترکب و لم تمسک نصبت و غیر خلقها کذلک القلب اذالم ترق
بذلک الموت و بنصب العبد و تفتش و تخطی و یمن اول لکم ان الرزق اذالم یترق بکلیف ان یكون
دعا اهل کذلک القلب عالم بخرقه الشهوات و ید شرب الطع او یغیرها النعم فکون اوعیه کما کور و ی
فیما اوحی الی داود علیه السلام قدر و انده اصحابک من اهل الشهوات فان القلب المتعلقه بشهوات الدنیا
غفلها محو عشر و نه احدث من الخلق طامشه حرم الله علیها الحکمة و تحتاج صاحبها الی ثلثه اشیا

الأول قطع الطمع عن الملق الثاني ان يبس على سرور و بلس بارسجانه الحسني في صفاتهم الثالث
الهمية بحسب لا يحجب الراغب في الدنيا ان يكره ان يدبر شيئا منها فبما مات نفسه وانبعث ارا
وانتفتحت سمواته فتجلى له ما قهره وما ولىها وحي هتهامه ذلك ثم نشر غدره ولقد كان رسول الله
حين يدخل احدى زوجاته فيجد على بابها السر وفيه الشهاب فيقول غيبه عن زمانه اذا نظرت الى ذكرك
الدنيا وزخارفها القطب الثاني في الاذن فيها والاحبار في ذلك لا تحصى كثرة فلقد ذكرنا مختصر الأدل
ما روى ابو عبد الله ابو عمير عن ابراهيم بن عبد الحميد عن الوليد بن مسيح ثم سمعت ابا عبد الله يقول لولا الموضع
الذي وضعني الله فيه لمسته ان اكون على راس جبل لا عرف الناس ولا اعرف مني يا ميتين
موت الثاني روى ابن مكي عن فضيل بن يار عن عبد الواحد بن محمد رالفه رثال قال قلت لابي جعفر عليه السلام
يا عبد الواحد ما يضرك او ما يضر رجلا اذا كان على الحق ما مال الناس ولو قالوا اجنون وما يضره
لو كان على راس جبل بعد الله حتى يحشر الموت الثالث روى فضيل بن يار عن ابي عبد الله قال
ما يضر المؤمن ان يكون منفردا عن الناس ولو على قلة جبل ما عاد ما خلف مرات الابع عنه عن
ابي جعفر ما يضر من عزه الله الحق ان يكون على قلة جبل من نبات الارض بحسبه الموت الى مس
روى ابن فضال عن رمانة بن مكرم عن عبد الله بن يعقوب ثم سمعت ابا عبد الله يقول لا يضر من كان
على هذا الامر ان لا يكون له ما يستغل به الا ابشود لا يا كهر الدم و رق ان وى روى ابن عباس عن النبي
قال الا اجر لكم نجر الناس منزلة انه رجس محسب بعنان في سيرة سيرة الله حتى يموت او يضره الا اجركم
بالذي يلبسه ما لو ايا به رسول الله صلى الله عليه وسلم بالانه قد يطرب ثم نقل المصنف رحمه الله عشرة روايات اخرى
كلها تدل على الاذن في العزلة وبعدها من القطب الثاني في نوايد ما وهر امور الأدل انها من تعاقب

ألا يعلم روى عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال لا يسخر العبد حقيقة الإيمان حتى يكون لا يعرف حب
إليه من أن يعرف حتى يكون قلة أنى أحب إليه من كثرته الثاني في السلامه على الرب فقه قبل من
استوحش من الوحدة واستأنس بالياس لم يعلم من الرب أن الشايع عبد الله بن فضل عن علي بن النعمان
عن يزيد بن حليفه عن عبد الله بن أبي نصر كرم الله وجهه أن يكون على قلة جليل حتى ينشئ إليه جوارحه
الناس أن من بعد الناس كان ثوابه في الله أن كثر يا شريك الرب الحمد من الحق وحفظ الدين
الرب منه روى عن ابن مسعود رحمه الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله أن الناس زمان لا يسلم لأذى دين
دينه الدم يغفر من أن ومن جرح لا يجرح لا يثقل بأثقاله قالوا ومن ذلك الزمان تروا ذلك لم تنل
المعبشة الله بمعاصي الله فعند ذلك قلت الغربة قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وآله أمرنا بالترويح قال بيا
ولكن إذا كان ذلك الزمان فملاك الرجل يحب إليه أبو به و إذا لم يكن له أبو ان فضيلة زوجته وولده
قال لم يكن له زوجة وولده فضيلة فراسته و جيرانه قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال يصرون بصديق
المعينة و يلقون ماله يطيق حتى يوردوا مواردا الملكة الثاني من أنها تفر الرض وتستر الفقه
وترفع ثقل المكانات ثم اولى العرفه براهب فقيل يا اهب لم تخليت من الدنيا وازمت الوحدة
فقال يا خير لو ذقت حلاوة الوحدة لانسيت بها من نكث فقال يا خير الوحدة راس العبادة ما شئت
الفكرة مقب يا اهب اقل ما يجد العبد من الوحدة من الراحة من مداراة الناس والسلامة من شرهم
ومع بعضهم حربت الناس متهمين سنة فما وجدت لها افساسا عورة ولا غفرا ذنبا فها سني
وسنة ولا وصلت اذا ما طعنت ولا امته اذا غضبت غضب ما لا تستغال بهؤلاء حتى كثير ان دس
السدة من انام الحق والوقوف فيهم واخذهم من تبعاتهم ولذا قيل ان كنت العفيدة في الجاهل

بجز در آورده بر سپهرات بشین سپردم بعد از آنکه بیضا که افت گشته و اهل بیت من از نظر ظاهر
 که مورد کینه و عداوت و دشمنی و اندیشه و دارند چنان طایفه متعصبه و متبرکه که این قبول بر سر سبزه را
 با آنکه اثرات بدست از بقیه آنی است اندک بحسب اظهار کلمات قدسیه حقه با سحران و امان
 و حکایان ممانه منعه از خارج ایشان را از اوطان و مبادرت بر قتل ایشان را عین صواب می باشد
 بعد از تحقیق چند منازع مختلفه از الهیات و وجوب عصمت این علیهم السلام که استحقاق حق تعالی
 اگر مستقر است در اثبات نبوت و در اینک منبر صواب می تصور بشود و از نظر این منافع و تقصیر
 موقوف بر ماضی لازم نیاید و حکم مکتوم نزد و در آنکه صاحب نفس قدر متصرف در امور عالم
 و صاحب مجوز باشد اما اینکه دین او پاینده باشد یا نباشد عقود و اثبات استقرت است و استدلال
 بودن عقود بر مطلب که موقوف است بر اخبار مجرب صادق تا بر قصد استدلال نیاید باین طریق که باین
 مطلب خبر در آنکه خبر صادق و جزو حق است پس این مطلب صحیح است پس رسید تصدیق نمودن باینکه باین
 حضرت در کلمات خدایه موجودات احوال اسم محمد مصطفی با پند و بهجت با سنده و خبر صحیح
 باشد موقوفه تا قائم البیاتی بعین ضم سحران هر دو شده پس آنحضرت بعد از تمام اینها باشد و بعد از آن
 چنان باشد پس دین مبین و منصفه متوجه زیرا که نسخ شریعت پیغمبری نشود مگر با رسولی پیغمبر دیگر
 و ثابت شده که بعد از او پیغمبر نیست و باینکه است که بقای دین در احکام شریعه بین انسانی بعد از تمام
 البیاتی و آن است که باینکه باینکه در کتاب یا در لوح محفوظ یا در علم الله تنها باشد باینکه دین
 هر پیغمبر حقیقت بقا در دین عبارت است از آنکه احکام آن در میان او و امت کلام او و بقا و بقا
 و منه اول باشد پس بعد از نبی که از امتان او باید باشد که در رسانیدن احکام دین خطا نکند
 چنان

چنانکه خطا نکند احکام دین تبدیل نیاید پس باید که آنکه از نبی معصوم باشد و عقود بر نقل او باشد
 که چه غیر معصوم که جایز انکسالات اعتماد در آن نیست و باید که صاحب نفس قدر متصرف باشد
 و آنکه از ائمه و جواهر آخر حال او را واجب است در مرتبه عصمت محفوظ بدارد و باید که عقود
 زمان باشد تا تفضل مفضل لازم نیاید که نزد عقود صحیح است که لایق نبی بعد از ظهور خود بر مبرهنه
 تحریری نماید که علای امت محمدیه اگر چه اتفاق دارند بر آنکه بعد از نبی باید اما هر خلیفه باشد
 در میان امت تا علم مسائل معصوم و مروج احکام دینی و دنیوی باشد و دین منبر را نشانه کند
 و باینکه دار و امان اختلاف نموده اند در آنکه استحقاق خلافت در کدام شخص از امتان خطا نکند
 مستحق باشد را بر صبر بر آن و در آنکه که خلیفه بر حق بعد از پیغمبر ۱۲ بوکر بن ابی قحافه است و بعد از وی
 عمر بن الخطاب و بعد از وی عثمان بن عفان و بعد از وی علی بن ابی طالب و بعد از وی زین العابدین
 بر حق و امام مطلق بعد از پیغمبر بعد از علی بن ابی طالب است و بعد از او امام حسن و بعد از وی
 امام حسین و بعد از وی امام زین العابدین و بعد از وی امام محمد باقر و بعد از وی امام جعفر صادق و بعد از وی امام موسی کاظم
 ثم عباس بن موسی و قائم محمد تقی ثم علی الحسین ثم الحسن ثم المهدی و الله اعلم بالحق و اگر چه اختلاف
 میان اهداف در تعیین خلیفه بسیار است اما بحسب اقوال معتبره و ارباب میان مذکورین مذکورین
 و در کتب هر دو فرقه برای اثبات دعای خویش اقوال و کلمات دل زایده از آن دیدیم که بخبر نقل
 آورده لیکن چون اقوال هر دو فرقه را پیش تا نون مقابله برام حکم نمود که خلیفه نبی انور است و باید
 که شهادت باشد در حالات علوی و نفسی و در حروف باید که صاحب نفس قدر متصرف باشد تا بحسب استدلال
 و آنکه از ائمه انوین تا آخر هر دو در عصمت باینکه و محفوظ ماند و قول او با احتمالات صحیح باشد

و این چنین است که چون از تنبع طعم متفق علیه و مختلف فیہ دانسته بودیم که کلمات علم و عمل امری است
 بحدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله را در مرتبه نفس خود دانسته چنانچه آیت مباهله بآن مطلق است
قال الله تعالى نفع ابائنا و ابنائنا و انفسنا و انفسكم و انفسكم و انفسكم و انفسكم
 از انصاف حضرت امیر علیه السلام است چنانچه مراد از ابائنا و ابنائنا و انفسنا و انفسكم و انفسكم و انفسكم و انفسكم
 و دانسته بودیم که نفوس سرشته ایشان قدس و علم ایشان لدنی بعدی که در حال کسبیه روح ام خود
 ماطه بنت اهد بودند چون حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله را امید بدین ماطه به اختیار از جابر میخواست چون
 از حقیقت آن استغفار نمودند همین می فرمود که هرگاه حضرت سید الشهدا را می بینم چنانچه تپ که در دم
 من است حرکت میکند در مقام نایب و چون حضرت از طرف دیگر حرکت میکند چنین مذکور است
 میکند که میدانم روی با نظرف که حضرت تبارک و تعالی را در کمال است و چه آنکه ایشان را از آن همه بزرگوارتر
 همین معجزه نشانه پس دانستم که ایشان را حالتی و مرتبه چنان متکشف بود در حالتی که تولد نیافته بودند و این
 از خواص نفس قدس است بخلاف خفا نشسته مذکوره چه ایشان با طاق مجربین اولین و آخرین شریک
 بودند و در تبارک و تعالی درستی و در امور که بحسب عقیده صحیح حرام است صرف نموده و بعد از آنکه
 در صد دین آمدند که بشفای ایمان شرف نشسته بجز قول جناب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و این ایمان
 میاورند و بتوحید الکریم نشسته و از ایشان بجز حاشیه و بعد از آنکه بجز حاشیه کردن نهادند و این
 آوردند و بعد از آنکه ایمان آوردند در امور دین غلظت کردند و اعتراف بر آن نمودند چنانکه حدیث
لو لا علی لصلی الله علیه و آله از آنست که کسر بیان نماید که در مجلس فرمودند از پنج مصطفی که استنداد
 نفوس ایشان در مرتبه بعضی اوصاف نامی که مرتبه حکم سلطنت است منصفان و بقراطه و عدل و انصاف و کرم

بهر بنده چه در کتب متفق علیه که نسبت بدانین بنده خود و حدت جناب قدس الله علیه دانسته و اینان
 آوردند و اصولاً بهر بزرگوارتر از این در مرتبه از این بزرگوارتر از این بزرگوارتر از این بزرگوارتر از این
 و جبر که مرتبه استنداد ایشان در مرتبه اوصاف نامی بود و در مرتبه اوصاف نامی که از چنانچه علم و عمل طریق
 ادلی باشد تا مرتبه حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله چنانچه در حدیث است و اینهم که حدیث جبرقی بعد از
بنی مطلق امیر المؤمنین علیه السلام است و بعد از این امام حسین علیه السلام است و بعد از این امام حسین علیه السلام است
 که در تحقیق صفت علم ایشان احدی ندارد و چون مصمم بشد متقی امر خلاف معنوی باشند
 و به وجود ایشان آنچه عرض از خلقت است که بقای دین خود است صورت نهند و پس از تقدیر
 باز رسم و تحقیق بپرستم و صاحب فو قات بلکه این دوازده امام را پیغمبر و از ده قطب نموده در باب
 ثبات و استوار و این باب بعد از توفیق قطب اول ایشان در بحر تحریف و کجاست تبلیغ
 حکم الکریم جناب حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در این بابی که بنود اگر چه صاحب مدارج عالم
 بود و عبارات ایشان را بجهت قیام و خواص با غلظت چنانچه دانستم تا شمس از منرات امیر المؤمنین علیه السلام
 که در عبارت ایشان معبر بقطب اول است معلوم کرد و حدیث قال و منها لقطب علی قدم فی ۴ سورة
 یس و هو احقر الاقطاب لکما جمیع الله له بین القورین الظاهره و الباطنه فکان حقیقه الله فی الظاهر
 بالسیف و فی الباطن بالهمة و لو کان ثمة قطب علی قدم محمد صلی الله علیه و آله لکان نه القطب الذی نه مائتة علی قدم
 محمد صلی الله علیه و آله نه القطب منازله عند الله علی عدد آیات نه سورة و القطب الذی نه مائتة علی قدم
 لکان امیر المؤمنین علی پیغمبر نه سورة براهه علی اهر که ده لکان نبی بها و بزرگوارتر
 علی ذلک فقال لا یبلغ القرآن عن الله احد علی اهر پیغمبر نه عیسی ۴ مائتة علی ۴ بزرگوارتر و حدیث

و امیر ترجیح میانه نداده و حضرت خورشید را از خود میسندند و او را در غم ملائکه تقدیر از آنکه تا خود را در مقام
 خواجه ایثار از امیر که غالب حضرت بود و ترجیح نداده و حضرت را بر نهیبش خود را در لیک چنانکه تحقق
 نتر صاحب جی بی غم است از فرقه ناجیه اثنا عشریه می بخت به ولایت جرجان از قیام الایام
 قدر کسار این فرقه به است و شیخ ولد ارشد لو مؤلف رساله کبری و صفوی در مطلق چنانکه
 فاضل فرقه است ۴۰ بر شیخ اوست و مؤید است به نقلی که صاحب نفی است و صاحب شریعت
 در فرارده اول گفته اند که سید مذکور در رکنان توفیق انحراف در ملک الهی بخواجه علاء الدین عطار
 یافته به است و نیاز و اخلاص تمام بخدا و دامن و دامن ایشان داشته و بار ملک است که تا معصیت
 شیخ زین الدین علی کمال که از شیخ نیز از است رسیدم از رخصت خدمت نمود و تا بصحبت خواجه علاء الدین عطار
 نه پستم خدا بر ایشان خفیف مودعی میداد که این سخن هم شایسته است به شیخ او چه احوال مسموع شده
 است که احدی از علما بشود مبدع بر تن غم به مملو است که این سخن را اقلید گفته است بخلاف عکس
 که جعفر از علی عامه بسبب صحبت با علما خفا مخوف شده میسندند و از آنکه والد بزرگوار شیخ بهاء الدین
 عامی رحمه الله فرموده است با علی از علی عامه که در ایام تحصیل رفیق و تربیت تحصیل بودم صحبت می نمود
 و مسئله امانت کلام و او را شیعه گردانیدیم و همچنین از رساله محقق دوانه هم ظاهر می شود که او هم
 در بد و ام از عامه به است بعد توفیق و عنایت الکرامت یافته شیعه گردیده است خلد ص
 در این استبعاد نیست بسیار اتفاق افتاده چنانکه بر شیخ نسبت اما عکس که شیعه سر شده باشد
 معلوم نیست و صاحب رشحات از فرزند خود خواجه عبد الله نقل کرده است که او گفته بوده است که خال
 خواجه ابراهیم میفرمود که در مدرسه ریگی تیمور بودم حضرت سید توفیق نیز آنجا بودند و در منزلت
 کوهگاه

سحرگاه پای کفش ملازمت حضرت خواجه علاء الدین عطار به رسد اولاد صاحب بهایه مراد از این
 همراه مراد و در پیر خورشید و حضرت و اجرت در آید و در کمال ملازمان حضرت خواب
 طبعیهای مختلف مراد و مولانا اند جانده از علم به است که هر دو انجمن حاضر می شدند چنانکه سحر را طبع
 آوردند بخاطر در گذشته است که در کرم مردم در پیش را این نوع خلقت است و چنانکه از خلقت نموده
 حضرت خواجه ابراهیم در شهر انداخته است فرمودند مولانا بهاء الدین طایف خوری که چنانچه حاصل شد
 ضرر نخواهد داشت و حضرت خواجه علاء الدین خدمت سید توفیق را بصحبت مولانا نظام الدین خواست
 زوجه به اند خدمت سید بهر نموده حضرت خواجه ملازمت مولانا نظام الدین را بسیار مر کرده از حضرت
 ایشان در اوقات ملاقات و محرم از ملازمت خواجه علاء الدین عطار ملکات به رقاء و ملازمان
 ایشان میفرستاده اند از آنکه یک مکتوب نوشته می نمود و ادعیت حضرت حق نمود و قدس سبانه از
 پناهنده کفرت قطب الدقراط محرم خطره قدس زین الدین بکمال المحققین و برمان المذنبین
 واقف الله سرار و قدوة الاحباب و مرشد القیدی و موضع الطریق طرارة علی العالمین و مرجع الطلوع المشرقی
 اعلم الله سبحانه امره و شأنه را بر سر کافه انام الایام العیام محدود و مبسوط دارد و این خواست از مقام
 معلوم مرفوع گردانیده و پس خواطر کمین خاصیت اندرگاه مستظهر بهر و مرتبه در جاتی است که در مقام
 پائین و شرف ملازمت عبته علیه بر حسن احوال میسر گردد و در احوال ظاهر و باطن موجب و نیست
 و اهتمام علی برم عزیزان است و در کتب بعدة الوافی نسبت ایشان و اولاد بهر علی ذلک می فرماید
 علی الاطلاق علی الخصوص و الخصوص نادره الدقائق کریم الشایع و الا حلق بیع الملة و الدین خواهر نظر حسن
 احسن الله لقائنا و احوالی بجا خدمت قبول فرمایند ملازمان سیده علیا و مبارزان میدان بقا

بر الهی مولانا صلیح الدین و آلین مولانا محمد بن ابی سعید با سیراخوان صفاء و عوارث مشتاقانه تا ملایمه و لطیف
 عظیم و در آنکه در کماله و تجلیه اشهر و افکاره من کلکات شمسات ضعیف و موفی امید دارد که کسب آن میرسد و شریف با خفا
 و ارادت بخدمت شیخ زین الدین و خواهر علی الدین عطا در رساله که مشتمل بر جزای احوالات سید المحققین و السالکین
 سید نعمه الله ولی فی بهمه هم نه لور است و در آنجا نوشته است در او مانده که بخواهد بکشد فقه الهی را به سیر از
 تشریف فرما آوردند و میرسد تشریف با سید نعمه الله و بیان ایشان بقوله که هر چند شیخ سعید است رفقه و عذرات که
 و در حالت معافه تر شیخ را فی حشره میرسد تشریف فرموده عجل لطلب الکرم متوجه است فقه الهی در ورقه الکر
 و از احوال بر کمالان باین عبارت مسموعه الله تعالی و رحمه الله علیه و ذلک فضل الله یبذل لکم ان شاء الله
 که در زمان امیر زاده و مرزا اسکندر بن علی شیخ این امیر میمور روز جمعه متفرقه شد که مرزا و صاحب سید نعمه الله و جناب
 میرسد تشریف فرما الله در قفصه مسجد متقی نیز از بهار جمع شوند سلطان تشریف فرما شده خواهر حافظه را از صدر
 سلطان که از قفصه میرسد تشریف فرما سجدی ده میرسد تشریف را بر دست راست سلطان کشته و احوال و خدای
 مشغول آمدن حضرت سید رحمانه بودند ناگاه آنحضرت از در باز در بزرگ باز نمودند و خدای تعالی
 و دستوی متوجه و متوجه شدند و میرسد تشریف از قفصه استعجاب فرمودند چندان از نامند که نزدیک بود میرسد
 تشریف زیر پای مردم بایستد و دو حضرت سید دست او را گرفته از میان مردم همراه قفصه در آمدند میرسد
 تشریف سجدی ده خود را بر پشت در دست چپ سلطان کشته خواهر حافظه گفت که چو اچنان اودید فرمودند که کار
 زوالات اولیا را نمیدانند و شرح مقاصد ان راه خاتم الملک المحقق فیض الله و الدین الطوس طرب نراه
 در شرح غلط تاسع اش رات که مستر بمقامات العارین است که در حق و اتمام در توضیح و تبیین مقامات
 فرموده و در پیاده رساله مستر و اوصاف الانشراح گفته است که محرز این رساله و مقرر این مقامه فی القوس

بعد از تحریر

بعد از تحریر که به که موصوم است با خلاق که به خلاق نامری که مشتمل بر بیان کیفیت اخلاق که به
 و بیست و سه مرتبه بر طریق حکم اندیشه نمود که محشری در بیان سیر اولیا و اهر پیش بر نامه و سلسله طریقت
 و طایبان حقیقت معنی بر قواعد عقلی و کیمی و معنی از دقایق نظری و عقلی که بمنزله لب ان فصاحت است
 و خدای تعالی ان فتح بشد مرتب گردانده است غافل بآن امر شوم از سبب کثرت تساؤل به اندازده معین فرمود
 و احوال آنچه در ضمیر بود از قوه بعضی دست نمیداد و آنکه حکم الهی انشراح و انشراح جهان طبعی و مرجع
 ایران محمد بن صاحب السعید بها الدین جو پسر روح الله با تمام آن اندیشه فغذ یافت و در این مختصر شیخ
 آن حقایق و ذرات آن دقایق وضع کرد و در هر باب آیتی از شریل عجب لایا به الی طبع من چون بیسود است
 حفظ به شرف دارد و بخواهد کرد و در آنرا اوصاف الانشراح نام نهاد آنرا سخن و آنچه این مختصر مشتمل بر آن خوا
 بود بشد نیست که هر کس در خود و احوال خود بگذر خوش را بغیر خویش بکنج داند و قیام ناقص بشد بخود چون
 از انصاف حق جز در شود در باطن او ثوبی بکشد به آید پس بکنج شود بجز کثر در طلب طبع و طریقت
 این حرکت رکوع خوانند و کسی که باین حرکت رغبت کند نشن جز در زمهری باشد اول آنچه در دست
 حرکت خرد است که بمنزله زاد و در احد است در حرکات ظاهر دوم از الله عوایق و قطع موانع که او را از
 باز دارد و سوم حرکت که بکماله آن از مبدء بمقصد رسند و آن سیر رکوع باشد و احوال ملک در آن حال
 چهارم حالت که در اثنای سیر رکوع از مبدء حرکت تا وصول بمقصد برود که در پنجم حالت که در رکوع
 اهر وصول را مانع شود نشن نهایت حرکت و عدم آن و انقضای رکوع که آن را درین موضع فناء
 و در توحید خوانند و هر یک از اینها مشتمل بر چند فصل اند نهایت حرکت که در این تفسیر نمود و مایه
 نشن منظر را در پیش باب ایراد کنیم و هر چه مشتمل بر نشن فصل اول باب که آن تا به آخر نباشد و در پی

والکرم العام وصلى الله على محمد وآله خير الانام انما الله له ضعف معروض میدارد که بدیهه اعتبار رواجیه در کتب
جناب طلبه راه خطه نام و پسین که آن بزرگوار با آن اعتبار صور معنوی و جدات قدر ظاهر و باطنی
بچراست ملا خطه و ملاقات و احترام شیخ صدیق الله بن را نموده است که در اتفاق افتاده که متعلم است به علم و میرید
نسبت برادر این نوع ملاقات و ادب را نموده باشد ازین کتب خطه قریب به علم اما بی چون شیخ فخر خرفه
و از جمله تحقیقات که آنرا عشریه بودن قطعیست فاضل تحقیق ابنه منیم بجز این و این ابد جمهور الله حارست که در آن
مصنف و شایع کتاب مستطاب بنیج البلیغ و نامنه مؤلف کتاب جلی است و این هر دو نسخه شریفه حقوی هستند
بر مطالبه مقاصد عرفانی کمالین و اولیای واصلین معنویت صاحب رساله که بخط الله این کتاب با نیز
نشد باشد و از فاضل معنوی متاخرین اکثر مایه بطریق انقیاد و ریاضت بهر اندیشه حق و ماضی تحقیق لا ینجی
مؤلف کتاب شادان الله نام نه شرح تجرید الکلام و کتاب که هر مرد و غیر آنها از سایر دین با یکدیگر محدود
است از حکمی ظاهر و کتاب که هر مرد که بغیر نوشته است و نموده است و هویت بر نه که صدور معلول
از علت عبارت است از تسلسل علت بر تبه و وجود معلول و نظوری لطور معلول و از بنی متفلسف شده است
وجود و با یکدیگر حقیقت واحد است سار و در جمیع موجودات و ماهیات ممکنات نیست مگر امور اعتبارات
و صفاتی موجودات بلکه مطلقا هر آن حقیقت واحد و انبجی که انی و معلول اند نه باید چه این هر دو فرع
انتم است و لا موجود الله واحد و هم این معنویت ممکنات و مد آنند که بر ریاضات و بی هدایت
که در میان این مهور است انشای این مکتب می شود و در آن آن بعمل متعارف توان که در جلد طوری
باید و درای طور عقد و آن مانده شدن سالک است از خود جمیع معقولات و موهومات فاضله علی الحکایت
و مقصور بر حقیقت است و توجیه باطن بعضی ضایع الکرم و ملاقات خداوند بزرگوار و بنوعی غیر مذکور
در خواطر

۱۱۷
در خواطر بهیچو خطه رنگند بلکه نفس در طوطی و منظر لیسو مفضل علی الله اگر در حلقه مدونست خطه بر این
بنیج بعد آن نور از انوار الهیه میزنند و ملوک از بواب ربانیه مطلع اند که با آن نور حقایق اینها چنانچه هست
مشاهده چنانکه بنور انوار محسوسات بصیری درک کرد و با جمیع خلق اعتقاد کرده ایم با ملک ان صدق
این دعوی نه بر بنوعی از کتب و سایر این طایفه مفهوم تواند شد چه این معنی کثرت و شرفیت و غرض
الکبر از کتب و نوشتن این معانی حقیقت آن بوده بلکه موقوفه اعتنا بر آن و که سالک مستعد ازین
لغوی حاصل تواند شد و تر غرض اخبار بر هر که موجب آتی اوقات صاحبان اذواق تواند شد و زمانه
که بطاهر احوال اربطایه معنوی و نور و الطرائف را نیز بر خود لازم نشمرند و اگر در میان اینها فیه بطلان
بپارنده بلکه تحقیق نیز بسیارند و این معنی فیه حقیقت که در آن بر حق میباشی بلکه حسن ظن با کلام
این قوم را بر خود لازم سازد شاید از برکت حسن ظن بهره مند گردی و موجب در یافتن غایت الهی
و انقیاد ابواب سعادت سرمدی گردد و باید دانست که مراد این از آن طوطی یعنی که در نورند و نور
از خارج بلکه همان نور است و حق و فی از در کلمات طبعیه و حسیه و خیالیه و وهمیه و چون آن لطفیه
و تخلیه بر بنیج صواب بعد از آنکه مرافض بر ریاضات علمی و معقده اعتقاد است حقه بهر بهر
همان نور بالقوه نوری شود بالعقد که آن نور بهر شیشه داده شود و همه چیز بقیه الله اللهم بنی اسما
و تلك المقام الکمال باخراجه عن هذا المنزل العانی الباطن و از ناقله من کلامه رهمه تصنیف موقوفی میلا
حق نیست که نورش به سلاک منحرف بنور بالقوه نیست که بعد از لطفیه با فاضله باشد بلکه نور خارجی
و داخل هر دو باشد و هر نحو چنانچه جناب حضرت سید اوصیا در بنیج البلاغه فرموده است و برق که لا
کثیر البرق و لا مع نوریت که سیر الازوال باشد که در مبداء امر از جهه سلاک معنوی و بعد از آن

انجونه از اجزای مصنوعات متعلق شود آن ذره که در وقت تخم ادم در قبضه قدرت چهره صبح
 زیت یافته و از تجلیات جبر و جلال ذوق تمام نفس لایم که در چون تخم که در زمین نشسته آن
 لطف در رحم نشسته خطاب رسد بکواکب سبعه یاره که هر چند لطف از غذا صیقل یافته و غذا خواه
 حیوانه و خواه نباته فرزند آباء اعدا کث و اتمات عناصر است اما در آن لطف ذره است که چهره ناز
 در لطف لطف و قدر پرورش یافته و ثمار که این اجرام عوی و هیولانی نور بخشیده ایم خفته خادم و کارکن
 او داده ایم ترجمه این معنی آخر غنیمت تو سار و ترخیص تمام است اکنون که هر یک هر نطفه که در
 سار فرق او کند زحل که شمس و زحل غنیمت است اولاد با یکی او تمام نماید و چون مزاج او
 بارد و بایس است لطف را از مقام لطف بقام علقه رساند چنانکه حق تو میفرماید که قلقة النطفة علقه
ذره و بعضی از محققان چنین است که چون لطف مرد و زن بهم رسد بر مثال کوی چهار طبقه در میان دم
 قرار گیرند سودا که از مادر خاک همراه اوست در میان افند و بگویم نتیجه باور آید بود برادر او محیط شود
 خون که از مادر هوا و باد و کلاه داشت هر دو در میان کبر و صغیر بر مثال کوه آتش بر او محیط شود
 چون آن چهار را خلط در رحم حاصل شود و هر یک در مرکز خود قرار گیرد افاض کواکب متواتر شود و
 که در این عنصر مضر بود بر تریب اعدا کث و انجم روی بظهور کند و معادن ظاهری چون چشم و گوش
 و دمان و دست و پا و معادن باطنی چون سده و جگر و دل و سایر اعضا ظاهری و باطنی چنانکه در
 شرح اعضا در کتب مطبوعه است تمام شود غنیمت است که آن را غنیمت البروج خوانند حق تعالی بطلعت
 او قسم یاد میکند که و اما ذات البروج دو است ختن آرد جلک آن طفل را محمد بنی خود سازد و با بر
رب العالمین روح نماید که آن را روح نباته خوانند و روح طبعی گویند و در او دردم و قوای طبعی چون
 غایبه

غایبه و جازیه و مالک و با صمد و دافعه و غیره در او بر می آید و نشود تا با لیدان انصاف باشد و چون
 طفل از راه کذراف غذا خواره شود جسم و روح بدین یکبار رسد کوی مطبوعه خوب ظاهر شده
 روشن تر ازین گویم بدانکه چون لطف بر دم افند و در مشق از جهت آنکه آب با طبع در دست آنکه
 بواسطه حرارت که در رحم است لطف لطف می رسد و اجزا غلیظ وی از اجزای لطیف از تمام لطف رو
 بر مرکز لطف می رسد و اجزای لطیف از تمام لطف رو محیط لطف می آید و باین سبب لطف چهار طبقه
 می شود و هر طبقه محیط تحت خود می شود یعنی آنکه غلیظت بود بر مرکز می رسد و در میان لطف قرار می گیرد و آنچه
 لطیف است رو محیط می آید و در سطح اعلای لطف مفرس از آنچه از سطح اعلای لطف متصل سطوح
 در لطیفی که از سطح علامات و آنچه بالای مرکز و مقصد هر یک است و غلیظت که از مرکز است باین سبب
 لطف چهار طبقه می شود مرکز را که در میان لطف است سودا می گویند و سودا سرد و خشک است طبعی خاک
 دارد لاجرم بجای خاک افتاد و آن طبقه را که بالای مرکز است و مقصد است بر مرکز محیط طبعی گویند
 و طبع سرد و تر است و طبع آب دارد لاجرم بجای آب افتاد و آن طبقه که بالای طبع است خون گویند
 و خون گرم و تر است و طبع هوا دارد لاجرم بجای هوا افتاد و آن طبقه که بالای خون است صغیر گویند
 و صغیر گرم و خشک است و طبع آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاد و آن جوهر که نامش لطف بود چهار
 عنصر و چهار طبقه شد و حق تعالی بقدرت با هر خود از جبر تا بدل رکنه بخوف آفریده آن خلط را
 در آن جوی رکن روان گرداند تا بحوض دل صغیری بر آید و در آن رکن فیض غنیمت اعدا کث
 متوجه نمیدان مولود شود و از میان دل رکن بزرگ میان تریب عیال آن مولود کشیده و چون بواسطه
 حرارت که در دست خون جوئی زنند و از دل بر آید که رکن متوجه دماغ گردد و آن روح حیوانه

بر هر کس خون سوار شده میل دماغ کند و در دماغ نیز رگ رقیق آفریده شده و چون آن خون بشمار
روح حیوانه بر هر کس غل سوار شده میل دماغ نیز رگ رقیق آفریده شده و چون آن خون بشمار روح
حیوانه بدماغ رسد تجزیه رگها را سقط کند و در هر رگ بعد از حوصله خود جوئے از آن خون در آن شو
بعرضت آید و بعضی بر رود و روح در رگها ساکن شود و کثرت با هر قوتی حرکت در آید و دست و پا
چپیدن گیرد و ازین تغیر چنین معلوم میشود که از غنا صریحه آن غنا اولی معادل ظهور کرد و روح
بنانه با و تعلق گرفت و با و تعلق گرفت روح حیوانه بجهول پوست و چون روح حیوانه ظاهر شد
که بحقیقت معشوق روح انسانی است که او را الطیفه ربانی میگوید نفس لعلی که با صلیح بعضی عبادت
از غش مجید است با غایت در آید نفس خردی که سر در لعلی که نیات است بآن روح حیوانه
تعلق سازد و از عالم قدس قدم در عالم بقا نهاد و این خواهد بود که این هر دو متکشف شود از ریاض نفس
بر روضه آفاق گذر کند و حال توالید این عالم از صیقله کماله طاعت بخوان و بدان که در آفاق چون
فیض کواکب سبعة و سموات بعنصر سیریه مولود اولی که آن را جودات میخوانند متولد شد و چون ماه
و جود قدم در دایره نبات نهاد و چون عالم نبات بذروه اعلی که آن تخر و صفت بر آن فیض ملکوتی
که آن کریمیت افتاد شد و عالم حیوان علی اختلاف طبقات ظهور کرد و چون ظهور بکسر رسید و حواس
ظاهر و باطنی او تمام شد نفس لعلی بخی در آمد و اول مرتبه انیت ظهور کرد و نفس با طاقه انیت که با طاقه
آن از سایر حیوانات ممتاز شود بجهول پوست و این نفس بر مشرب است که چون از رگها نرسد
خدا می شود عقول بر لعلی کند و چون آن عقل را بصفا خود باز کند از نه شایسته آن شود که گوشت که اول
ما خلق الله نوری است بر نهشت بر او بخی کند و او را خلقت را غایب ایان بخشد و در راه علم قدم نه
مرتبه

مرتبه علم ربانی برسد و روح اعظم که روح انسانی نیز میگوید بر او بخی کند و در راه روح وی ظاهر
کرد و داند عقل وی را روشن کرد و داند وجبات وی می شود و حقیقت روح انسانی از جایی غریبه
و بی بی غیر خود و او همیشه حاضر و محیط عالم است و چون کسی آید دل را صفا نماید و رگها را از دل بیرون
کرد دل بنور انسانی زنده و دانا شود و اگر صد هزار کس بپیرانه روح انسانی بپیر خود باشند و یکدیگر را از
روح انسانی کم نشود و زیادت کرد چنانکه آفتاب اگر صد هزار کس بپایند و خانه سازند و روزی در
قرار دهند بعد از روشن کند و شمع کلبه همه را روشن کند و اگر صد هزار خانه خواب شود از آفتاب هیچ کم نشود و زیادت
نکرد و چنانکه آفتاب اگر صد هزار کس بپایند و خانه سازند آفتاب بپیر خود باشد و ملک که این مقام
قدم در دایره ولایت نهاد و بالای مرتبه ولایت مرتبه نبوت است و بالای مرتبه نبوت رسالت است و بالای
رسالت مقام اولوالعزم است و بالای او مرتبه فاقیت است که عبادت از مرتبه سید المرسلین ص باشد
و بالاتر از او مقام منیت غزله مرئوس خاقانی قلم انچه رسید بر شلک لطیف بر غریب و کینه سپار
عجب در این مقام بشنود از ذوق شناخت آن راحت تمام بروحت رسد حضرت عزت جل جلاله
از ابتدای تکوین آدم چنین خبر میدهد که ولحد خلق الله ان من سلاله من طین میرا فریدم آدم را
از خلق انسان را ص صریح آنکه آب گل را در تربت علویات و غلیات طور البعد طور و مرتبه
بعد مرتبه طعام لذیذ و غده اشهر لطیف رسیدم چنانچه آیه انما صینا الما صبت ثم شققا الله شققا
فانبتنا منها حبنا و عنبنا و قصبنا و زیتونا و غده و حلالی عنبنا و ما کلمه و ابانت ما کلمه و لا نعلم به ان
انشارت میکند و چون ما کید لذیذ بچندین میا بخور پرورش یافته در احص صورت بودی رسید
و بر فوای و ما جملنا هم حید الا یا کلون الطعام آن را او ترسان دل کرد و کارکنان عالم نفس را

اشارت شد که طبایع و صفیات کار خود تمام کرده و این اندیشه متوجه و اطمینان یافته اند که این آثار را
 اکنون نوبت شاست که شایسته بصفت حقوقی نماید و چنانچه و با خود و افاضه که خدا را
 غایب اند هر یک بجهت خود مشغول شوند و پوست از مغز جدا کنند و لطیف را از کثیف دور دارند و لطیف
 آن که اخلاط اربعه عبارت از است و افاضه بکلی فرستد و مضار آن که روست است از راه کدو معین
 پروان اند از دوجون لطیف بکلی رسد نفیج دیگر باید و صفرا و خون و بلغم بود که در هر یک فواید بسیار
 است که حصول پیوند و افاضه آن اخلاط خون است بکلی و دیگر آن خون در عصاره غایب طبیعت نفیج
 در دفع مزاج فسیله چنانچه معارف و عوارف است از پروان گیرند و در پشت مرد و سینه زن قرار دهند
 و بعد از آن متقاضی مولده را برایشان کارنه و شخته محبت که حق تو میان مرد و زن بکرم عظیم آفریده
 که واصل بکنم موده و رفته بر سر ایشان شخته و فرستد تا بآن لطفه بزبان حال گوید که ای فاعله کائنات
 ازین منزل که ترا دارا قرار جای دیگر است سافرا و انصاف تقصیر با راده الله سلطان محبت کوس رحمت
 فزونی و علم مودت بر پای می کند آن دو لطفه از منزل است پدر و از سینه مادر متوجه رحم شوند
 و در غریبستان سست و ناریت رحم بهم رسند و چون هر دو از بعد و همایه بشنند دست توافقی در گردن
 تعاقب کنند و محبت و در و محبوب و در دو لکمی از پیش بردارند و بصفت لکمی موصوف شوند که کمال
 آن خلق الله از من لطفه اش به بنسلیه با زکات دیگر خطاب رسد با عذرت و این اکنون نوبت
 تربیت باری دیگر بنما افکار هر یکی از کواکب سیدیه را به یکی به تربیت آن مولود مشغول شوند و چون
 است ماه برآید نوبت دیگر ماه رسد اگر مولود متولد شود بزرگ و الله در ماه هشتم در تربیت تربیت
 حق تمام در آید و اگر درین ماه متولد شود غایب از نه ماهه چه رحمت و درخت است و طبیعت مرکب دارد
 و القوه ماه نهم

و القوه ماه نهم غالب و در تربیت شتری از منزل دهم در بدنه لطف بر نه ان سرای دنیا آید و در این
 منزل به حش و محبت و تربیت مادر و پدر روز بروز در جسم و جسمی میزند و حق تو هر روز او را
 طهری بخشد اول عطیته حش و منیع آن چنانکه فی الله که متولد شد در اثنای پستان و بطن و شیر و لبت
 بر فغان طهر آن با تعلیم معلم که او را می شنود و بعد از آن فوت دفع مضار در آن مولود به یاد و بولد
 چند که آن قوه تمیز میان پدر و مادر و دوست و دشمن و دفع و ضرر پیدا شود و چون به نصف سالگی رسد
 اش را شمع با دو و پدر و عمارت و عیار دارد که اکنون کارکنان آفاق و اخس در تربیت آن مولود
 گوشه را دهند و بچشم اندام تقصیر کردند شایسته تقصیر بکنند مرد هم بالقوه و هم بانسان و از هر دو هم علی و هم بانسان
 سبحان الله بارمانی که آسمان بدین عظمت بر نتوانست داشت بعنایت الله تعالی است ماه مودت
 که بر دارد و چون سن بدعت رسد الطافی الذی و عطف ناشناخته هر او را تربیت رسول الله در حیات
 کتاب الله حواله کند و خطاب اطلبوا العلم و لوبا الصیین کوش جان او رساند و او را از هر سبب غلبه
 جسمانی با علائقین روحانی و کلمات این سبب دعوت کند و وضع این آیات در حش که در حش
 سوی لا محاله کف براق عشق را در زیران کاش می ملازم باشد این در راه نگاه بوقت خلیق را است و نه
 اگر تولد در راه بهر ز معقولان و شباهت بهر و چون خطاب جسمی را ربی را فیه مرضیه کوش جان
 رسد روی ازین منزل به حش و سرای غفور بگرداند و روشنی نامده ایت بخش العجفی غر الدار
 الغور و الله بانه الله دار القوله و اهدوا لموت در موده دل بر لغز و در بر خواست و اسبق المودع منزل
 منزل باز پس مرده و کجرا که در آن منازل و مراحل برای کمال و تکمیل می بیند و بود بر مر دارد
 و صاحب و احوال کعبه بیت الحرام و حیدر لبت نه روز آرام می گیرد و نوبت قرار دایم است و در خود خفته

غشیت که در ازل برادر است که تا به مراد پیش است ای کبر هم که در هر صفت هم که در هر
 صیرفی ازین عبارت افزاست و لقد انما بنزاع در یافنی و دنی که مرید آخرین و معلوم بازین صفت
 و فتم المرسلین است که تا به برکت و توفیق و قد انما علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یقولون
 ایاتهم و یرتبه و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین و معلوم است که مقصود از این باب
 و رسالت هدایت است پس پس به توفیق و توفیق بحول الله و قوته برخواست و دست در فرات توبه و انابه
 زد و بطاعت توبه و توبه مسجد الله و جهنت و جهی للذی فطر السموات و الارض که در این جهان این
 مقدمات بر صحنه خراطه نقش گردید و وقت آن شد که تحقیق سیر سلوک معلوم کنیم از نو و کواره بر کفیه
 مسعود و عالم بهم آمیخته در خود باید غرزد و نکیر است که در الطوار عذر در کدام مقام الی مقام داری بنیان
 باید کرد اگر پرست ازو باید گذشت و حالت جوانه و استغفار قوی حیوانه که در الطوار غر خوشتر از آن منزل
 بنویسد و آورد و رفت جوانه بغافل سیر و رفت در این غر و در منزل جوانه هم عبور باید کرد و حالت
 طفولیت که همه امور و غفلت بود و ملاحظه کرد و از آنجا هم قدم باز پس رفت بشیر خوار که و فرودمانه که خود یاد
 آورد و به توفیق متوجه عالم که رحم مادر باشد باید شد و آن الطوار محقق که بیان کرده شد فراموش نکرد
 چون بان مرتبه که ملاقات جان و تن است که تم آن خلق آخر خیر برکت الله حسن الی الحق رسیده شود
 راه دور و غر و راه است که در پی جان می رود باید رفت و راه چپ که پستی می رود و زلف چپ که بسیار
 دور و راه است چه از مقام نکرنا العظام طایب است مصنف عود می باید به خود بتمام علفکی و اصد شده و با صلف
 رجوع می باید کرد و همچنین منزل خون و غر و نباتات و عناصر و افلاک بازمی باید اگر میسر راه دراز
 میشود در پی جان باید رفت و دانسته شد که جان لطیف است ربانی که از عالم علوی تا یزنده و او را از

جهنم حیات

چنگ حیات و عقارب باید غرض کرد و از چاه ظلمه بشری پرورک آورد **و** آخر از کج و کم گشت
 چراغ روشن آتش بود و مراد که خاکستر خویش و روزنه که از آنجا آمده باید شود و در کجی توقف نکرد
 بجهنم که ای حق غرض خوامید و از آن طاعتان شقایق عوارف و دقایق معارف بسیار چند و از آنجا متوجه
 روضه انوار خلقی الله نوری شد و در آن خرم زمین منزل بمنزل جهان اندر جهان مسرعت و در سر راه
 جان و قندیل روان مثل نور ایاان برافروخت و در پر تو شمشیر آن نور حجب از چهره جمال جهان
 آرای روح اعظم برداشت از خط خوش کنار بر خوان سر و جهان و ملک من نماند و از آن چشمه حیوان افقاع
 مالا مال آب زندگانی نوش کرد و در دست جوهر نرغاب ظهور کرد و در مرکز کز آنجایی را آموخت و
 بعد از آن غلبین کائنات را از پا پرورک آورد و بر خواست غلبه علفکی الله و الله الحق طی قدم در مقام
 عالیها و صفات الکرار آورد و در تربیه جویزه مع جذبات الحق توفیق علی العزیزین در آن ریاض خرامید
 و نمره طیه باقی اعدوت لعبادی الصالحین مالا عین رات و الا ان سمعت و لا خطر علی قلب احد **و** در این
 رخ جان فزایش در جام جهان ناری با لعل این هر الطاف به پایان با این مشت خاک همیا مرسته
 مع ذلک اوقات شریفه را ضایع میکند و فریب نفس و شیطان را محو و زوری از چنین سعادت می گذارد
 و بطلب سعادت ابدی و غایت سرمدی بر میخیزد و الله یا اودی المصلین و یا ارحم الراحمین اهدنا الصراط
 المستقیم و رحم الله تامل هذا التبیان سرکار از و کیستی بر آورده اند بچندین میانه بر پرورده اند بچندین فطرت
 بسال و شمار توی خویش را با بازی مدار چون این هر از جمله نهیده شده باید بکول مقوله و اگر از خواب
 غفلت بیدار کردید و بطاعت متوجه کعبه دل که قلب المؤمنان است که در آن است که در هر آن هم که بود و
 خوش است و فقه دل که در سر و خوش است تمام بر صدق صاحب میل کرد و از دلکات نفس که بجهنم

تو
و بود و از خانه دل در گنج
بعد از آن آنگاه را بر نور گنج
بر در دل منتظر بماند
لکن از غوغای غولان بسته راه
از دل خود هر گز غوغای عام
تا به خواب نهد آنجا معیوم
مان و بان مساحت بر لبان قش
خانه از غوغای نزدیکی غرق
حاجب در بان بر باریان
خانه را هم منت هم غرق
این ایست از آنکه میگوید
موسوم به طایفین و نقیضات
آفتاب از آنکه از آنکه از آنکه
صفا و خلوص
نور خنده

دل چو باشد صد چو خورشید جهان پیش آن چون ظلمت دیگر دان که چون جام است بر لب ز شراب
که ناری کان جبر ز کباب که مرآت است بهر رو بر آن که چون زلف سیاه تابدار که چون
لو کبش و بهر خنجر که در دماه خور حکم جبر دل چو باشد که رود و کاه شط که بحر کاه ماهی کاه و بط
کاه و سیر و سمنه که با کاه فل حضرت آن رهنا دل چو باشد آتشین کاه صد هزار آتش که در کاه کاه
دل چو باشد موبه بحر حیط دل چو باشد که مرکب بسط دل چو باشد همسط آتش و حی دل چو باشد سیریل و
و جدوی دل چو باشد کلمات دلبرم دل چو باشد بیل پستان کرم دل چو باشد طوبی و جنت حور
دل چو باشد موسی انوار طوره اندکی کر عشق مستی می کند نقد جسمش با دوستی می کند سر فرو مار و دیگر
معوق را بر سر رایت زنده طوق را منظر نور است جای دلبر با معین این خانه خاص خلد تو کونی
این سخن با این دل است که این دلت از منزل آب کدر است چمد کن تا دل به پی در مثال که آن دل
اول بود بعد از خیال کرد دل را تو وصفش بشنوی از دل خود خویش بیرون روی اصل پرست
جبرش و اگر کوش تا که دایه بکشد نفس خوش سرور از این دل آمد قبله کاه آن بود قلب بکشد آنکه
شاه مردان را اگر دانسته قلب ریخت برو و بسته آفتاب نشسته بس بی قیاس آن محو ز غم
و مباحش اندر هر کسی روز خسته صد هزاران را ضعیف معیانی بر همه عالم ضعیف **فصل چهارم در**
پان اطلو اسبع المانی ای روزه راه معارف دقیق خدا وای تویم بر صراط مستقیم بی بد آنکه فصل
تر این معارف هر از حضرت کبریا و دانستن اطلو اسبع المانی است بطریق عین الیقین نه بطریق
بلویش که اند علم الیقین گویند و این صغیف بعنوان اجزای چنانچه کلام محققان اختلاف نموده معروض می داریم
و ادبیت که باید دانسته شود چنانچه مکرر شده که خدا ای تو بقدره خود هر آنچه در آفاق خلق کرده و در

انان نغمه

انان نغمه را ده چنانچه فرموده است سزیم آیتنا فی الخلق و فی القسم حتی یبین از طریقی معنی
منوده ایم علامات خود را در آفاق و انفسهای ایشان تا که هر خواهر برای ایشان حق و اراده که در حق
تعلق گرفته در حد ریشیان سداوق اندک را که در احاطه تسخیر اوجیانه اند از راه جنسیت از خود را از
عالم علوی بسبوت از علم و اراده و مشیت و قضا و قدر که تعلق بخلق قرار در بر خاستن ایشان عالم
رسانده چنانچه مفرغ نماید که و کس ما القدر و الخوم محضات بامر الله الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین
و چون اوجیانه خواهد که اظهار نزول جنات خویش در خور قابلیت و ظرف حرکت از ذرات کائنات
که مرحت نموده که میفرماید که و از لن عز اسماء بقدره ما سکنه فی الارض و انما علی ذاب به لغا و رو
و قلبان خزان اهرار و دینه الوار غیر متناهی خود قرار داده و انسان است در بین آن سبب
و نیست در شهرستان و وجود انسان مگر یکی از آن خزانه چنانچه می فرماید جل جلاله ما جبر الله اجبر
من یقین فی جوده و چون آن خزانه را از انوار محرم ای نیازیت غیر اوست انداز باو نیست چنانچه
عارف شیرازی فرموده است که در معرفت که آید بهمان که راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم و وقتی تو
برای نشان و بزرگی ایشان و تزیین یقین در این خاکدان زمین دل صاحبان دل را خلق نمود چنانچه
میفرماید یوم لا یغفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم و دل را خانه خود و مردم را سر خویش
شده با آنکه منزله است از جا و مکان و در حدیث قدس لا یسعی ارضی و سمائی با یسعی منقلب لکن
و نفس انسان را من جمیع الهیات که بجزوره عالم صغیر است نمونه عالم کبر را دانید و تمام اندک و انوار
بقدره کاه پنهان کرد و همچنانکه در عالم کبر بصورت صفت غف که بهتیار برود و کس که
آورده و هر غلکی از اندک بر کنی از نوریت و این رنگ آمیزی بسبب قرب و بعد این اندک بکدام

تو
و بود و از خانه دل در گنج
بعد از آن آنگاه را بر نور گنج
بر در دل منتظر بماند
لکن از غوغای غولان بسته راه
از دل خود هر گز غوغای عام
تا به خواب نهد آنجا معیوم
مان و بان مساحت بر لبان قش
خانه از غوغای نزدیکی غرق
حاجب در بان بر باریان
خانه را هم منت هم غرق
این ایست از آنکه میگوید
موسوم به طایفین و نقیضات
آفتاب از آنکه از آنکه از آنکه
صفا و خلوص
نور خنده

نموده و همچنین است روشنی در عالم باطن و چنانکه آفتاب بر جزایه متولد نموده می نماید و زجابر از شمع
 آفتاب نور یابد بالوان مختلفه خود و بر اعلیه قایم به عکس اندازد و آفتاب جبروت تبعاع حکومت بر اهل
 انشقاق افکند و کواکب می نماید و از افکند و کواکب بر طبقات مخصوصه هر کدام از کواکب بالوان
 متولد عکس می اندازد و همچنین روشنی در عالم باطن این از اطوار سبعه پس بحقیقت این عالم صورت
 عنوانیت از عالم باطن این که عالم معنی است چنانچه جناب پیغمبر فرموده است که الظاهر مظهر
بالباطن و چون حق متعالی خواهد که این را از جلوه گری هر دو عالم جزو کند و دیده دل او را گشاید تا با حق
 نماید آنچه را که از او غایب است چنانچه در حدیث وارد است که اذا اراد الله بعد خیر ارفع غیره
 نیست به بهای کمال غایب است پس حاصل می شود و سبب آن می باشد موقوف نفس او که مقدمه معرفت است
 و بر می آید و در حق هر چند در نظر خدای تعالی پست نماید و شمه از کیفیت مقصود او نیست که پستان
 و او اینست که بدو عالم مظهر غایت الکبریت باعث اخلاص و دوستی بدوستان ضایع شود و قوت
 آن باعث معنویت طالب بر صحبت و خدمت این مرتبه و از مقتضیات طبعه حیوان و مشتهات طبعه
 نفس غریزی میگرداند و بموجب توبه الی الله توبه از جمیع منتهای هر دو عالم بر می آید و در او از قوت و قوه خود
 بمقتضای مودت اهل ان توبه او را پسرون آید کمالیت پس بدی الغافل خود را بصاحب کمال رسد و از حقیقت
 بگردید یا بوج کبریا و از امکان ناموت بکمال جبروت و ولایت رساند و این طریق تربیت حکم الکبریت
 چنان است که نفس طالب مرتبه را بعد از نظر ثوب و بدن از غلبه معصیت بآب توبه و زانیه پدید آید
 ششم ملک نشو و نش به و معاینه که ذکر اسم از کمال حسنی الهیت از تعلیق صاحب اجاره بدست آید و
 و با تمام تمام متوجه شود چنانچه فرموده اند یا فرخ اسم دوا و ذکر شفا و سحر باعث وصول بمقصود است
 و ملک بنور

و ملک بنور و ضوای بعضی الکبریت که یکی از اوزار اربعه عرض عظم است و آن مرتبه را در زمان طور اطل
 گویند و چون شدنی آفرینش جادوت و شدنی هر چیزی بقدرش رسد پس جادو عالم روحانیت
 نزدیک است از حیوان و نبات پس شروع ترقی انسان که ترقی از حیوان است و نبات تا مشهور شود
 که قرب عالم جبروت و علامه ترقی کننده در طور اول دل آن باشد که بعد از قوه جذب و کونک پس نفس
 تحصیل آن شجره که نور این است در دل غایب و پیکر او را فرزند و حواش را از پریشانی بی پروایی بجمیع
 درونی میبرد و باعث از دنیا دور شود و فرشتش شود و صحبت دنیا و غشینی اهلش بر دل او سر دارد
 و بر هر کس که پسته کند و زبانی صادق او پیشتر از چیز بایست که بنار نشو و نور آفتاب و مایل نسبت از
 و چون نفرت از دنیا و اهلش بر دل پیدا شود در خلوت نهان پای عزالت به امان توکل چیده و بصورت
 و ذکر حق متعالی مشغول گردد و لیکن چون این امر برای او کمالی شده مستقیم بر آن حالات شود و چون آن
 نمره عبادت او که نور این است بسبب دنیا و عقیدت و صدق و یقین در حقیقت تحصیل خود و در او عالم
 و حرارت نفس روی با صغریت نهاد و بکبر سید بطور دوم آید و میل او به بر مایل که در دو عالم
 حالاتش بعبادت و ذکر پسته باشد و علامت نفس آماره او را مسلم گردد و در کسرت خود کوشش نماید و در
 او از پس آینه دل نظر گردد و در فرق میان دوست و دشمن بجد دیدن بسیار کوشش نماید چون به نیق
 استوار گردد و خوارق عادات در عالم رویا پسته در آینه خویش می بیند نماید مانند پدید بر هواد
 که نشن از آب و شتر از چیز بای که بر او کشف می شود و آنچه نیست که بهو است و در مشهور و زید و بار
 و حرکت در خفا از نیم و مرغی خوش الحان و مطربان خوش آواز از نفس خست با خلق و میمنتی
 و سحر و بهر لطف است و تا بصفت شیطانه گرفتار باشد اما بهت هرگاه که از صفات شیطانه بر آید

و جود و ساحت و جان و لطف و عطی و مروت و دعا و محبت و رفیق و شفقت و غفور و رحمت و تواضع و علم
و صبا و ثبات و ورع و تقوی و عبادت و طاعت و غیره متصف گردد و چون دل به این صفات محو شود
را در بصیرت و از آنکس آنکه زینک اغیار و کورست و علقه و عوایق از آینه دل زدوده شود و انواع روح
وصفا و نور و صبا و روی نماید از خلق حمیده حیثا و اوصاف پسندیده اصلا در صور معدنیات شریفه
و جواهر نفیسه دیده شود مثلاً اگر نوره پند صفت صدق باشد و زور اخلاص و مروت و اراده حقایق توحید و شایسته
نوره ملکوت روح و شہرت و زور و عمار و ملکین و عزت باشد و شمع اثر نور شریعت باشد و چراغ اثر نور طریقت
یا در لباس محسوسات علوی نوری مانند شهاب نواخت و ماه و کواکب دیده شود و آن نور منور به حسب
قابلیت و استعداد سالک و وقت و صنف و مزاج و تحت کون و دماغ و حضور و غیور و نور و ظلمت و کثرت
و صغر و عظم متفاوت نماید و چون سالک این صفات و نور پسند نور طاعات و عبادات و خلق و صفات
مرصیہ مشایخه نماید مانند نور وضو و نور نماز و نور ذکر و نور روزه و نور حج و نور کعبه و نور تکیه
و نور سایر عبادات و نور ارادت و نور انابت و نور زهد و نور توکل و نور قناعت و نور صبر و نور ثبات
و نور ذوق و نور عشق و نور محبت و نور سایر اخلاق و صفات روحانی هر نور یکی یک صفت و خصوصیتی
مقتضی از نور دیگر دیده شود و در این طور عبادات سالک به حفظ آنچه جز آنکه محقق بود در عالم نیست و بجهت معتدی
شدن از مایه معنوی بسبب جمیع اشیای آن بدن مستغنی از عذاب عنصری و غیر صفات هر لفظ مبرکات
و جودش نماید و عجز او را میسر گردد و چون دل از ملک کفر و ضلالت رمدیه بجمیة ایمان و معرفت رسید
و مرض نفیاق و شقاق بصحت صلح و دوام مبدل شود و از خواست غفلت بسبب موانع قبل ان غفلت و استغناء
باید و از عجز محبت دنیا بصیرت ارادت اولیا و پیغمبر صلح دنیا و وصول بایه و پیغمبر غفور از کونین

و غایت

و رعایت ادا و رعایت نهائات معنوی پروران آورد و از کبر و غرور و برهبر آتش بپوشید و از کبر و غرور
بجمله و صفات زنی و دشمنان و اینگونه بین طور استیلا و استعجاب و این طریقی و جواب این طور بطور چهارم
و اورا از آن در طریقت بخت و آینه اورا بر کمال نور کبر و کبر او دیده و دلش از بهر و دلش پر از نور
در پیش نظر آن سالک شد سالک چنان دانند که آنچه دیده است اگر کمال طریقت باشد کمال و خواب دیده است
چنانکه سالکی در این حال گفته است که هر وقت است که آینه بزرگ الایم پس کمالی خوشتر از بزرگ الایم و در حوز
هم صبر خفای تو هم آن کمالی که خفای بچشم الایم و اگر از کوشش و بجای ده و با بانه بجهت حق نمودن سر و کرات
ز غم زمین گردد که امانت تو را در خود نماند و این نور غنی و این دعوی ضعیف است از آنکه امانت
کمال در نزد موصوف مفرق از کمال واجب العظم است و بهر اجازة این بیان به ادب و جرات بجهت این بیان
چو این که مثل کماله بوی کمال این است و پروردگار این که مثل بخت این کماله که بوی کماله در حق این
پس خارق عادات از عجز این که کمال نباشد و اشیای او را نیز عجز نباشد و این مقام حد و مظهر است
و مقام مادی این سپر کعبه حقیقت و نور منور و اسیر تیر بخت بخت و از برای غیر اهرت است و بسبب
رباضت صفات میسر است لیکن اشیای از صفات طلب کمال است به به لطف و به به بخت از بخت
اعز و و این را طور دل نخواهد بود و سیر این در مقام نفس باشد و بمقام دلی بزمند و خوار عادات
ایشان بصفتی بدست نه بصفتی طلب چون نمود صورت و در آن غیر مظهر و خطرات بسیار است
از آنکه مظهر مظهر بدیده قلب او نوری که مشبه است به نور حقیق و سالک است که در این مقام میثاق و ترقی
نمیکند بلکه به روحی بزرگ منور و داخل هر کسند و این نور و شوق نیست که هر غلظی را که سعی در صفت
کار او نمایند و روشن گردد و ملک شایه در آن پدید شود و می توان آینه که در آن جسم و دراز از اشیای ملک

سببی که کرد و نقطه بود پانصد و در حدیث و ادب است که دل را دو نقطه است یکی ایمن و یکی اورد و هر یک را
 ملکان تزیید و نقص است یکی با غایت و یکی با عکس است و استیلا هر یک بدیگری نیست پس اگر
 اورد استیلا و ایمن را پست نیند صاحب آن قلب را زد و او را ایمن منوی شد مؤمن حقیقی کرد
 و چون سالک در این صراط مستقیم به سیر رسد صاحب ولایت ازین طور گذشت خود را بوسط دایره نصف
 النهار حد مشترک رسانید و میر فخری نقل نمود از مقام استقامت گذشت و فروتنی اختیار نمود و ابتدا
 سیر فی الله است بیقین که دل را از خطر بگذشت رسانید و بتمام عبودیت حقیقی رسانید و چون سالک بدین
 مقام نایل گشت ممکن کرد و گفت که او را دروغ نایب و عجیب از پیش نظر او بر خیزد و یقین به آفت او را
 حاصل کرد و حرکت تو اجد و وجه که حرکت به اختیار است از دروغ که در حقیقت عذر فرموده است
 و منضم را از غایت او در دل می آید بعد از آن این آینه نازل نمیدانم چه شد مطرب با سپارد و یکم کجاست
 تا رزاقان معاص و وجد صاحب دل نمیدانم چه شد و از آن مستی او را رجوع به تبار در دهند و نیست
 نوین بعد از نعلین و آن که از آن مراد خوانده بند که حق او را علم کرد و این مقام را عذر مالک و سرور آن
 تا به طور پیچ گویند و نور سبز مشهود دیده روح سالک که در ب حقیقی آن بنده را تا بل خطاب و نام
 عبد الله گردانیده قد قامت معنر او را چون سر و پستان هدایت است نماید و فخر طلب حقیقت او را پر بار
 گردانیده بر پای دارند و بصورت حقیقت حاضر گردانیده و انصاف به صورت معنوق و زلوة لغای با بهار است
 محبوب با بوسه طلق با هر استحقاق رسانند و بیکر معنوی او را بشی حجه منور و مزین با نوار حقیقت گردانیده
 و عاشق بوسه طلق بوسه معنوق رسد و ایزاعنا حقیقت با صطیح و خوطور نسیم گویند و چون عاشق
 در این نایب معنوق چیز منظور شود که بنده معنوق چنانکه خود را خود عشق مرخص و غیر خود

بجیری

چیزی نشناخت و در این مقام نور خود مشهود به ظاهر است نسبت باقی بجز خفا که شمع آفتاب و دیده را
 حیره و ضعیف و تاریک میگرداند و تجلی نور الهی و جواهر طریقه دیده و عطر را تا رایت مبارک و در مقام
 ظهور آن نور عطر کل المحدث از افق انوار العظیم لم یبق له از در غایت آید عدم متوار و شمع و چنانکه غایت
 قریب غایت با دیده ظاهر است بر یکی بهر عدم ادراک مبهر میگردانست با دیده باطن معین نیز معین
 حکم دارد و چون سالک راه الکبر الاله از مراتب انوارها و صفاته عبور نمود و مستعد شد و جویای علی
 را دید آن نور تجلی برکت یا متمسک گردد و از غایت نزدیک و سالک را کجاست و حال حاصل شده است
 دیده بصیرت تا رایت میخواند از در آن ماضی میگرداند و محرمی با کزوی تو بوم ولی چه بود و جانم چو دیده روبرو تو
 طاعت ز دست رفته و چون از غایت نزدیک تا رایت در دیده میاید و او را آن میماند فرموده است بسیار که بهر آن نور
 ذلت بتاریک در آن آب حیات بسیار و بر یکی ملک معز است بر سر سار که در مراتب مشاهدات ارباب
 گفته شود در دیده بصیرت سالک میاید و ذرات است که از غایت نزدیک تا رایت در بصیرت او پیدا شود
 در درون آن تاریکی که محقق فاست آب حیات بقا به که موجب حیات سرمدیت چنان است که هر که
 نه بدین مقام جاکرد و معنوی قلندر خطا کرد این محقق است الحق است سواد و بطلانی شمشیر فنا
 در این نیامت آن نور سبز در مقام است طاعت تو بر برز و این سرچشمه کفر خیزد اینها و باید دانست
 که مراد باین فایده اولیا را بحسب حال دست میدهد نه آن فانی علمیت که جماعت عارفان را از راه
 نشود و حال نه حاصلست با جویای علی و صفت ایشان ای که اندر چشمه نور است جان تو چه دانست
 خط معجون و ذرات حق است که اظهرا بر تیرت زو طایفه که از افق ایمان حاله موجب یابد و ستر
 و خفا میگرد و بکشف و شنید اطلع بآن غرض آن یافت هر که غرق بحدودت شد خبر دارد از راه دور نه

حال با چه دانه هر که او بر حلت و در بیخ فانی در درک ادراک نور غرمانه و از غایت آثار
معمور و قرب نور غرمانه و مبهر و بصیرت نیز غرمانه و نور سیه که از غایط اذراط قربت قبض نور بر مرکب
و بصیرت در آثار ادراک می شود زیرا که چنانچه غایت ظلمت و اذراط موجب خفا و عدم ظهور می شود چنانچه
نوریت و اذراط قرب موجب خفا می شود و نور حق و ظلمت محض هرگز می شود و آنچه مرئی می شود نور غلوط ظلمت است
که تمام بصفات و ظهور که نسبت به مخلوقات و نسبت به عالم اها و صفاته است و الله صمد و هو ابدی
باب ط صر فیه هرگاه که فایده کثرات بنهایت ظلمت اصحا خود که عدست گردند و چه شعور و ادراک
شود نظر بکند در کین جابر نظر نیست زیرا که نظر امر نسبت و تشبیهی که از نظر و منظور است و مطلبه و این تمام نظریات
چه آنجا مرتبه فنا و محو تعینت و رفع اثبیت است و ظهور وحدت طه قیت چنانکه از جمیع صفات صبی العلم
و لکویه متخلی که در فانی الله که نزد حقان هند اول معارف است عبارت از چنین خوبیت و چون
بیجا و بهانه برسد اول بشر ف علم و حیات مشرف که در پشته و طوفانی و صورت و نور الله نور پرست و به نهایت
باشند و خود را در این تمام بصفات الهی متصف بینه از من را نه فخر را الهی که حق گفته به و نفس طایف
طه دم الله بر این معنی است که حضرت محمد علیه و علیها آله و سلم در سوره وادی این نور بقی می باشد
و در سوره در آن حین که مظهر تجلی بودند انداء الله ان الله رب العالمین شنود این قصه در قرآن چند مکرر
ند که و است طه صر فیه عن محمد ص ۳ قال لا اله الا الله ان الله رب العالمین ان الله رب العالمین
عن ان الله رب العالمین و اینها نودی من شاطی الواد الله عز فی البتة المبارکة عن الشجرة ان
یا موسی ان الله رب العالمین و چون حضرت موسی فریاد در سوره ویده انداء الله ان الله رب العالمین
یعنی با و شد که سوره مظهر تجلی است و انداء الله سخن حق است بنا بر این مقدمه سوره و چون بنا
مانده خدا

که کثرت و اکلان نشاء محمدی و بنای و محو است الاعظم تجلی شود و تجلی باشد و حدیث قدس سره
یقرب الی الله و انوار حضرت اجتهاد و اجتهاد گفت سید و بهره و دیده و جلد و زلف و سر و پیر
و با بطش و با بطنق و لید صریحیت بر آنکه بنده بکثرت عبادت و طاعت و محو است و در
مظهر تجلی و متخلی با حلق الله مرئو و حدیث نور انوار فایده المومنین ما نه بظهر سوره الله مؤید
همین معنی است که دیده بصیرت مومن هرگاه که سوره نور انوار که او به هر مغیبات قطع تواند نمود
و هیچ کاهلان نوعی این که در کتاب ریاضات شفا و مرمانه مقصود است که دیده دل را بنور
گشت و شهود سوره زنه تا از تجلی بهره تو نه برد و از دیده حضرتش ده جبه حضرت در الجبل مسر
ندی هر که در حق است از مومن و کافر تو لیس می باشد و آنجا که بودیم با تیر که بدید چشم سر آن شده را
پس بدید بر خا و دوزخ الله را و چون هر کس مشاهده و ادراک نور تواند کرد ملک که بر خا و دوزخ بصیرت سوره
و مؤید کرد از جهه او سیر است بلکه در این نوع تجلی رؤیت حسی لازم نیاید بشهادت شاهدین کلمی که
اگر در آنوقت کسی از راه با جاسنه با صره کن ده میدید بسته هم چند و در این وقت چشم منسوب چشم
دل شده است بنا بر این معنی که که آن بصیرت که از روشن بصر چند و چه نوران بصر هم می چند
و انداء در حدیث الله رب العالمین ارضی و لا شئ و لیکن یعنی قلب عبد المومنین و نه حدیث انو قلب
المومنین عن الله رب العالمین و فی مناجاة امیر المؤمنین ۳ الله رب العالمین کمال الانقطاع الیک و از ابصار و طو
بصیا نظر الیک و مقصد و لکن رات القلوب بحقایق الایمان و در قرآن چشم منسوب چشم دل شده
چشم سر هم مطلق بن مرئو و کوشش سر منسوب کوشش دل مرئو و چشم سر از مقید یعنی خفا و مرئو و در
مناجات خالقین از مناجات فیه عشر و ده است و لا تجب مشاکل عن النظر الی جبر و بیک و در مناجات

باحق کلمه فقد و آنچه از ادله و آیات و اخبار که دلالت کرده است بر امکان رویت بعد بروقتش
 همه اینها محقق نظر بظهور احدیت است و در نظر هر که این مطلب را در وجود احدیت است اینها تو را هم و بعد
 آباء باید غافل نشود از کتبیات مذکور پس تنزیه و مقام خود و تشبیه و تمثیل خود را در فصل پنجم
 در بیان مناسبات و واقعات و مراقبات به سبب آنکه در هر چیز که در اطوار نفس و ادوات هر شیء چنانچه
 مجله مذکور شد و در هر یک از جهت ترغیب سبب است و در هر یک از عالم منتهی خواهد بود خواه الوان و خواه
 حیوان و خواه انسان و خواه نار و خواه شنب و کواکب و خواه انوار و جوی و خواه غیر اینها که مذکور
 میشود و چنانچه با اینها باید تحقیق بنیام نبودن آنرا بر سبب آنکه آنچه عرض میشود صدق از کتب جدا نشود
 بدان اسرار که بایر که عالم منتهی است غیر مشاهیر و هر چه در این عالم است مثال او در عالم منتهی است
 که عالم بر خورش هم مکتوبه و هر چه در عالم نفوس و عقول است با مثال او در عالم مثال است و کمالی
 اینها و غیره کلام تا اینکه بگوید این عالم و بنای این عالم بر موقوفه است که از جیب جبین فاعله است
 و بر این عالم را بقدر استعداد خود مثال نموده اند و احادیث از اهل بیت عجلت صوات الله علیهم نیز
 وارد شده است بر وجود این عالم و از آنجه بلطف جالب و جالب و در حدیث وارد شده است و کلام
 حکما هم بلطف جالب و جالب نشان این عالم را داده اند و رسیدن این عالم را از حد تحقیق تفصیل
 و بعضی از آن است که قوای دماغ را بر ادراک آن شرط نیست و آن را چنانچه منصف میخوانند
 و مناسبات و واقعات و بی پایان در این عالم است و ادراک او اعم از مشروط است بقوای
 دماغی عمر النبی بعد از آنکه کاشف از الاصله است و الاصله است و الاصله است و الاصله است و الاصله است
 و الاصله است و الاصله است و الاصله است و الاصله است و الاصله است و الاصله است و الاصله است و الاصله است

لهم انزل

لهم انزل انوار الشهب و القدر و الشمس فبعضی ماحولهم و هر که از من غلبه انوار القهر و الوحد علی النفس فبعضی علی الخیرة
 و اما ان من غلبه انوار اللطف و الوحد فبعضی علی الخیرة و من غلبه انوار السیئ و السیئ فبعضی علی السیئ و من غلبه انوار الحق
 قوای دماغی و ادراک آن شرط نیست و آن را چنانچه منصف میخوانند و آن را چنانچه منصف میخوانند و آن را چنانچه منصف میخوانند
 و اعم بصورت مناسب و مشاهد و راست بخورده و در صورت شایع جسمانی هم در این عالم است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 جبرئیل علیه السلام و کلام بصورت و جمیع طایفه در این عالم و بدی و ادراک که مستلزم از اینها و اولیای که مشایخ
 در صورت شایع مشاهده میکنند در این عالم است و همچنین صور که در اینها و جزایه صفاتی می نماید از صور این
 عالم است و هر موجود در این عالم صورته در این عالم مناسب این عالم است و علم او است و علم او است و علم او است
 مراتب و اندک و غیره و ادوات نفوس الکلمه ایضا مستلزمون فی هذا العالم بالکمال غیر انکالهم الخیرة و هر چه در
 الدنیا و بظهور آن بها علی من یریدون الظهور علیه لقوة استعدادهم من ایه انهم و بعد استقامت الالهة الخیرة ایضا
 ضمیمه من است یوزج عالم مثال مطلق است و این هر احد را احدیت پس هر کس بخواهد این مقید
 راه مطلق تواند برد و در هر طریقت راهگاه که در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست
 شوند و بعضی از حقایق غیر بر این کشف شود چنانکه نام در حال نوم و عوفا از ادوات خفته و مراقبه
 هم فراموش و مراقبه را مرتب میکنند بعضی از مراقبه نزدیک بکف است و بعضی از مراقبه نزدیک بکف است
 یعنی باین نوم و بقطعه است و فوق میان نوم و مراقبه است که نوم بسبب صعود بنی رموده است بر دماغ
 و این سبب رکود و تعطیل حواس و کلام نوم بسبب محکمی که بدن زده است و شوق و این منتهی حواس
 میشود و کف نفس در این احوال مشاهده نماید آن را نوم گویند و آنچه پیش از نصف شب نفس مرده اکثری
 اعتبار ندارد بسبب آنکه آنوقت وقت زود شایطین است و آنچه در نصف شب دیده میشود و کلام غلبه است

بقدر آنکه وقت نزول ملائکه و ارواح است و این سخن حدیث است فان چون در روز منقول
 امور دنیا و وقت نشیب خواب میرود تا نصف شب امور غلبه و نیوید در منقوله و منقوله و منقوله
 و نفس را فرغ تمام از آن امور حاصل نیست آنچه در وقت مرگ نفس میشود غلبش به حدیث اعتبار
 عدم فرغ نفس در برخوردن او بشیاطین و چون در وجود و چون شب از نصف گذشت نفس را در روز غفلت
 حاصل شود این وقت و وقت عروج نفس است بسادات و وقت ملاقات است با روح و ملائکه و این
 حدیث آنکه مشایخ و مریدان به صحیح خواهد بود این که در وقت عروج نفس هر سید طبع محفوظ و آنچه
در آنجاست هر چند این نوع احتیاج به بیداری دارد و نوع دیگر آنکه آنچه در وقت عروج است مریدان به منقوله می چند
 که آب صافی بشیر می باشد و در این نوع عروج معجزات اما مراقبه است که هرگاه قبل از متوجه جنب
 احدیت بود در ایام حال حاضر از آنکه نازل میشود بر قلب و این نزول فیض مشایخ را که در حواس مرغوب
 و حاصل روحی نماید شیشه بجات نوم آنچه در اینجای قلب باشد و نماید از مراقبه میگویند و ظاهر در هر مرتبه
 همه حواس را که می شود که بفر حواس دون بعضی مشایخ صوره را که است دون ساد این قسم اخیر مرتبه
 شیشه است بکشف مبدء احوال مرتبه کشف است و جنب سید ال جدید در دعای سحر و مبارک رمضان
 و منهد اندانای رب الذی لم یخلق فی الخلق دلم اراقبک فی الله جهل انیة و منهد اندانای جهل انیة و منهد اندانای
 در خلوت و مراقب دیدن تو نه در کثرت الی علم اینست که در خلوت جمع طاهر و باطن عارف
 باید متوجه جنب بصیرت باشد تا رویت بمنزله سابقی نذکر نمودیم حاصل شود در کثرت باطن که باطن
 متوجه جنب قدوس باشد و ظاهر باطن باشد و مراقبه عبارت از توجه قلب است بجنب احدیت
 و تحقیق از غما جنب و منهد اندانای هر یک از واقعه و منقسم میشوند به قسم اول کشف مجرد و آن
 چنان بود

چنان بود که بیدار روح مجرد از خیال امری که هنوز در حجاب غیب بود در حجاب یا در وقت منقوله
 و بعد از آنکه چنانکه دیده به جنب بعین در عالم شهوده واقع شود منقوله که خواب به جنب که در غفلت جاوید است
 بدین صفت چنان با زحمه بهمان صفت باید و این معنی را بطریق مشایخ از آنکه خود در آن آن
 بصیرت روح بود و اگر با تمام احوال و نفس معلوم شود که سطره از آن که روح بود و در این قسم
 که ب صورت نه بند اصله روح در این کشف منقوله بود که ب از منقوله قسم دوم از این قسم دوم بود که
 کشف منقوله است و آن چنان بود که روح انسان یا در خواب یا در وقت از منقوله در بیداری و نفس با جنب
 تعلقی به وادی در آن مشایخ است و بقوه منقوله از آنکه از خیال کسوت صورت مناسب از
 محسوسات در او پیش نه و در آن کسوت مشایخ او کند پس معجزات شایع در بیداری که بوجه مناسب از صورت
 خیال صورت کند و حقیقه آن را که در کسوت روح بود و باید و بیان کند و در این قسم احوال مدخل که ب
 باشد و لیکن کذب محضی در این صورت نه منقوله است از آنکه از آنکه روح قانی باشد پس اگر در حجاب و در آن
 روح خاطر نفس نه با مدرك روح منقسم شود و منقوله جز حقایق مدركات روح را خیال باطنی بنویسند
 از آنکه با خواب صادق باشد و از بعضی از خاطر نفس با مدركات روح منقسم شود و منقوله جز حقایق مدركات
 های خیال پیش نه بعضی از آن صادق و بعضی کاذب بود پس شیخ بقوه علم بفر حقایق روح از خواب
 خاطر نفس خالص را دارند و بفرمایند قسم سیم خیال بود و چنان بود که خاطر نفس بر دل غلبه کند
 و منقوله از روح از مظاهر عالم غیب محو باشد پس در حالت نوم یا در وقت انما طوقی تر کرد و منقوله هر یک را
 کسوة خیال در پوشش نه و مشایخ افند با صور آنی نظر بعین به نظر منقوله مرغوبش به شود و این امر از خواب
 افند اصغاث و احلاسش گویند و از در واقعه باشد و واقعه کاذبه بنامند و در این صورت اصله

صدق صورت نه بند و نفس باستقلال متناظر بود و صدق از دور است و الصدق والله صابها
 بعضها راجع الى النفس وبعضها الى البدن وبعضها اليهما جميعا اما السبب الراجحة الى النفس كالنوم
 انما الى حى جانته والصدق الى النفس الى عالم الوجود وطهارتها عن القايص وادائها عن
 الشواغل العبدية والصدق الى النفس الى عالم الوجود وطهارتها عن القايص وادائها عن
 تقدري عن عرف العالم الحسى ورفق الظلمة الموجبة لعدم شهودها بالقوى المناسبة منها وبين الوجود
 لا تصانها بصفاتها فيفيض عليها المتناهي الموجبة للتجذاب اليها من تلك الوجودات فيحصل التماسك ثم
 ان الفطن حكم ذلك الفيض ترجيح الى الشهادة متصفة بعلم متصفة بتلك الصور بسبب الفيض عنها اذ
 والسبب الراجحة الى البدن صحة وعنده الازمنة الداعية والسبب الراجحة اليها الثانيان بالذات
 والبيانات البدنية والخيرات واستعمال القوى والآلات بها بوجوب الدوام الدائمة وحفظ الاعتدال بين
 طرفي الافراط والتفريط ودوام الوضوء وترك الاستغفار بغير اتي دانا والاشغال في ذلك خصوصاً
 اول اليد اوقات النوم والسبب الثالث ما يخالف ذلك من سوء مزاج الدماغ واستعمال النفس بالذات
 الانبيوية واستعمال القوى المتخيلة في التخيلات الفاسدة والذات كغاشيات والحرص على الحيات
 فان كل ذلك يوجب الظلمة وازدياد الجذب فادامت النفس من الظاهر الى الباطن بالذات يتجسد بها
 المتناهي فيشغلها عن عالمها الحقيقي فيقع في مناماته اضعاف احلام وترى ما تخليه المتخيلة بعينه ثم حلاصة
 كلماته **فصل في** در بيان وحى والهام وكشف به آنكه وحى جزئيت كه حاصل ميشود از حق تعالى بوجه
 ملك بنحو خاصي كه از برای اوست و بيان حجت است كه ناميده نمیشود احاديث قدسيه بوي و البعد
 كه حاصل ميشود بوجه ملك پس او كشف نشود و ليت كه مقتض است كه كشف معنوي را و الهام
 حاصل ميشود

حاصل ميشود از حق تعالى بغير وساطت ملك بآن وجه كه از برای اوست و مقتض است كه كشف معنوي را و الهام
 از كشف معنوي فقط مرئيه و ايضا وحى از خواص نبوت است از جهت تعلق او با موزون بود و الهام
 از خواص ولایت مرئيه از جهت تعلق او با موزون طيفه و ايضا او مشروط است با واداء بفتح و ملك الهام
 و ايضا وحى انجزيت كه قبول مرئيه عقد از اعلى از خود و يافت مرئيه بوجه تمام به و ان تليف
 حوائى نفس او را و برسد بغير انچه جزئيت كه نفس او را بدات خود است با موزون و واداء بفتح و ملك الهام
 كرده او مقتض است بر شرف در يك عصر كه ميرسد وحى با و در وقت بدانى و ميان خواب و بیدارى
 پس وحى علم غيبى مساويت كه ناميده ميشود با و وحى علم غيبى كه بوجه بیدارى واداء بفتح و ملك الهام
 مشتمل است كه ميرسد بوجه جبرئيل و غير او از ملك كه و انچه بغير واسطه است علميت و حاصل ميشود
 از برای آنها از جانب اقدس الكرام و اين وحى و قسم او مقتض است با و بغير علم
 و آن علم كه حاصل شده است از ناميده شده است بكتاب الكرام علم ربانى و اما وحى مشتمل
 پس او حاصل است از برای انسان و حيوان و نبات و معدن و ما و ارض و منزه و وحى كرام
 امر و مشهود و حررت الى الفل و مشهود و حيا الى ام موسى و اين قسم سمر است بوي حنى
 و وحى او كه مخصوص با و بجهت مساوت بوي حى و بجهت بصورت ملك با و بجهت غيبى
 با صورت جوارى كه مى شود او را و او را و موصوفه معنوي او را و كاه بغير صورت بجهت بوجه ملك الهام
 و كاهنه يا در خواب مشهود و بجهت و كاه بغير مرئيه از و الهام و كاه بجهت بوجه ملك الهام
 بهجوم نودن او بر قلب كه كوايا القا ميشود در او از جانه كه دانسته غرق كوايا اينكه بجهت بجهت
 طلب و شوق با نباشد و كوايا اينكه اطلع بر سبب او ميرسد كه از دستخوده شده است اين علم با و

زیر آنکه هر چه بدست آید ملک که الهامی به قلب و کلام می رسد بسامع بدون مشاهده ملک و کلام می رسد
بالقاع و او را بدین شصت و شش قلب و کلام می رسد این هجوم در خواب چنانچه در پدر می رسد
و تعب را کرده است از بعضی و بعضی و بعضی چنانکه نورانی ب هر کلام واقع شود در خانه مشاهده می نماید
آنکه از او است هر چیزی را که در خانه می باشد پس همچنین است صاحب الهام با نسبت به نسبت قلب خود
پس مشاهده می نماید آنچه در او مخفی است از همه ظلمت قلب سبب انراق نور و چنانچه تا شریک است از انوار الهام
بعید خبر افتح عینی قلبی که به بهای مالکان غائبان و الهام که عادت کلام می باشد بسبب هجوم می رسد بخلیه
نفس از صفات رزیه بخلیه اول صفات حمیده و اوصاف مجیده و است الهام حقیقی و آنکه بغیر نسبت
الهام می زیست مثلاً که هر سیده است از خواص نفوس و انصاف و طبایع و امزجه و خصوصیات از منزه
و آنکه در زمان استقرار لطف در صلب زمان وقوع او در رحم زمان غلبه حیات زمان خروج
و از رحم بحسب طبع و بسو و گمانه و تشبیه و امثال این افعال تغییر کرده می شود از این ششای بر جهان
دیده و گفته و گفته و تیر نمودن میانه این دو الهام و البته است بکل وقت نبوی و شود حقیق که مطلع شود
بسبب بر حقایق انبیاء که تغییر شده است از جمله الهیه و صاحب مرتبه الهام حقیق منحصر است به نبی
دولی پس کسی که به بهانه تابع آنها بر وجه کلام و اخلاص از اولیا و کسی که مطلع نباشد تمیز دادن
میانه این دو الهام او غریب باشد و معارف و استحقاقات از انوار هدایت کردن رانده در دو است که ظاهر
چهار قسم است و موقوفه کلام تمیز نمودن قسم است از یکدیگر و این قسم خاطر رتبه و خاطر طاعت و خاطر
شیطان و خاطر نفی است و بجهت صعبه تمیز میانه این خاطر واجب است متابعت انبیا و اولیا
زیرا که از برای انبیا موقوفه تمیز میانه این خاطر بهره رسیده است پس خاطر رتبه است که در اولی است
بوجه پنجاب

[illegible]

اورا شئی و ادوات ظاهری و باطنی چون محبوب مراد و ادواتی که اشعه انوار و مجالی است و صفات
 ادوات بلکه اینها محبت از برای خلق و بر نظر ایشان محبت و با چارانه در و معلی بکار آید بر
 و کشف آنها و اما بدان اینها و کمالی بدو اعتبار است یا از جهت واقع شدن اینها در طریق سلوک
 اما آنرا بقدم صدق و یا از جهت بودن آنها و کمال در انقضای برکت و انوار از جناب احدی الکریم و عبید
 چنانچه وارد شده است در روایات از قول ایشان علیهم السلام و محمد الحجاب و از برای صحت جسمانی
 مراتبی می باشد بحسب عموم انواع و خصوصیات آنها و گویانده است بذکر این مرتب اجتناب از آنکه
اطفا علیهم السلام وارد شده است که محبت است و روایت شده است که مفاد است و روایت
شده است نیز که مفاد و محبت است و همچنین روایت شده است که آنها مفاد است و روایت شده است
 که مفاد و هزار جی است و طیف آنچه لغزش این شخص از کماله با ضرر حق تا ضرر حق در کتاب
 از همین گفته است که مراد بهفت جی جسم کاوی است با طلاقش و غفر مولد است با طلاق او
 از حار و بار و محظوظ و اراضی و غیر محظوظ و غفر ما است با طبعات او معارضی است با طبعات
 سبعة او و موالید ثمة است و مجموع این عامات مفاد است چنانکه از امیر المومنین ع وارد
 شده است که اول محبت است و مراد بهفت و انواع عامه است که مذکر تحت سبعة
 و در فوق مراتب و دلری بنشیند و از این عین و از امیر المومنین ع روایت شده است که اجتناب
 بزرگم مفاد جنس است و مراد بهفت و هفت سادات سبع است با این انواع سبعین و مراد
 با مقصد انوار است که تحت سبعین است و فوق مفاد هزار است و مراد بهفت و هزار انواع حقیقیات
 که می باشد در تحت آن اشخاص و وجه بودن محبت بین عدوین و این باشد در حدیث ع
 مذکور است

مذکور است که الطباق عرش دی انواع جسم مفاد هزار طبقه است و شایسته جنسی باشد که مراد است
 از امیر المومنین ع در جنس حجاب آن تجلیه طریقی است بحسب السبعین سبعون الی عین قوه قدر
 منهم قوه العقلی منها ظلمة و منها نور و منها دخان و منها سحاب و منها برق و منها مطر
 و منها رعد و منها ضوء و منها رمل و منها جبل علی و منها ما و منها انهار و می بحسب مختلفه الحدیث غیر
 منها راجع است بحسب نسبت ثقیل ایکنه آنچه ذکر نموده است از اصناف می باشد اجسام می باشد و می باشد
 بگویند صور نوعیه و از باب انواع و صور شخصیه باشد چنانکه در روایت آن مع کفر فطره نزالت طلاق
 با مرآت سبحانه و اما اطلاق بر خصوصیات این انواع نیست مراد بر اراد با وجهی و از ادوار که
 جناب احدی الکریم احصاء فرموده است هر شی را و چون چنانچه آن منخب است بحسب کتب اجسام و ادوات
 و خلاصه الحاکم اعیان و شریح پس از هر نوع از انواع شریح باشد در نهان و باین جاریست
ستانه التي لها پس اجسام جمیعاً حجاب چنانچه بالنسبه باو و بنظر بپیرا و الهی پس چنانچه
مرآت بقدم صدق را ایکنه کشف نماید این محب را و در غایت این است را در الدنیه و بصله الی حواء
و می الی یحیی که مقام فی مقصد صدق عینه عین مقصد رو کشف این محبت است که میرد از صفات
 جسمانی و لوازم بشریت و مقتضیات قوای حسیه و مرادات قوای باطنیه و بزرگ و اندک مطبوع و مقصود
 خود را و احد و نیست موت ارادی که اشاره فرموده است پیغمبر ص باو که مودت اقبال تو تو را و کلام است
 حضرت مسیح ع چنانچه در حدیث آمده است که یحیی ملکوت السموات من لم یولد مرتین بیان حدیث بود و یحیی است
 که عالم ملک نزد بعضی عبارت است از عرش و کس و سموات سبعة و هیول و طبقه و عناصر اربعه و موالید
 ثمة و نزد بعضی دیگر عبارت است از عالم جبروت و ملکوت و عرش و کس و سموات سبعة و هیول و طبقه

عناصر اربعه و مواد ثلثه هر کدام شمرده شود ملکی و زود بعضی دیگر عبارت است از نفس و لایه و طیفه
 اندک که نه لایه و هیولا عالم عقلی و عناصر اربعه و مواد ثلثه که محسوب شده بود و بر جمیع این تقادیر
 پیش از عوالم ابدیه نیز عالم و بهین قدرت از عالم ملکوت نیز که روح عالم ملک و حقیقت است
 پس مرتبه جمیع شیئی که عالم قطعه شود از این عوالم عالم است که این محض صاف است با و باقی نامشخص
 مضاف شود؛ زیرا از عالم نفوس بهین قدرت از جهت وجوب بقا بقی صورت و معنی بعد از تقاطع نفس
 از باقی میانها همکار عالم مطابق بقوله تعالی و قول البرزخ چون پیش از این عوالم کلیه متناهی بر جزئیات
 که در مرتبه تحت هر یکی هزار جزئی حکم و انوار با عنده ربک کمال است پس مرتبه محض شمار هزار از نور
 و طلیعت و لطیف و کثیف و اما پان سرادقات محقق بقی مرتبه است که عبارت است از نفوس مجرد و پاک
 و از ضمه اقل آنها سرادقات جلال است و او از صفات سرادق است در هر ادق صفات در ملک است
 بنامین و سرادق با ضمه بر ملک است و او عبارت است از نفس کلیه که متعلق است بهما و دنیا و آخرت
 ماتحت او مستانده است نزد بعضی بر روحانیه قدر و از برای او می باشد احوال و انوار بسیار بی نهایت
 آنها سرادق عزات و او عبارت است از نفس کلیه مدبره آسمان دوم و مسامت بر روحانیه عظامه
 و از برای او هم پیش از ملک احوال و انوار و مستمر پیش سرادق کبریا و او عبارت است از نفس
 کلیه متعلق به آسمان سیم و مسامت بر روحانیه زهره و چهار سرادق عظمه است و او عبارت است
 از نفس کلیه متعلق به آسمان چهارم و مسامت بر روحانیت شمس و پنج سرادق قدس است و او عبارت است
 از نفس کلیه که مدبره آسمان پنجم است و مسامت بر روحانیت میرج و ششم سرادق حیوت است و او عبارت
 است از نفس کلیه مملو بر آسمان ششم و گفته شود روحانیه مثنوی و معنی سرادق عزات و او عبارت است
 از نفس

از نفس که مدبره است بر آسمان ششم و گفته شود روحانیه زهره و ششمی نفس کلیه متعلق به طیفه
 است که مظهر کبریا است در عالم ملک و از این جهت است که مشتمل است بر کواکب غیر محصور و نفی
 سرادق و حدانیت است و او عبارت است از نفس کلیه که متعلق است به طیفه ششم که اوست مظهر عزت و این عالم
 و این جهت است که خالص است از کواکب و این سرادقات چندین منزلت از حضرت امیر المومنین
 پیش از سیر سبعین الف عامی سبعین الف مدهوشانده باشد به عدد انوار که بی نهایت نفوس
 مراتب عقلیت و مراتب جواهر عقلیه غیر محصور است و لا یعلم جنود ربک الا هو الله و می است
 بحجاب چه او که طیفه است در انوار نور ذات باری بر مرتبه موجودات و به علم چه او مظهر موجودات جنبه
 ادنی الکبر است تا انچه کلام محقق را بقی بوجوه ضعیف را بجا می رسیده است که چنان محض اطلاق و بگو
 ذکر نماید اما مرفوعی می دارد که الکف و الغلط از همه محض در حرکت عروجی حجب افاضی است مشر
 الاولان و حرکات و افعالات و نسبت شئون و اعراض و مطالب و سموات و اقالیم و کبریا است
 بهین از آنچه راجع به غیر ان ل مرتبه مثنوی و بنین دامال و غیر اینها و دلون این محض است
 بسته و مافوق او محض جسمانی است از ارضانی سبعة و سموات سبعة و جادات و نباتات و حیوانات
 چنانچه مافوق است در لایه در حدیث طیفه که حضرت آدم خلق شد از ارض جبهه از آسمان که از هر
 یک جبهه اخذ کرد و جبرئیل و امین قاضی نمود از هر طبقه زمین از هر طبقه جبهه و آدم موقوف
 از اینها شد و دلون این محض است اما نه بسته باقی و مافوق او محض مثالی است که عبارت از عالم
 مثال باشد و در باقی پان اوست و مافوق او محض هیولانی است که عبارت از هیولانی است که ادعیه
 و محض طیفه است و دلون او پان سیه و مافوق محض طبیعت است و او مرکب صور و نفایات

توبه و کباب را است و کرامات تواند حق پرست جز آن که در یاد و عجب نیست و این هر چه در باب
صفت است همه کباب است و کرامات را پس هیچ به شهادت خود صادر هر از آن فرق عادت که از
دیوار آید که از بام که در دل نشیند که در اندام هر از آن احوال پنهان و در آن در و نو و کوفی و
نه طبیعت عام درستی توبه و لیکن بدینها که از توبه کرامات تو که از خود غایت تو فرعون و آنکه
صد امیت لیل عوام اهل کسر را میدهند که صاحب کشف صوری باشد و اعراض نماید از صاحب کشف
معنوی و میگوید که از این شخصی اهل کسر بود و مطلع مرشد از احوال و احوال مخوفات و هرگاه
تا در باشند بر کشف احوال مخوفات البته تا در کشف احوال که از خود عبارت از معارف و احوال
عوالم غیب است نخواهند بود و اندیشه اند که صاحب کشف کرامت مرید این که مطلع سازد احوال دنیا
بر اهل دنیا و هرگاه بودند از جمله منور احوال خلق شوند تا بر قریب بگردانند و هر که لا اله الا
للحق طمان اهل الحق لا اله الا الحق پس بدانند کشف صوری متعلق است بعوام که عبارت از عالم ملکوت
و کشف عالم ملکوت متعلق است بخواص و او کشف معنوی است و کشف عالم حیرت و الهوت متعلق است
باخص خواص و صاحب کشف جامع مرشد را و است از هر دو و عجز نیست که رجوع نماید
از آن به غیر طمان از جمله ضرورت هر عالم متعلق از غیر متعلق است و در آن پس اهل حقیقت متعلق می باشد از
افعال اهل طریقه و در آن پس و اهل طریقه و متعلق اند از افعال اهل شریعت بلکه باید بیشتر باشند افعال شریعت را
دو عالم کشف و کشف صوری حقایق حقیقت است و مخافات علوی است بکلم تجلیات اسم علم و او مرتب
پس دارد در مرتبه اقل ظهور و مخافت در قوه متفکره بسبب استعمال مقدمات بلکه تا به مستغرق و بطالب
بدون استعمال مقدمات و نا میده شده است او به حدس و این مرتبه ظهور و مخافت در قوه غایبه
که مستغرق است

که مستغرق در مفکره را و حدس از توابع اوست و اعلی ای مقام مرتبه الهام است و از آن پس
بلکه روحی یا عینی باشد و او را می دهد روحیه می باشد پس مرتبه است و فوق او بر می خیزد و غایت
و کل نیست با و نهاده و مقدمات اظهار او عبارت چندین است صورت سید روحیه و علی
اولاده الهی این آلف الخیرة و الخیرة کشف بکلمات لجلال و غریبانه و هرگاه که در مقامات
از کشف شود و در است کشف و است کشف با سقد او است و مناسبات روح و در مقامات و چون
مرتبه است اوقات متفاوت مرتبه مقامات کشف نیز متفاوت و واضح و آنکه کشف و کشف
از برای کسی که مزاج روحانی او اقرب با عقل است هم باشد مثلاً روح او با عالم ملکوت پس از برای کسی که اقرب
باشد با این نسبت و کیفیت و حصول مقامات کشف متعلق است به هر ملک چنانچه در بابی مذکور شد و در باب
است دانسته شود این که متصرف در وجود از اصحاب احوال و مقامات متفرع و اولی در حقیقت و اما
و طلب مواد جسمانیه و طی زمان و طی مکان بجهت انصاف ایشانست بصفت قدرت و الهامی که متعلق است
آن امور را بجهت تحقیق ایشان بآن که با وجود حقایق موهومی با بوی که روحی از اوراق ملکوتیه با بوی او
بلکه بخاصیتها چنانچه متناظر بر صاحب قدرت و علم بر صاحب اراده هرگاه دانسته
شد این مرتب پس بدان که شریعت و طریقه و حقیقت از اقتضای الهی و نبوت و ولایت است و وحی الهام
و کشف از اقتضا اما ذات و صفات و افعال که عبارت از علم و قدرت و اراده باشد بهر چه
عالم ملکوتی و قدرت بحسب اسماء الیه پس وحی از اقتضا اما ذاتیه و الهام از اما و صفیه و کشف
از اما فعلیه است و اما علیه مظهر است در اینها و عالم قدرت بر تپ آنها پس قرآن از اقتضا
وحی است و او از اقتضا روحی است و او از اقتضا ولایت و اما ذاتیه است و حدیث قدسی

از اقصای الهام و اواز نبوة و کما صفاتیه است و حدیث مقدس نبوی ۱۲ از اقصای کشف و اواز ربانی
 و کما فعلیه است پس هرگاه اراده کند جناب احدی احدیت ذاتیه شئی معینی یا فعلی را حادث
 می نماید او را در مرتبه بلیت و محبت حقیقه و وجود مطلق ای وجود لایبسط که در نقطه و سر مستر و سر
 مضاعف است و اگر نه حقیقه شریک واحد بسیطی است بلکه در مکان ابط از وی متحقق نیست از جهت عدم
 وجودش سابق با و، اینکه صلاحیت داشته باشد که جوهر او بشود زیر اثرش که فرض کرده شود از اثر او
 باشد و شریک باشد از آن خود نشود و هر چه تصور کرده شود در نفوس و نقل شود بعقول از اثر او و از اثر
 اثر او است لکن مقدر است و در مراتب است بقیاس بهینه تعلقات او بتعلقات او چه در دو پایه
 مشابیه هم باشد چنانچه میان حرکت یک کاتب و میان حروف کتوبی می باشد از مشابیه در درجات
 و از آن مرتبه نازل میشود بر مراتب ازل او چه در مراتب وجود مطلق بحسب اعتبار فزادی چهار قرار
 داده اند مرتبه اول نامیده شده است بر مرتبه نقطه و مرتبه ثانی بر ریاض و نفس روحانی بفتح نا و مرتبه
 سیمی بر سات برزی و حروف اولیات عالیات و مرتبه چهارمی بر سات مزاکم و کلمه نامه که خلق مخلوقات
 با و خدا ای فعلی هر شئی از آنها را در مرتبه اولی مأخوذ است از قول خدا ای تو و هو الذی یزکک الریاض
 بشر این بدی رتبه چهارم است و علامت حصول و بشری او ریاض است چنانچه در آیه
 تریفیه است و مرتبه نامه که سما برزی باشد در مرتبه آیه و مظهر است حتی اذا انزلت سما بتعالی
 بشفاه الی بلدیته ما نزل به الا و سما بر مزاکم عالم مشیه است که مخطوط شده باشد مطلق او
 بمفعول و سر قسمة او یکی در مرتبه جاری ساختن احکام متعلقات او است با و قال الله تعالی
 آیاتنا فی السما و فی الارض هم حق متیقن لهم انه الحق الی امرنا قال العبودیه جوهر کونها
 الربوبیه

الربوبیه اجب فی العبودیه و جد فی الربوبیه آیه تریفیه و حدیث حاکمه در انقیاد باین
 احکام هر چند باعتبار متعلقات باشد باعتبار ذات چنانچه هرگاه یافت شود طراز ناعلی
 در ابتدا نشود یافت میشود بمراتب و او آیه تریفیه که الله است از راه ذات
 می گویند و در هر مراتب ذات باین اسم تعجیلست و حکم ایشان در هر مظهر هر است
 و آن اسم هو واحد است و بعضی بر آنند که الله نیز اسم ذات است و از دلالت کذب بر ذات
 باعتبار صفاتی از صفات او را اسماء صفات گویند و اگر باعتبار صفات افعال باشد فخرانی
 و رازق اسماء افعال گویند صفات الله عبارت است از معانی که تجلیات ذات
 و مبدء محولات مثل عالم قدرت و حیوة و ارادت و اسم عبارت
 از ذاتیت که ناعلی این معانی می باشد مثل عالم و قادر و اسم
 از دلالت کذب بر ذات چه اعتبار احوال مظاهر

ثمة القاب بدون ملك الوهاب غفر
 عزم الامام ع ۱۲
 المانی دلفی
 حقه بفتح حاء و تاء و کاف و زاء و یاء و نون
 حقه بفتح حاء و تاء و کاف و زاء و یاء و نون

سنة ليس الفتي من يقول كان ابيه
ان الفتي من يقول انا ذا

فكان داره مملوكة
سنة الفتي من يقول انا ذا

مولود
تو نمند ار که دایم اولیا
در مقام نفس بودند و هوا
در مقام روح خوش آسوده اند
در مقام نفس یکدم بوده اند
از هوا نفس است ز افوار
در مقام روح است ز افوار
و ایجا روح است ز افیق
از هوای نفس هم زند ای شفیق
نفس آن مرده ولی دل زنده اند
اطلس افکنند درون زنده اند

مولود
چون رفتی سپهرین
هم چو مونس خیر حکم خضر رو
صبی کن بر کاغذ خضری بی تلافی
تا عوید خضر رو بد افراق
کر چه نشستی بشکند تو دوم من
کر چه طفل را کش تو مومن
دست او را حق چو دست خویش
تا به الله فوق اید بهم براند
دست میرانش زنده کن
زنده چه بود جان پائینش کند

مولود
چون گزیری بر نازک ابروهای
چون گزیری بر نازک ابروهای
چون گزیری بر نازک ابروهای
چون گزیری بر نازک ابروهای
چون گزیری بر نازک ابروهای
چون گزیری بر نازک ابروهای
چون گزیری بر نازک ابروهای
چون گزیری بر نازک ابروهای

ظاهر و باطن مرا این زاری
نیت کس را اندرین معنی شک
خود نماند و تکلف که کند
اسب تند و دریا را چه کند
صاحب حال بنده خط
نعم که دانست اعلم بالحق

